

فاطمہ دخت پیامبر (ص)

محسن امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه دخت پیامبر (ص)

نویسنده:

محسن امین

ناشر چاپی:

سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	فاطمه دخت پیامبر(ص)
۷	مشخصات کتاب
۷	یادداشت مترجم
۷	فاطمه‌ی زهرا دختر رسول خدا و بانوی زنان جهان
۷	اشاره
۷	میلاد فاطمه
۸	کنیه و لقب آن حضرت
۸	نقش انگشتری آن حضرت
۸	دربان آن حضرت
۸	ویژگیهای ظاهری آن حضرت
۹	مناقب و فضایل آن حضرت
۱۰	شدت علاقه‌ی پیامبر به فاطمه
۱۰	فاطمه محبوب‌ترین زن در نزد پیامبر
۱۰	زهد آن حضرت
۱۰	اشاره
۱۱	راستی در گفتار
۱۱	مناقب اهل بیت آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء
۱۴	حدیث ثقلین
۱۴	اشاره
۱۵	برخی از مناقب اهل بیت
۱۶	اخبار مربوط به فاطمه
۱۶	ازدواج زهرا با علی

- ۱۷ خطبه‌ی پیامبر به هنگام تزویج فاطمه با علی
- ۱۸ خطبه‌ی علی به هنگام ازدواج با فاطمه
- ۱۸ اشاره
- ۱۹ جهیزیه زهرا به هنگام ازدواج
- ۱۹ اثاث خانه‌ی علی به هنگام ازدواج با فاطمه
- ۲۲ خانه‌ی فاطمه
- ۲۲ اشاره
- ۲۳ ماجرای فدک و میراث رسول خدا
- ۲۵ خطبه‌ی زهرا پس از وفات پدرش در حضور مهاجران و انصار
- ۳۴ وفات فاطمه‌ی زهرا
- ۳۵ اندوه فاطمه پس از رحلت پدرش
- ۳۶ سخنرانی حضرت زهرا در بستر بیماری در محضر زنان مهاجران و انصار
- ۳۶ اشاره
- ۳۷ اوقاف و صدقات فاطمه
- ۳۸ وصیت فاطمه زهرا
- ۴۲ کلمات حکمت‌آمیزی که از فاطمه بر جای مانده است
- ۴۲ اشاره
- ۴۳ دعاهایی که از فاطمه نقل شده است
- ۴۳ دعایی که پیغمبر به او آموخت
- ۴۳ اشعاری که از حضرت فاطمه نقل شده است
- ۴۳ پاورقی
- ۶۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فاطمه دخت پیامبر (ص)

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین محسن ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲م. عنوان و نام پدیدآور: فاطمه دخت پیامبر(ص) / محسن امین ترجمه علی حجتی کرمانی
 مشخصات نشر: تهران صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری: ۱۱۵ ص. فروست: سیره
 معصومان ۲. شابک: ۱۰۵۰ ریال موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه موضوع: چهارده معصوم -
 - سرگذشتنامه شناسه افزوده: حجتی کرمانی علی ۱۳۱۶ - ۱۳۷۹، مترجم شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
 انتشارات سروش رده بندی کنگره: BP۳۶/س۹۵،۲.ش رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی: م۷۳-۳۴۲۷

یادداشت مترجم

ترجمه‌ی سیره‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) در سری سلسله آثار سیره‌ی معصومان (علیهم‌السلام) تالیف: علامه‌ی عالیقدر سید محسن امین، در حقیقت وفای به عهد و یا نذری است که در ایلام غرب به هنگام تبعید و اقامت اجباری، در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی، بسته بودم... عهد یا نذری بر اساس توسل به ذیل عنایت مام عظیم الشان امامان معصوم، دخت عزیز و عظیم پیامبر اسلام (ص)، همسر باوفای امیرالمؤمنین و امام‌المتقین حضرت علی بن ابی طالب (ع) بانوی بانوان و سیده‌ی نساء العالمین فاطمه‌ی اطهر (سلام الله علیها)، از مسیر انتشار اثری درباره‌ی زندگی درخشان و سراسر نور آن حضرت... و حال که پس از گذشت سالها، توفیق رفیق گردیدم و توانستم به عهد خود وفا کنم، خداوند را هزاران بار سپاسگزارم و امید دارم خداوند به وجاهت زهرا (س) و پدر و شوهر و فرزندان این «نحوه‌ی توسل» را نیز چونان توسلات رایج از من بپذیرد و در زمره‌ی دوستان واقعی «ریحانه‌ی رسول (ص)» قرارم دهد. امین تهران، مهرماه ۱۳۷۰ علی حجتی کرمانی [صفحه ۹]

فاطمه‌ی زهرا دختر رسول خدا و بانوی زنان جهان

اشاره

مادر وی خدیجه دختر خویلد، [۱] مادر مؤمنان بود. فاطمه کوچک‌ترین دختر رسول خدا (ص) و محبوب‌ترین آنان در نزد وی بود. سلاله‌ی رسول خدا (ص) جز از فاطمه، از دیگر دخترانش منقطع شد.

میلاد فاطمه

وی دو سال پس از بعثت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الاخر، در شهر مکه پا به عرصه‌ی وجود نهاد. شیخ طوسی در مصباح‌المجتهد گوید: بنابر روایتی فاطمه در سال پنجم بعثت به دنیا آمد. کلینی و ابن شهر آشوب نیز همین قول را که از امام باقر (ع) روایت شده و در نزد اصحاب ما مشهور است، ذکر کرده‌اند. در کشف الغمه از ابن‌خشاب در موالید و وفیات اهل‌بیت، در حدیثی مرفوع از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «فاطمه پنج سال پس از (آغاز) نبوت به دنیا آمد و در آن هنگام قریش خانه‌ی کعبه را می‌ساختند.» این اشتباه شاید از راوی حدیث نشأت گرفته و یا آن که از طرف نساخ در آن سهوی روی داده باشد. زیرا بنای کعبه پیش از نبوت پیامبر (ص) بوده نه پس از آن و دلیل ما بر صحت این امر حدیثی است که در کتاب مقاتل الطالبین آمده مبنی بر آن که فاطمه پیش از نبوت پیامبر (ص) زاده شد و در آن هنگام قریش کعبه را بنا می‌کردند. [۲]. حاکم در مستدرک و ابن

عبدالبر در استیعاب آورده‌اند که آن حضرت زمانی به دنیا آمد که چهل و یک سال از عمر پیامبر می‌گذشت. بنا بر قول اینان فاطمه پس از گذشت یک سال از نبوت پیامبر (ص) زاده شده است. در الاصابه نیز همین قول ذکر شده است. پیشینه‌ی دانشمندان اهل [صفحه ۱۰] تسنن روایت می‌کنند که فاطمه پنج سال پس از نبوت به دنیا آمده و شاید این خطا از راوی حدیث ناشی شده که میان ثبت دو کلمه‌ی قبل و بعد اشتباه کرده است.

کنیه و لقب آن حضرت

فاطمه را با کنیه‌ی «ام اییها» خوانده‌اند و لقب او را زهرا [۳] و بتول گفته‌اند. هروی در شرح الغریبین گوید: «مریم را بتول (باکره) نامیده‌اند که از مردان کناره می‌گرفت و فاطمه را بدان علت بتول گفته‌اند که از نظیر و هم‌تا برکنار است.» [۴].

نقش انگشتری آن حضرت

نقش خاتم آن حضرت این عبارت بود: «امن المتوکلون».

دربان آن حضرت

فضه، کنیز و دربان آن حضرت بود.

ویژگیهای ظاهری آن حضرت

حاکم در مستدرک به سند خود از انس بن مالک و نیز ابن شهر آشوب در مناقب هم از او نقل کرده‌اند که گفت: «درباره‌ی چهره‌ی فاطمه از مادرم پرسیدم و او پاسخ داد: گویی او همانند ماه شب چهارده یا خورشید زیر ابر بود، همانند خورشیدی بود که از زیر ابر بیرون آمده. پوست بسیار سفیدی داشت و شبیه‌ترین مردم بود به رسول خدا (ص).» از عطاء بن ابی‌ریاح نقل شده است که گفت: «فاطمه دخت رسول خدا (ص) فربه می‌نمود و نوک موی پیچیده‌اش روی دیدگان می‌افتاد.» در کتاب کشف الغمه نقل شده است که یکی از وعاظ از فاطمه (ع) و امتیازات و فضایلی که خداوند بدو داده یاد کرد و غرق در شادمانی شد و آنگاه این دو بیت را سرود: - خورشید از روی شرم از (دیدن) نور درخشان او به سوی شفق گریخت. - و غنچه از شرم از (دیدن) شمایل وی خود را در برگها پوشانید. [صفحه ۱۱] بسیاری از کسانی که این دو بیت را شنیدند، جامه بر تن چاک زدند و گریه و زاری سر دادند. ابن عبدالبر در استیعاب به اسانید خود از «عایشه ام‌المؤمنین» نقل کرده است که گفت: «من هیچ کس را ندیدم که از نظر سخن و گفتار (و در روایت دیگر) و ویژگیها و خوی و سیرت شبیه‌تر از فاطمه به رسول خدا (ص) باشد. چون فاطمه بر پیامبر وارد می‌شد، آن حضرت برمی‌خاست و دستانش را بوسه می‌داد و به وی خوشامد می‌گفت. همچنان که هر گاه پیامبر نزد فاطمه می‌رفت، او با وی چنین می‌کرد.» در روایت ابوداود آمده است که گفت: «چون فاطمه نزد پیامبر می‌آمد، آن حضرت برمی‌خاست و دستش را می‌گرفت و می‌بوسید و او را در جای خویش می‌نشاند. پیامبر نیز هر گاه بر فاطمه وارد می‌شد، او برمی‌خاست و به سوی حضرتش می‌رفت و دستش را بوسه می‌داد و در جای خویش می‌نشاند.» حاکم در مستدرک به سند خود از عایشه ام‌المؤمنین نقل کرده است که گفت: «هیچ کس را ندیدم که از نظر گفتار و سخن، از فاطمه به رسول خدا (ص) شبیه‌تر باشد. هنگامی که فاطمه بر پیامبر وارد می‌شد آن حضرت به وی خوشامد می‌گفت و برمی‌خاست و دستش را می‌گرفت و می‌بوسید و او را در جای خویش می‌نشاند.» حاکم گوید: «این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است و آن دو این حدیث را اخراج نکرده‌اند.» و هم او به سند خود از «عایشه» نقل کرده است که گفت: «هیچ کس را از نظر گفتار و سخن از فاطمه به رسول خدا همانندتر ندیدم. چون وی بر پیامبر

وارد می‌شد آن حضرت به سویش برمی‌خاست و می‌بوسیدش و به وی خوشامد می‌گفت و دستش را می‌گرفت و در جایگاه خویش می‌نشاندش. فاطمه نیز هر گاه پیامبر بر او وارد می‌شد به استقبال او می‌رفت و دست حضرتش را می‌بوسید. حاکم درباره‌ی این حدیث گوید: «این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.» در شماری از روایات آمده است که فاطمه (س) چون راه می‌سپرد، هیچ اختلافی میان راه رفتن او با راه رفتن پیامبر (ص) به نظر نمی‌آمد. در کشف الغمه از ام‌سلمه، ام‌المؤمنین، روایت شده است که گفت: «فاطمه دختر رسول خدا (ص) از نظر چهره شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود.» [صفحه ۱۲]

مناقب و فضایل آن حضرت

مناقب و فضایل آن حضرت فاطمه بضعه منی یا شجنه [۵] منی. بخاری در صحیح به سند خویش از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: «فاطمه پاره تن من است هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.» نسایی در خصایص به سند خود از مسور بن مخرمه روایت کرده است که گفت: «پیامبر (ص) فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.» مسلم نیز در صحیح خود حدیثی از پیامبر نقل کرده است که فرمود: «همانا فاطمه پاره‌ی تن من است، هر آن چه او را بیازارد مرا آزار می‌دهد.» و در روایت مسلم است که: «همانا دخترم پاره‌ی تن من است، آن چه وی را ناپسند آید برای من نیز ناپسند است، و آن چه او را می‌آزارد مرا نیز آزار دهد.» [۶]. در اصابه به نقل از صحیحین از مسور بن مخرمه نقل شده است که گفت: «از رسول خدا (ص) شنیدم که بر منبر می‌فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، آن چه او را بیازارد مرا آزار دهد و آن چه او را ناپسند آید مرا نیز ناپسند آید.» ابونعیم در حلیه‌الاولیا به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده است که گفت: «شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: همانا فاطمه، دخترم، پاره‌ی تن من است، هر آن چه او را ناپسند آید مرا نیز پسندیده نباشد و هر آن چه او را بیازارد مرا آزرده است.» ابونعیم گوید: این روایت را عمرو بن دینار از ابن ابی‌ملیکه از مسور و نیز ایوب سختیانی آن را از ابن ابی‌ملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده‌اند. ترمذی نیز در صحیح از قول پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است آن چه او را پسند نیاید مرا نیز ناپسند باشد و آن چه او را بیازارد مرا آزرده است.» آنگاه وی گوید: «این حدیث حسن و صحیح است.» و نیز در همان جا آمده است: «فاطمه پاره‌ی تن من است آن چه او را می‌آزارد مرا آزار دهد و آن چه او را به سختی افکند مرا به دشواری افکنده است.» ترمذی این حدیث را نیز حسن و صحیح دانسته است. در شفا آمده است: «فاطمه پاره‌ی تن من است آن چه او را به خشم آرد مرا نیز به خشم آورد.» حاکم در مستدرک به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه شعبه‌ای از من است هر آن چه او را گشاده و مسرور می‌دارد مرا شاد کند و هر آن چه او را افسرده سازد مرا غمین ساخته است.» وی گوید: «این حدیث صحیح است.» همچنین در همان جا به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده است که گفت: «حسن بن [صفحه ۱۳] حسن برای خواستگاری دخترش به او پیغام فرستاد، پس او گفت: هیچ نسب و سببی در نزد من محبوب‌تر از نسب و سبب و خویشاوندی با شما نیست اما رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه پاره‌ی تن یا پاره‌ی گوشت [۷] من است آن چه او را افسرده کند مرا افسرده سازد و آن چه او را شاد کند مرا مسرور کرده است و پیوندهای خویشی در روز قیامت بریده گردد پیوند و خویشی من و دختر او پیش توست. اگر من او را به همسری تو دهم این پیمان را می‌گیرم و (در روز قیامت) پوزش خواهانم به سویش رهسپار می‌شوم.» حاکم گوید: «این حدیث صحیح است.» ابوالفرج اصفهانی در اغانی نوشته است: «عبدالله بن حسن مثنی بن حسن السبط بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد، در آن هنگام عبدالله جوانی با وقار و نمکین بود. عمر جای او را در صدر مجلس قرار داد و احترامش گذاشت و خواسته‌های او را روا کرد. یکی از عمر بن عبدالعزیز علت این رفتار را جویا شد و وی پاسخ داد: افراد موثق برایم حدیثی نقل کرده‌اند که گویی خود آن را از دهان رسول خدا (ص) شنیده‌ام. آن حضرت فرمود: همانا فاطمه پاره‌ی تن من است هر آن چه او را شاد دارد مرا خوشحال می‌کند و هر آنچه او را به خشم آورد مرا

ناراحت کرده است. بنابراین عبدالله نیز پاره‌ای از پاره تن رسول خداست.» [صفحه ۱۹]

شدت علاقه‌ی پیامبر به فاطمه

حاکم در مستدرک به سند خود از ابو ثعلبه خشنی نقل کرده است که گفت: «عادت رسول خدا (ص) بر این بود که چون از جنگ یا سفری بازمی‌گشت به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد، آنگاه به فاطمه درود می‌فرستاد و سپس پیش همسرانش می‌رفت.» همچنین وی به سند خود از ابن عمران نقل کرده است که گفت: «پیامبر (ص) چون قصد مسافرت داشت، آخرین کسی را که وداع می‌گفت فاطمه بود و چون از سفری بازمی‌گشت نخستین کسی را که می‌دید فاطمه بود.» ابن شهر آشوب در مناقب با چند سند از عایشه نقل کرده است که گفت: «علی (ع) از پیامبر - که میان او و فاطمه که در بستر خوابیده بودند، نشسته بود - پرسید: کدام یک از ما پیش تو محبوب‌تریم من یا او (فاطمه)؟ پیامبر فرمود: او نزد من محبوب‌تر است و تو عزیزتری.» در پاسخ به این پرسش، نمی‌توان جوابی بهتر از این یافت. فاطمه را از روی مهربانی و شفقت محبوب می‌داند و علی را به خاطر بزرگی در فضل و جایگاهش عزیز می‌شمارد. [صفحه ۲۰]

فاطمه محبوب‌ترین زن در نزد پیامبر

در استیعاب آمده است: «از عایشه پرسیدم: چه کس در نزد پیامبر (ص) از همه محبوب‌تر بود؟ گفت: فاطمه. پرسیدم: و از مردان؟ گفت: شوهر فاطمه، اگر چه من او را بسیار روزه‌دار و نمازگزار نمی‌دانم.» حاکم نیز همین روایت را به سند خود از جمیع بن عمیر، با اندکی تغییر آورده و آن را صحیح دانسته است. ترمذی نیز همین حدیث را روایت کرده است.

زهد آن حضرت

اشاره

زهد [۸] آن حضرت حاکم در مستدرک به سند خود روایت کرده است که: «رسول خدا (ص) بر فاطمه وارد شد. فاطمه گردنبندی از طلا - را که به گردن داشت به دست گرفت و گفت: این را ابوالحسن به من تحفه داده است. رسول خدا (ص) به او فرمود: فاطمه آیا خوشحال می‌شوی که مردم بگویند فاطمه دختر محمد است و در دست تو زنجیری از آتش است. آنگاه نشست و از خانه بیرون آمد. فاطمه زنجیر را گرفت و با آن غلامی خرید و آزاد کرد. چون پیامبر را از این امر آگاه کردند، فرمود: خدا را شکر که فاطمه را از آتش رها کنید.» حاکم گوید: «این حدیث بنا به شرط شیخین صحیح است.» احمد بن حنبل در مسند از ثوبان، آزاد کرده‌ی رسول خدا (ص) نقل کرده است که گفت: «هنگامی که پیامبر قصد سفر داشت آخرین کسی را که دیدار می‌کرد فاطمه بود و چون بازمی‌گشت نخست به دیدار فاطمه می‌رفت. یکبار از جنگی بازگشت و به خانه‌ی فاطمه رفت و دید که بر در خانه پرده‌ای آویخته شده است. همچنین بر دست حسن و حسین دو دستبند نقره‌ای دید. [صفحه ۲۱] آن حضرت با مشاهده‌ی این موارد به خانه داخل نشد و از راه بازگشت. فاطمه دانست که پیامبر به خاطر دیدن پرده و دستبندها به خانه قدم نهاده. از این رو پرده را پاره کرد و دستبندها را از دست کودکش به در آورد و قطعه قطعه کرد. حسن و حسین گریستند فاطمه دستبند را میان آن دو تقسیم کرد. آنان هر دو، در حالی که گریه می‌کردند، به سوی رسول خدا (ص) رفتند. پیامبر دستبند را از آنان گرفت و به ثوبان گفت: اینها را نزد بنی‌فلاں ببر و برای فاطمه گردنبندی از عصب (دندان جانوری دریایی) و دو دستبند از عاج بخر. زیرا اینان اهل بیت من هستند و من دوست ندارم آنان طیبات خود را در زندگی دنیویشان بخورند.» همچنین احمد بن حنبل از جعفر بن

محمد، از پدرش روایت کرده است که گفت: «گروهی از مردم برهنه از روم نزد رسول خدا (ص) آمدند. آن حضرت بر فاطمه وارد شد، فاطمه پرده‌ای آویخته بود پیامبر به او فرمود: آیا خوشحال خواهی شد اگر خداوند روز قیامت تو را بپوشاند؟ این پرده را به من بده. فاطمه پرده را به رسول خدا (ص) داد و آن حضرت آن را به اندازه‌ی دو ذراع در یک ذراع برید و به هر یک از برهنگان داد.»

راستی در گفتار

مؤلف استیعاب به سند خود از عایشه نقل کرده است که گفت: کسی را راست گفتارتر از فاطمه ندیدم، مگر پدرش را. ابونعیم نیز در حلیه‌الاولیا به سند خود از عایشه نقل کرده است که گفت: «هرگز کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم مگر پدرش را.»

مناقب اهل بیت آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و پاکیزه‌تان سازد پاکیزه ساختنی [۹].» واحدی در اسباب النزول به سند خود از ابوسعید نقل کرده است که گفت: «این آیه درباره‌ی پنج نفر پیامبر (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین، نازل شد.» در اصابه آمده است که ام‌سلمه گفت: «در خانه‌ی من آیه‌ی «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را...» نازل شد. آنگاه رسول خدا (ص) در پی فاطمه و علی و حسن و حسین فرستاد و گفت: اینان اهل بیت من هستند...» ترمذی این [صفحه ۲۲] حدیث را نقل کرده و حاکم در مستدرک گفته است: «این حدیث بنابر شرط صحیح است [۱۰].» نگارنده گوید: آن چه در مستدرک آمده آن است که این حدیث بنابر شرط بخاری صحیح است و آن دو این حدیث را اخراج نکرده‌اند. سیوطی در درالمنثور گوید: «ترمذی این حدیث را نقل کرده و آن را صحیح دانسته است.» ابن جریر و ابن منذر و حاکم نیز این حدیث را آورده‌اند و حاکم آن را صحیح شمرده است. همچنین ابن مردویه و بیهقی در سنن از طرق مختلف از ام‌سلمه نقل کرده‌اند که گفت: «این آیه در خانه من فرود آمد و زمانی که فاطمه و علی و حسن و حسین بودند. پس پیامبر (ص) آنان را با کسایی که بر دوش داشت پوشانید و فرمود: اینان خاندان من هستند پلیدی را از آنان بزدای و پاک و پاکیزه‌شان ساز.» ابن مردویه از ام‌سلمه نقل کرده است که گفت: «این آیه در خانه‌ی من فرود آمد. در خانه ۷ تن بودند جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین من بر در خانه بودم عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم فرمود: تو نیز خوبی تو یکی از همسران پیامبری.» ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ام‌سلمه همسر پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که گفت: «رسول خدا (ص) در خانه‌ی او و در بسترش بود و کسایی خبیری بر روی خود داشت. پس فاطمه با اذن پیامبر در آن کسا وارد شد. رسول خدا (ص) به او فرمود: همسر و فرزندان حسن و حسین را بخوان. فاطمه آنان را فراخواند. آنان در حال خوردن غذا بودند که این آیه بر رسول خدا (ص) نازل شد پس آن حضرت زیادی کسایش را گرفت و آنان را بدان پوشانید سپس دستش را از کسا بیرون آورد و به آسمان اشاره کرد و گفت: خدایا اینان اهل بیت و مخصوصان من هستند پس پلیدی را از ایشان بزدای و پاکیزه‌شان ساز. پیامبر این دعا را سه بار تکرار کرد. ام‌سلمه گوید: من سر خود را در کسا کردم و گفتم: ای رسول خدا آیا من نیز با شمایم؟ آن حضرت دو بار فرمود: تو هم خوبی.» این روایت در اسدالغابه به نقل از ام‌سلمه نیز آمده است. حاکم در مستدرک به سند خود از واثله بن اسقع نقل کرده است که گفت: «در پی علی (ع) آمدم و او را نیافتم. فاطمه به من گفت: پیامبر (ص) او را طلبید و علی به نزدش رفت و هر دو داخل شدند من نیز با آنان درون گشتم. پس پیامبر حسن و حسین را فراخواند و هر یک از آنها را روی [صفحه ۲۳] رانهای خود نشانید و فاطمه و شویش را نزدیک گردانید و بر آنان پوششی پیچید و آنگاه فرمود: همانا خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت، پلیدی را بزداید و پاکتان سازد. سپس گفت: اینان اهل بیت من هستند خداوند اهل بیت من سزاوارترند.» حاکم گوید: «این حدیث

بنابر شرط شیخین صحیح است.» و نیز هم او در مستدرک به سند خود از عامر بن سعد، از سعد روایت کرده است که گفت: «وحي بر رسول خدا (ص) فرود آمد پس وی علی و فاطمه و دو فرزند آنان را زیر لباسش داخل کرد و آنگاه فرمود: خداوند اینان خاندان من، اهل بیت من هستند.» و نیز به سند خود از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب نقل کرده است که گفت: «چون رسول خدا (ص) دید که رحمت بر او فرود آینه است فرمود: برایم فراخوانید برایم فراخوانید. صفیه پرسید: چه کسی را ای رسول خدا؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را. آنان را نزد وی آوردند. پیامبر کسای خویش را بر روی ایشان افکند آنگاه دستانش را بالا برد و فرمود: خداوند اینان آل من هستند، پس بر محمد و آل محمد درود فرست. و خداوند آیهی «همانا خداوند می خواهد...» را نازل فرمود.»

حاکم گوید: «این حدیث از نظر اسناد صحیح است و این روایت بنابر شرط شیخین درست می باشد.» پیامبر در این حدیث طریقه درود فرستادن بر اهل بیتش را به آنان آموخته چنان که طریقه‌ی درود فرستادن بر آلش را نیز به آنان تعلیم فرموده است. در درالمنثور آمده است: «طبرانی از ام سلمه روایت کرده است که گفت: فاطمه با آبگوشتی که در سینی نهاده بود نزد پدرش آمد و آن را پیش روی آن حضرت نهاد. پیامبر از ایشان پرسید: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه پاسخ داد: او در خانه است. پیامبر به ایشان فرمود: برو او و فرزندان را فراخوان. پس فاطمه در حالی که دست هر یک از فرزندان را در دستی گرفته بود و علی در پی آنان حرکت می کرد، به نزد پیامبر آمدند. پیغمبر، حسن و حسین را در دامان خود نشانید. علی در سمت راست و فاطمه در سمت چپ آن حضرت نشستند. ام سلمه گوید: کسایی که روانداز خواب ما در خانه بود، از زیر من برگرفته شد.» نگارنده: این روایت در نسخه‌ی ما چنین آمده بود و شاید صواب آن بود که بگوید: پیامبر، کسا را برگرفت. همچنین در این روایت ذکر نشده است که پیامبر با آن کسا چه کرد و ظاهراً باید آنان را بدان پوشانیده باشد و سیوطی با توجه به روایاتی که در این زمینه پیش از این روایت نقل [صفحه ۲۴] کرده، از ذکر بقیه‌ی روایت خودداری کرده است. همچنین سیوطی در همان کتاب گوید: «طبرانی از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود: همسر و دو پسر را به نزد من آر. پس فاطمه آنان را آورد آنگاه رسول خدا (ص) کسایی فدکی را افکند سپس دستش را بر روی آنان قرار داد و فرمود: خدایا اینان خاندان محمداند. و در حدیث دیگری آمده است: پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده چنان که بر آل ابراهیم قرار دادی که همانا تو ستوده و بزرگواری. ام سلمه گفت: من کسا را بالا زدم تا با ایشان همراه شوم اما پیامبر آن را از دست من گرفت و گفت: تو نیز بر خوبی و خیر هستی.»

ابن مردویه و خطیب از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که گفت: «نوبت (روز) ام سلمه ام المؤمنین بود که جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و آیهی «و همانا خداوند می خواهد...» را آورد. پس رسول خدا (ص) حسن و حسین و فاطمه و علی را فراخواند و آنان را به خویش چسبانید و جامه بر آنان افکند. ام سلمه در پرده بود. پس پیامبر فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند، خدایا پلیدی را از ایشان بزدا و پاکیزه‌شان ساز! ام سلمه گفت: پس من جزو اینانم ای پیامبر خدا؟ فرمود: تو بر جایگاه خویشی و بر خیری.» ابن ابی شیبه و احمد و مسلم و جریر و ابن ابی حاتم و حاکم از عایشه روایت آورده‌اند که گفت: «رسول خدا (ص) صبحگاه بیرون شد در حالی که بر دوش عبایی بافته از پشم سیاه داشت. پس حسن و حسین آمدند. وی آنها را درون عبا جای داد، آنگاه فاطمه آمد و او را هم به داخل عبا کرد و سپس علی آمد و پیامبر او را نیز در جمع آنان به درون عبا جای داد و آنگاه فرمود: «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدا و پاک و پاکیزه‌تان سازد.» حاکم گوید: «این حدیث بنا به شرط شیخین صحیح است.» ابن جریر و حاکم و ابن مردویه از سعد نقل کرده‌اند که گفت: «بر رسول خدا (ص) وحي فرود آمد پس علی و فاطمه و دو پسر آن دو را زیر جامه‌اش داخل کرد و سپس فرمود: خداوند اینان خاندان و اهل بیت من هستند.» ابن ابی شیبه و احمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و حاکم و بیهقی در کتاب سنن از واثله بن اسقع، نقل کرده‌اند که گفت: «رسول خدا (ص) به سوی فاطمه آمد و حسن و حسین و علی با او بودند، آمد تا درون شد پس علی و فاطمه را نزدیک گردانید و آنها را روبروی خود نشانید و حسن و حسین را نیز بر روی رانش نشانید آنگاه جامه‌ی خود را بر آنان پیچید [صفحه ۲۵] - من پشت آنان بودم - آنگاه رسول خدا (ص)

این آیه را تلاوت کرد: همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزاید...» حاکم این حدیث را صحیح دانسته است. ابن ابی شیبہ و احمد ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی و حاکم و ابن مردویه از انس نقل کرده‌اند که گفت: «رسول خدا (ص) هر گاه برای نماز صبح برمی‌خاست از نزدیک خانه‌ی فاطمه رد می‌شد و می‌فرمود: الصلوه یا اهل البیت، همانا خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت پلیدی را بزاید و پاکیزه‌تان سازد.» ترمذی این حدیث را حسن و حاکم صحیح دانسته است. حاکم در مستدرک به سند خود از انس روایت کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) شش ماه از در خانه فاطمه برای گزاردن نماز صبح رد می‌شد و می‌فرمود: الصلوه یا اهل البیت همانا خداوند می‌خواهد...» وی این حدیث را بنا بر شرط مسلم صحیح دانسته است. ابن مردویه از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: «چون علی بر فاطمه وارد شد پیامبر (ص) چهل صبح به در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود: سلام بر شما اهل بیت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد! همانا خداوند می‌خواهد... من با کسی که به دشمنی شما برخیزد، دشمن و با کسی که با شما از در صلح درآید دوستم.» ابن جریر و ابن مردویه از ابوالحرماء روایت کرده‌اند که گفت: «از رسول خدا (ص) هشت ماه در مدینه به خاطر دارم که یک بار برای نماز صبح بیرون نمی‌شد مگر آنکه به در خانه‌ی علی می‌رفت و دستش را به دو طرف در می‌نهاد سپس می‌فرمود: «الصلاه الصلاه همانا خداوند می‌خواهد...» ابن خالویه نیز در کتاب الآل همین روایت را از نافع بن ابوالحرماء نقل کرده است. سیوطی در درالمنثور آورده است: ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «شاهد بودیم که پیامبر (ص)، در مدت نه ماه هر وقت که موقع نماز فرا می‌رسید بر در خانه علی بن ابی طالب می‌رفت و می‌فرمود: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد! همانا خداوند می‌خواهد... الصلاة.» طبرانی از ابوالحرماء روایت کرده است که گفت: «دیدم پیامبر (ص) شش ماه به در خانه علی و فاطمه می‌رفت و می‌فرمود: همانا خداوند می‌خواهد...» [صفحه ۲۶] سمهودی نیز در کتاب وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی نقل کرده است: «یحیی به اسناد از ابوالحرماء نقل کرده است که گفت: شاهد بودم که رسول خدا (ص) چهل صبح به در خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می‌رفت و دو لبه‌ی در را می‌گرفت و می‌فرمود: سلام بر شما اهل بیت، همانا خداوند می‌خواهد...» همچنین وی در همان کتاب از ابوالحرماء نقل کرده است که گفت: «هفت ماه در مدینه بودم همه مانند یک روز بود. رسول خدا (ص) هر روز (در روایت دیگری هنگام نماز صبح) به در خانه علی می‌رفت و سه بار می‌فرمود: الصلوة الصلوة الصلوة همانا خداوند می‌خواهد...» ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده درباره‌ی این فرموده‌ی الهی که «همانا خداوند می‌خواهد...» نقل کرده‌اند که گفت: «اینان همان اهل بیت‌اند که خداوند از بدی پاکشان ساخت و به رحمت خود محضوضشان داشت.» همچنین سیوطی در درالمنثور گوید: «و ضحاک بن مزاحم حدیث کرده است که پیامبر (ص) می‌فرمود: ما اهل بیتیم که خداوند پاکشان ساخت ما درخت نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و خانه رحمت و کان دانشیم.» علی القاری در شرح شفا نوشته‌ی قاضی عیاض پس از ذکر آیه‌ی مورد بحث گوید: «مقصود از اهل بیت در این آیه، زنان پیامبر (ص) هستند. زیرا آنان در خانه پیامبر بودند. این سخن از ابن عباس هم روایت شده است.» همچنین وی گوید: «از ابوسعید خدری و عده‌ای از تابعان نقل شده است که گفته‌اند: «مراد، علی و فاطمه و حسن و حسین است و منعی برای جمع این نظر و نظر سابق وجود ندارد.» اما این که شیعیان اهل بیت را تنها مختص به فاطمه و علی و دو پسر این دو می‌دانند به این خاطر است که در روایت آمده: «آن حضرت (ص) روزی به هنگام صبح در حالی که عبایی بافته از پشم سیاه بر دوش داشت، از خانه بیرون شد. پس حسن آمد و آن حضرت وی را داخل عبا کرد سپس حسین آمد و او را نیز به درون عبا کرد آنگاه فاطمه و پس از وی علی آمد و آن حضرت آن دو را نیز زیر عبا کرد و آنگاه فرمود: همانا خداوند می‌خواهد...» اما احتجاج شیعه بر عصمت آنان و حجت دانستن اجماع در این باره مردود است به این که با توجه به ما قبل و مابعد این آیه نمی‌توان مراد از اهل بیت را همین چهار نفر قلمداد کرد. حدیثی هم که شیعه در این باره بدان استناد می‌کند تنها حاکی از آن است که این چهار نفر از اهل پیامبرند نه این که دیگران اهل بیت آن حضرت نیستند.» نگارنده: جمعی که این نویسنده بدان اشاره کرده، با توجه به آن چه عکرمه از ابن عباس [صفحه ۲۷] نقل کرده مبنی بر آن که این

آیه خاصتا درباره‌ی زنان پیامبر نازل شده و صیغه‌ی حصر (انما) در آن آمده مردود است. زیرا جمع بدین گونه که گفته شده ناممکن است مضافا بر آن که قول پیامبر (ص) که فرموده است: «اینان (علی و فاطمه و حسن و حسین) اهل بیت من هستند» همچون نص است در انحصار مفهوم «اهل بیت» در این عده. اهل البیت، به منزله‌ی جمع مضاف است که افاده‌ی عموم می‌کند، مثل این سخن ما که بگوییم: «اینان دانشمندان شهرند.» اگر پیامبر (ص) می‌خواست آن چه که این نویسنده مدعی آن شده بگوید باید می‌گفت: «اینان از اهل بیت من هستند.» و اراده‌ی بعض بدین گونه و با این لفظ قبیح و ناسنجیده است. این فرمایش پیامبر در واقع تفسیر آیه‌ی مذکور به شمار می‌آید. و نیز این چنین است آن چه که در روایت ابوسعید خدری آمده که گفت: «این آیه درباره‌ی پنج نفر نازل شد. زیرا مفهوم عدد وارد شده در مقام بیان از اراده‌ی تعداد بیشتر مانع می‌شود. این در صورتی است که ما نخواهیم به دلایل دیگر توجه نشان دهیم. همچون سخن ام سلمه که گفت: آیا من از اهل بیت نیستم، یا من با شمایم، یا من با ایشانم؟ و پاسخ پیامبر (ص) به او که گفت: تو به سوی خیر هستی تو از همسران پیامبری یا تو بر جایگاه خویشی و یا روایتی که ام سلمه گفته است: عبا را بالا-زدم تا در آن داخل شوم اما پیامبر آن را از دست من کشید و گفت: تو بر خیری. با توجه به این احادیث در می‌یابیم که زنان پیامبر از مفهوم اهل بیت خارج‌اند.» بنابر این بطلان سخن علی القاری که گفته است حدیث تنها حاکی از آن است که این چهار تن اهل بیت پیامبرند نه این که دیگران اهل بیت آن حضرت نیستند، ثابت می‌شود. همچنین آشکار شد که نمی‌توان میان قول عکرمة و عروه که اهل بیت را خاصتا در زنان پیامبر (ص) محصور می‌کردند و آن چه در باقی روایات آمده و اهل بیت را منحصر در پنج نفر کرده، جمع کرد. قول نخست به علت انفراد باطل است و نمی‌تواند با روایات فراوان مستفیضی که مشاهیر علمای اسلام و راویان آنها، آن را روایت کرده یا در کتابهای خود نگاشته‌اند معارضه کند. به علاوه آن چه از عکرمة حکایت شده است که وی معتقد بود که رأی خوارج و عروه از رأی علی و اهل بیتش منحرف است. حال آن که ظاهر آن است که شاید این دو گروه به خاطر ماقبل و مابعد این آیه به چنین عقیده‌ای مایل شده‌اند. اما چنین اعتقادی نمی‌تواند با روایاتی که از پیامبر (ص) نقل شده معارضه کند. مضافا آن که اختصاص این آیه به زنان پیامبر، چنان که باور این دو دسته است، با تذکر ضمیر در این آیه منافات دارد. اما این که گفته‌اند پس و پیش این آیه درباره‌ی زنان سخن گفته است به عقیده‌ی ما خلیلی وارد نمی‌کند. چرا که [صفحه ۲۸] به واسطه‌ی تذکیر ضمیر، باید چشم از این ظاهر پوشید و علاوه بر این روایاتی مبنی بر خروج زنان از مفهوم اهل بیت به ما رسیده است. زیرا نص بر ظاهر مقدم است و رعایت سیاق در قرآن کریم امری نالازم به شمار می‌آید. همچنین ترتیب نزول قرآن اگر معلوم‌العدم نباشد لااقل نامعلوم است. این همه خود بیانگر خروج زنان پیامبر از اهل بیت است. بر آن چه گفتیم باید احادیث ثقلین را هم که در جزء سوم در ضمن ادله‌ی امامت امیرمؤمنان (ع) بیان کرده‌ایم، اضافه کنیم. در آن جا آمده است که از زید بن ارقم پرسش شد: آیا زنان پیامبر از اهل بیت او نبودند؟ زید با انکار پاسخ داد: «زنانش اهل بیت او بودند لکن اهل بیت او کسانی‌اند که پس از وی صدقه بر ایشان حرام شد.» در روایت دیگری آمده است: «پرسیدیم آیا زنانش از اهل بیت او بودند؟ زید گفت: نه زیرا زن زمانی با مرد می‌زید آنگاه وی او را طلاق می‌گوید و به سوی پدر و قومش می‌رود. اهل بیت وی اصل و گروه او بودند که پس از وی صدقه بر ایشان حرام شد.» حاکم این حدیث را بنابر شرط شیخین صحیح دانسته است. ما در این باره مفصلا در کتاب خود موسوم به ائمان اللائم علی اقامه‌ المآتم، گفت و گو کرده‌ایم. [صفحه ۳۲]

حدیث ثقلین

اشاره

حاکم در مستدرک به سند خود از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت: «رسول خدا فرمود من در میان شما دو چیز گرانبها بر

جای می‌نهم؛ کتاب خدا و خاندانم را، و این دو هرگز از هم جدا نشوند تا آن که بر حوض بر من وارد شوند. ما در شرح زندگی امیرمؤمنان علی (ع)، بحثی گسترده درباره‌ی احادیث ثقلین ایراد کرده‌ایم.

برخی از مناقب اهل بیت

حاکم در مستدرک به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب من برای شما از خداوند سه چیز خواسته‌ام این که قیام کننده شما را استوار دارد و گمراه شما را هدایت کند و جاهل شما را یاد دهد. و از خداوند خواستم که شما را بخشنده و دلیر و مهربان گرداند، اگر مردی میان رکن و مقام ایستد و نماز گزارد و روزه گیرد، سپس در حالی که دشمن اهل بیت محمد (ص) است خدای را دیدار کند (بمیرد) به دوزخ وارد شود.» حاکم این روایت را حسن و بنابر شرط مسلم صحیح دانسته است. همچنین حاکم به سند خود از روایت احمد بن حنبل از ابوهریره نقل کرده است که گفت: «پیامبر (ص) به علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نگریست و فرمود: من با دشمنان شما دشمن و با دوستانان دوست هستم.» و نیز به سند خود از زید بن ارقم از پیامبر (ص) نقل کرده است که: «به علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) فرمود: من با کسانی که شما با آنها می‌جنگید دشمن، و با کسانی که با آنها دوستی می‌ورزید، دوست هستم.» و نیز به سند خود از ابن عباس [صفحه ۳۳] نقل کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: خدای را به خاطر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته، دوست بدارید مرا به خاطر محبتی که به خدا دارید دوست بدارید و به اهل بیتم به خاطر محبتی که به من دارید، مهر ورزید.» حاکم این حدیث را صحیح دانسته است. و نیز به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست که کسی ما اهل بیت را دشمن نمی‌دارد مگر آن که خداوند او را به آتش وارد می‌کند.» یا بنابر روایت دیگر: «مگر آن که خداوند او را در آتش نگویند.» حاکم این روایت را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته است. و نیز حاکم به سند خود از عمر بن سعید الایح از سعید بن ابی‌عروبه از قتاده از انس نقل کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: پروردگارم در مورد اهل بیتم به من وعده داد که هر کس از آنان که به توحید اقرار کرد بدیشان ابلاغ کنم که خداوند عذابشان نکند.» حاکم گوید: «عمر بن سعید الایح گفت: سعید بن عروبه پنج‌شنبه روزی مرد. وی این حدیث را روز جمعه نقل کرد و خود هفت روز پس از آن در مسجد جان داد. عده‌ای گفتند: خداوند تو را پاداش نیک ندهد که تو صاحب رفض و بلا بودی. و عده‌ای نیز گفتند: خداوند تو را خیر دهد که صاحب سنت و جماعت بودی و آن چه شنیدی، رساندی.» این حدیثی صحیح الاسناد است که مسلم و بخاری آن را اخراج نکرده‌اند. حاکم همچنین به سند خود از عامر بن سعد از پدرش نقل کرده است که گفت: «چون آیه‌ی: بخوانیم فرزندانمان و فرزندانانمان را و زنانمان و زنانانمان را و نفسهایمان و نفسهایتان [۱۱] را نازل شد، رسول خدا (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخوانده و گفت: خدایا اینان خاندان من هستند.» حاکم این حدیث را بنابر شرط شیخین صحیح دانسته است. وی همچنین به سند خود از حنش کنانی نقل کرده است که گفت: از ابوذر که در خانه‌ی کعبه را گرفته بود شنیدم که می‌گفت: هر کس مرا می‌شناسد بداند که من همانم که او می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد بداند که من ابوذر هستم. از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «هشدارید که مثل اهل بیت من در شما چونان کشتی نوح است. هر کس از قومش بر آن بر نشست رهایی یافت و هر که از آن باز ماند غرق شد یا نابود گردید.» در وفاءالوفا از علی (ع) نقل شده است که گفت: «پیامبر (ص) به دیدار ما آمد و شب را نزد ما بماند، حسن و حسین هر دو خواب بودند، حسن آب خواست پیامبر برخاست و سراغ مشک رفت و مقداری آب در کاسه ریخت. حسین [صفحه ۳۴] خواست آب را بگیرد اما پیامبر او را مانع شد و ابتدا به حسن آب داد. فاطمه به او گفت: ای رسول خدا گویی حسن نزد تو محبوب‌تر است! پیامبر فرمود: چون اول او آب خواست. سپس فرمود: من و تو و این دو و آن خفته یعنی علی روز قیامت در یک جا هستیم.» مولف وفاءالوفا گوید از ابوسعید خدری نیز همانند این روایت نقل شده است. کلینی در کافی به

سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که گفت: «چون فاطمه نزد پیامبر خدا (ص) آمد تا از بعضی امور به وی شکایت کند، پیامبر به او «کربهای» [۱۲] داد و فرمود: آن چه را بر آن است یاد بگیر. در این کربه آمده بود: هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد همسایه‌اش را نمی‌آزارد، و هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید میهمانش را گرامی بدارد، و هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید یا سخن خیر بگوید یا خاموشی پیشه کند.» [صفحه ۳۵]

اخبار مربوط به فاطمه

از جمله اخبار آن حضرت در مکه، مواردی است که در سیره‌ی پیامبر ذکر شد. در آن جا گفتیم که قریش وقتی پیامبر را در حال سجده دیدند شکنجه‌ی شتر را بر پشت آن حضرت افکندند، اما فاطمه آمد و آن را از پشت پیامبر برداشت و به دور افکند. وقتی پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد و به علی (ع) پیغام داد که همراه با فواطم به مدینه هجرت کنند، فاطمه بی‌درنگ با علی (ع) همراه شد. وقتی همراه پیامبر از آن حضرت خواست که به مدینه داخل شود، پیغمبر به او فرمود: من به مدینه داخل نشوم مگر آن که برادر و دخترم بیایند. از دیگر اخبار آن حضرت در مدینه آن است که چون پیامبر در روز احد مجروح شد، علی (ع) با سپر خویش از چاه آب می‌کشید و زخم آن حضرت را می‌شست اما خون بند نمی‌آمد. ناگاه فاطمه از راه رسید و پیامبر را در آغوش کشید و بنای گریه نهاد. او حصیری سوزاند و خاکستر آن را بر زخم نهاد و بدین ترتیب خونریزی قطع شد. در روایتی آمده است: «چون پیامبر به مدینه بازگشت فاطمه به پیشواز او آمد، وی کاسه آبی به دست داشت. پیامبر صورت خود را شست، شمشیر خود را به فاطمه داد و به او فرمود: دخترم خونهای روی شمشیر را بشوی. علی (ع) نیز شمشیر خود را به فاطمه داد و گفت: خونهای این یکی را هم بشوی، به خدا سوگند این شمشیر امروز مرا تصدیق کرد. پیامبر به فاطمه گفت: شمشیرش را بگیر که شوهرت آن چه را که بر عهده داشت به انجام رساند. پیامبر شمشیر خود را تنها به فاطمه می‌داد در حالی که هیچ‌گاه شمشیرش را به برخی از همسرانش نداد با آن که تعداد آنها هم بیشتر بود. پیامبر در مقابل فاطمه شجاعت علی را ستود تا وی از دلیری همسرش شاد کام گردد.» [صفحه ۳۶] در روز جنگ موته، زمانی که جعفر به شهادت رسید پیامبر (ص) بر فاطمه وارد شد. فاطمه فریاد «واعماه» سر داده بود. پیامبر (ص) گفت: گریه کنندگان باید بر کسی همانند جعفر، مویه سر دهند. فاطمه با پدر و شوهرش در روز فتح مکه خارج شد، در بلندترین نقطه صحرا چادری برای پیامبر (ص) زدند. پیامبر در آن چادر نشست و در حال شست و شو بود و فاطمه او را می‌پوشانید. و علی (ع) وقتی شنید که ام‌هانی گروهی از بستگان همسرش از بنی‌مخزوم را در خانه‌ی خویش پناه داده، به سوی خانه او رفت. ام‌هانی علی را شناخت چون وی زره در بر کرده بود. ام‌هانی به وی گفت: ای بنده‌ی خدا من ام‌هانی هستم دخترعموی رسول خدا و خواهر علی بن ابی‌طالب از خانه‌ی من دور شو. علی (ع) گفت: هر که را پناه داده‌اید بیرون کنید. ام‌هانی گفت: به خدا پیش پیامبر از تو شکایت می‌برم. پس علی (ع) کلاهخودش را برداشت و ام‌هانی او را شناخت و گفت: فدایت شوم من سوگند خوردم که از تو پیش رسول خدا شکایت برم. علی گفت: برو و به سوگند خود عمل کن. ام‌هانی نزد پیامبر آمد و ماجرا را بازگفت. پیامبر (ص) گفت: هر کس را که تو پناه داده‌ای من پناه می‌دهم. فاطمه در دفاع از شوهرش گفت: ای ام‌هانی آیا آمده‌ای از علی شکایت کنی که دشمنان خدا و دشمنان رسولش را ترسانده است؟! پس پیامبر گفت: خداوند سپاس سعی علی را به جای آورد و به خاطر نسبت ام‌هانی با علی هر که را که او پناه داده است من نیز پناه می‌دهم. در حقیقت پیامبر با اخلاق بزرگوارانه خویش میان مقام علی و اکرام به ام‌هانی را به خاطر علی (ع) جمع کرد. در گذشته به اخبار مربوط به آن حضرت در جریان بیماری پدرش که به مرگ او انجامید و آن چه در سوگ وی گفته است نیز اشاره کردیم. [صفحه ۳۷]

ازدواج زهرا با علی

در کشف الغمه از ابو عبدالله (ع) روایت شده است که فرمود: «اگر خداوند تبارک و تعالی امیرمؤمنان را برای فاطمه نیافریده بود هیچ همتایی در روی زمین برای آن حضرت یافت نمی‌شد.» همچنین در آن کتاب آمده است: «مؤلف کتاب الفردوس از پیامبر (ص) نقل کرده است که گفت: اگر علی نمی‌بود برای فاطمه همتایی وجود نمی‌داشت.» در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «در صحاح با اسناد مختلف از امیرمؤمنان، ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن انصاری، انس بن مالک، براء بن عازب و ام سلمه با الفاظ مختلف و معانی همسان نقل شده است که ابوبکر و عمر هر یک فاطمه (س) را از پیامبر (ص) خواستگاری کردند، اما آن حضرت آنان را رد کرد.» احمد در الفضائل از بریده نقل کرده است که: «ابوبکر و عمر، فاطمه را از پیامبر خواستگاری کردند اما آن حضرت پاسخ داد که فاطمه هنوز کوچک است.» محمد بن سعد کاتب واقدی در جزء هشتم طبقات الکبیر به سند خود نقل کرده است که: «ابوبکر، فاطمه را از پیامبر خواستگاری کرد پیامبر به او پاسخ داد که منتظر قضای (الهی) هستم. ابوبکر گفته‌ی پیامبر را برای عمر بازگفت، عمر به او گفت پیامبر تو را رد کرده است. سپس ابوبکر به عمر گفت تو از فاطمه خواستگاری کن. عمر بدین منظور نزد پیامبر آمد اما پیامبر همان جوابی را که به ابوبکر داده بود به او نیز داد. عمر، ابوبکر را از جواب پیامبر آگاه ساخت و ابوبکر بدو گفت که پیامبر تو را نیز رد کرده است.» در همان طبقات الکبیر به سند خود از بریده، نقل کرده است که گفت: «عده‌ای از انصار به علی گفتند فاطمه پیش توست. پس علی به نزد رسول خدا (ص) آمد و بر وی [صفحه ۳۸] سلام کرد، پیامبر پرسید: پسر ابوطالب چه کاری دارد؟ گفت آمده‌ام تا از فاطمه دختر رسول خدا (ص) سخن گویم. پیامبر گفت: مرحبا و اهلا و بر این سخنی نیفزود. علی (ع) نزد آن عده که چشم انتظارش بودند، بازگشت. آنان از وی پرسیدند: چه خبر؟ علی گفت: هیچ نفهمیدم جز آن که او گفت: مرحبا و اهلا! گفتند: یکی از همین دو از جانب رسول خدا برای تو کافی است. او هم به تو اهلیت داد و هم خوش آمد گفت.» ابن سعد به سند خود روایت کرده است که: «علی، از فاطمه خواستگاری کرد. پیامبر (ص) به فاطمه گفت: علی از تو سخن می‌گوید. پس فاطمه سکوت کرد و پیامبر او را به همسری علی درآورد.» در بحارالانوار از ضحاک نقل شده است که گفت: «پیامبر (ص) به فاطمه گفت: علی بن ابی‌طالب از کسانی است که تو خود قرابت و فضل او را در اسلام می‌دانی و من از خداوند خواسته‌ام که تو را به همسری بهترین مخلوقش و محبوب‌ترین آنان در پیشگاهش، درآورم. او درباره ازدواج با تو سخن گفت. فاطمه سکوت کرد. پس پیامبر (ص) بیرون آمد و گفت: الله اکبر سکوت فاطمه نشان قبول اوست.» [۱۳]. [صفحه ۴۲]

خطبه‌ی پیامبر به هنگام تزویج فاطمه با علی

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است. «پیامبر در تزویج فاطمه بر منبر نشست و خطبه‌ای ایراد کرد.» این خطبه را یحیی بن معین در امالی و ابن بطة در الابانه، به سند خود از انس بن مالک، به صورت مرفوع، روایت کرده‌اند. وی گوید: «ما این خطبه را از قول امام رضا (ع) روایت می‌کنیم.» نگارنده: این خطبه در روایت مناقب خلاصه‌تر است و ما در اینجا آن را از روایت کشف الغمه نقل می‌کنیم: «سپاس خدای را که به نعمت، مورد سپاس و ستایش است و به قدرتش مورد پرستش، و در حکمروایی‌اش مطاع و فرمانبردار و بدانچه در نزد اوست مورد رغبت و میل همگان. آن که از عذابش همگی ترسانند و فرمانش در آسمان و زمین روان است. آفریدگان را به قدرتش آفرید و به احکام خود آنان را متمایز ساخت و به دین خود آنان را عزت بخشید و به پیامبر خویش محمد (ص) گرامیشان داشت.» به راستی که خدای پیوند از طریق زناشویی را نسبی جدید و به صورت امری فرضی قرار داد و رحم‌ها را بدان آمیخت و همگان را بدان ملزم ساخت، و این گونه فرمود: اوست که از آب، بشری آفرید و آن را نژاد و پیوندی قرار داد و پروردگار تو تواناست. [۱۴] پس فرمان خدا به حکم او مقدری مدتی و برای هر مدتی نوشته‌ای است. هر چه را که خدا خواهد محو و هر چه را که خواهد ثبت می‌کند و اصل تمام کتابها نزد اوست. من شما را گواه می‌گیرم که فاطمه را در برابر ۴۰۰ مثقال نقره به عقد ازدواج علی درآوردم. [صفحه ۴۳] آیا راضی هستی؟ علی گفت: راضی‌ام رسول خدا. سپس به سجده در افتاد.

پس پیامبر (ص) فرمود: خداوند در شما فراوانی و پاکی و برکت قرار دهد. انس روایت کرده است که پیامبر (ص) گفت: «خداوند بر شما دو تن برکت نهد و نیای شما را سعادت‌مند کند و از شما دو تن فراوانی و پاکی بیرون آورد.» انس گفت: «به خدا سوگند خداوند از آن دو فراوانی و پاکی بیرون آورد.» در روایت مناقب این خطبه «و من شما را گواه می‌گیرم...» نقل شده و در پی آن آمده است که پیامبر فرمود: «خداوند مرا فرمود تا فاطمه را به همسری علی در آورم و من چنین کردم.» [صفحه ۴۴]

خطبه علی به هنگام ازدواج با فاطمه

اشاره

خطبه علی (ع) به هنگام ازدواج با فاطمه (س) [۱۵]. از ابن مردویه نقل است که پیامبر (ص) گفت: «تو نیز برای خود خطبه‌ای بخوان. پس علی (ع) گفت: «ستایش خدایی را که به ستاینده‌گانش نزدیک و به درخواست کنندگانش قرین است. به کسانی که تقوا پیشه می‌کنند، وعده‌ی بهشت را داده و کسانی را که از او سر تافته‌اند از آتش دوزخ بیم داده است. او را به احسان و نعمتهای پیوسته‌اش ستایش گوئیم. ستایش کسی که می‌داند، خداوند آفریدگار و پدید آورنده و میراننده و زنده کننده اوست و از کردار بدش بازخواست کند و از وی کمک و راهنمایی خواهیم. بدو ایمان آورده از وی کفایت مهمات خود را خواهانیم و گواهی دهیم که جز او معبودی نیست. یکتایی است که انباز ندارد. گواهی دهیم که به پیشگاهش رسیده خرسندش کند و گواهی دهیم که محمد بنده و رسول اوست و درودی بر او فرستیم که به درگاه حق نزدیک و بهره‌مندش سازد، و رفعت مقام به او داده برگزیندش. این رسول خداست که دخترش فاطمه را به پانصد درهم به همسری من در آورد و من بدان خشنودم، از او بپرسید و خود گواه باشید.» رسول خدا فرمود: من دخترم فاطمه را، نظر به این که خداوند او را به ازدواج تو در آورده بود، به همسری تو دادم. و من به رضای خدا خشنودم. چه داماد و رفیق خوبی هستی تو. و همان رضای خدا تو را بس است. سپس پیامبر فرمود تا سینی‌ای از بسر [۱۶] یا خرما بیاورند و آن را پخش کنند.» درباره‌ی میزان مهریه فاطمه (س) [۱۷] و جنس آن، روایات گوناگونی نقل شده است. قول صواب آن است که مهریه‌ی آن حضرت ۵۰۰ درهم و ۱۲/۵ اوقیه بوده است و هر اوقیه معادل ۴۰ درهم است. و چنان که از طریق روایات اهل بیت (ع) ثابت شده میزان مهر السنه همین مقدار [صفحه ۴۵] است. و پیامبر (ص) در تزویج فاطمه به علی (ع) از این مقدار فراتر نرفت و روایات بسیاری بر این نکته دلالت می‌کنند. در روایتی که ابن سعد در طبقات الکبیر نقل کرده، آمده است: «مهر دختران و زنان رسول خدا (ص) ۵۰۰ درهم و ۱۲/۵ اوقیه بوده است.» اما روایتی که می‌گوید مهر ۴۰۰ مثقال بوده، همچون خطبه‌ای که نقل کردیم، مستلزم آن است که مهر بیش از ۵۰۰ درهم باشد. زیرا هر ۷ مثقال ۱۰ درهم است بنابراین ۵۰۰ درهم معادل ۳۵۰ مثقال می‌شود نه ۴۰۰ مثقال. مگر آن که مثقال یا درهم وزنی غیر از آن چه که مشهور است داشته باشند. همچنین گفته شده است که مهر فاطمه (س) ۴۸۰ درهم بوده است. این قول در کتاب استیعاب آمده است و قول حسین (ع) در خبر خطبه‌ای که مروان، ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید بن معاویه خواستگاری کرد بر آن دلالت می‌کند. زیرا آن حضرت فرمود: «اگر ما این را می‌خواستیم، از سنت رسول خدا (ص) در دختران و زنان و اهل بیتش که همان ۱۲ اوقیه برابر با ۴۸۰ درهم است تجاوز نمی‌کردیم.» همچنین آن حضرت فرمود: «من این دختر را با مهر ۴۸۰ درهم به ازدواج پسر عمویش قاسم در آوردم.» در روایتی آمده است: «علی (ع) شتری به همین مبلغ برای او فروخت.» و در روایتی دیگر آمده است: «مهر، زرهی آهنین بود که بدان حطمیه [۱۸] گفته می‌شد. علی (ع) این زره را بدین مبلغ فروخت.» و در روایتی است که مهر، زرهی آهنی و بردی کهنه بود. برخی از اخبار حاکی از آن هستند که زره و برد، مهر فاطمه نبوده‌اند بلکه برای آن فروخته شده‌اند. [۱۹]. شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا به سند خود از ابوالحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی (ع) نقل کرده است که گفت: «رسول خدا (ص)

به من فرمود: ای علی مردانی از قریش مرا در کار فاطمه سرزنش کردند و گفتند ما او را از تو خواستگاری کردیم اما تو ما را بازداشتی و او را به علی دادی، من به آنان پاسخ دادم که من شما را باز نداشتیم و من او را به همسری علی ندادم بلکه خداوند شما را بازداشت و او را به ازدواج علی درآورد. ابن عبدالبر در استیعاب گوید: «رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود: تو را به همسری سرور دنیا و آخرت درآوردم. او نخستین کسی است از اصحاب که اسلام آورد و داناترین و بردبارترین آنان است.» سپس علی (ع) درهما را بیاورد و آنها را پیش روی رسول خدا (ص) ریخت. پیغمبر مثنی از [صفحه ۴۶] آنها برداشت و به بلال داد و فرمود: برای فاطمه عطری بخر. در استیعاب آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «دو ثلث این مبلغ را برای خرید عطر بگذار.» و در روایت ابن سعد است: «دو سوم از این مقدار را عطر، و یک سوم آن را لباس بخر. سپس به دو دستش مقداری از آن درهما برگرفت و به ابوبکر داد و گفت: برای فاطمه آن چه از لباس و وسایل خانه ضروری است تهیه کن. آنگاه عمار و برخی از یارانش را بدین منظور با ابوبکر روانه کرد. آنان اجناس مورد نظر را به ابوبکر نشان می‌دادند و اگر او صلاح می‌دانست آنها را خریداری می‌کرد. سپس مثنی دیگر که ۶۳ یا ۶۶ درهم بود، برداشت و به ام‌ایمن داد تا لوازم خانه بخرد و درهماهای باقی مانده را به ام‌سلمه داد و گفت: اینها را نزد خود نگاهدار.»

جهیزیه زهرا به هنگام ازدواج

جهیزیه زهرا (س) به هنگام ازدواج [۲۰]. پیراهنی به بهای هفت درهم، یک روسری به چهارده درهم، یک حوله‌ی سیاه خیری، یک تختخواب که از برگ درخت خرما بافته شده بود، دو عدد تشک کتانی از «کتانهای مصر» که داخل یکی از آنها با لیف خرما و درون دیگری با پشم گوسفند پر شده بود، چهار عدد بالش از پوستهای طائف که از گیاه خوشبویی به نام «اذخر» پر شده بود، یک تخته پرده پشمی، یک قطعه حصیر «هجری» [۲۱]، یک دستاس، یک طشت مسی برای شستن لباس، یک مشک چرمین، یک بادیه بزرگ برای دوشیدن شیر، یک آفتابه‌ی گلی، یک سبوی گلی سبز، دو عدد کوزه‌ی سفالین، یک قطعه پوست برای فرش، یک چادر از پارچه‌های بافت قطوان. [۲۲]. چون کالاهای خرید شده را به پیامبر (ص) نشان دادند آن حضرت بر دستش بوسه می‌زد و می‌گفت: «خداوند مبارک کند.» در روایت دیگری آمده است: «چون این اجناس پیش روی پیامبر نهاده شد، آن حضرت گریست و سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوند! این زندگی را برای کسانی که بیشتر ظرفهایشان گلی است، مبارک گردان.»

اثاث خانه‌ی علی به هنگام ازدواج با فاطمه

وی مقداری شن نرم در کف اتاق گسترده و چوبی هم تهیه کرد و یک سر آن را به این طرف دیوار و سر دیگر آن را به آن طرف دیوار نصب کرد تا لباسهای خود را روی آن پهن کنند و یک پوست گوسفند هم کف اتاق انداخت و بالشی را که از لیف خرما پر شده بود، در اتاق گذارد. ابن سعد از یکی از زنانی که فاطمه را در آن شب تا خانه‌ی علی رسانده نقل می‌کند که گفت: [صفحه ۴۷] «داخل خانه علی شدیم، بر روی سکو یک پوست گوسفند و نیز یک بالش از لیف خرما، یک مشک، یک الک و یک حوله و یک قلدح را دیدیم.» یک ماه یا ۲۹ روز می‌گذشت که جعفر و عقیل یا عقیل به تنهایی به علی (ع) گفتند: «چرا از رسول خدا (ص) نمی‌خواهی که همسرت را به خانه‌ات روانه کند؟ گفت: شرم مرا مانع می‌شود. گفتند: تو را سوگند که با ما برخیز. آن دو برخاستند و به نزد ام‌ایمن، آزاد کرده‌ی رسول خدا (ص) رفتند و ماجرا را بازگفتند او نیز به نزد ام‌سلمه رفت و او را از خواست علی (ع) آگاه کرد. ام‌سلمه نیز پیش زنان پیامبر (ص) رفت و آنان را از این امر مطلع ساخت. و سپس همگی نزد رسول خدا (ص) رفته گفتند: پدران و مادران ما به فدایت! ما برای کاری نزد تو گرد آمده‌ایم که اگر خدیجه در قید حیات بود از آن بسیار خوشحال

می‌شد. ام‌سلمه گوید: چون نام خدیجه را در محضر پیامبر بردیم، گریست و گفت: خدیجه؟ چه کسی مثل اوست؟! به هنگامی که همه مرا تکذیب کردند او تصدیق کرد و مرا بر دین خدا یاری کرد و با مال خویش به من معاونت کرد. خداوند عزوجل به من دستور داد که خدیجه را به خانه‌ای در بهشت که از زمره ساخته شده و در آن نشانی از بانگ و فریاد و خستگی نیست، بشارت دهم. ام‌سلمه گفت: پدران و مادران ما به فدایت شما هر چه درباره‌ی خدیجه بگوئید همان است. او به سوی پروردگارش رفت خدا هم او را به وعده‌ای که به او دادید گرامی‌اش داشت و ما را با او در بهشتش محشور می‌کند. ای رسول خدا! برادر و پسرعموی شما علی بن ابی‌طالب، مایل است که شما همسرش را به خانه‌ی او روانه کنید. پیامبر فرمود: با کمال میل. پس علی را صدا کرد، علی در حالی که از شرم سر خود را به زیر افکنده بود وارد شد. همسران پیامبر برخاستند و به خانه رفتند. پیامبر از او پرسید: آیا دوست داری همسرت را به خانه ببری؟ علی که همچنان سرش به زیر بود، پاسخ داد: آری پدر و مادرم به فدایت. پس پیامبر گفت: ان شاء الله او را به خانه‌ات روانه می‌کنم. سپس به زنان نگریست و گفت: چه کسی این جاست؟ ام‌سلمه گفت: من و زینب و فلانی و فلانی پس پیامبر دستور داد که فاطمه را بیاریند و خوشبویش کنند و در اتاق ام‌سلمه کار او را سامان دهند، و اتاقی را که علی (ع) از پیش تهیه کرده بود و اندکی دورتر از اتاق پیامبر (ص) بود، فرش کنند. زنان نیز بدانچه پیامبر (ص) گفته بود عمل کردند. در روایت کشف‌الیقین است که زنان زیورآلات خود را به گردن فاطمه آویختند و او را معطر کردند. در مناقب ابن‌شهر آشوب از ابوبکر بن مردویه روایت شده است که گفت: [صفحه ۴۸] «صحابه با هدایا آمدند. پیامبر (ص) دستور داد گندم آرد کنند و نان بپزند و به علی دستور داد تا گاو و گوسفندی بکشد. چون کار پخت غذا به پایان رسید پیامبر (ص) دستور داد یکی بر بام خانه‌اش برود و بانگ بر آورد که شما را به میهمانی رسول خدا (ص) دعوت می‌کنم.» سفره‌ها در مسجد گسترده شد و مردم آمدند. بیش از ۴۰۰۰ مرد و سایر زنان مدینه در میهمانی شرکت جستند و هر چه می‌خواستند بردند، سپس رسول خدا (ص) کاسه‌ای بزرگ طلبید و آن را پر از غذا کرد و به منزل زنانش فرستاد و کاسه‌ای دیگر پر کرد و گفت: این هم از آن فاطمه و شوهرش. چون شب زفاف فرا رسید پیامبر (ص) سوار بر استر شهبایا شترش که بر آن حوله‌ای افکنده بود، آمد و به فاطمه گفت: سوار شو، فاطمه سوار شد و پیامبر به سلمان دستور داد که افسار مرکب را در دست گیرد. و خود پشت مرکب، همراه با حمزه و عقیل و بنی‌هاشم که شمشیرهایشان را از نیام برکشیده بودند، حرکت کرد. زنان پیامبر (ص) پیشاپیش مرکب می‌رفتند و شعر می‌خواندند. پیامبر به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجران و انصار دستور داد که در کنار فاطمه حرکت کنند و شعر بخوانند و شادی کنند، تکبیر گویند و خدای را حمد کنند و چیزی که مورد رضای خداوند نیست بر زبان نرانند. زنان پیامبر (ص) پیشاپیش مرکب سرود خوانان می‌رفتند. ام‌سلمه اشعار زیر را خواند: - به یاری خداوند ای همسایگان من حرکت کنید و او را در تمام احوال سپاس گوئید. - و نعمتهای خداوند بلند مرتبه را در برطرف ساختن سختی‌ها و آفتها به یاد آرید. - او ما را پس از کفر، هدایت کرد و پروردگار آسمانها ما را زندگانی بخشید. - همگام با بهترین زنان جهان که عمه‌ها و خاله‌های ما فدای او گردند، حرکت کنید. - ای دختر کسی که خداوند بلندمرتبه او را به وحی و رسالتهای خود برتری بخشید. سپس عایشه خواند: - ای زنان خود را با سربندها بپوشانید و آن چه را که گفتن آن در مجالس نیکوست، بگوئید. - پروردگار مردم را به یاد آرید که ما را به همراه تمام بندگان سپاسگزارش به دین خود ویژه داشت. - سپاس خدای را به خاطر نعمتهایش و شکر خداوند عزیز و توانا را. - با او (فاطمه) همگام شوید، پس خداوند نام او را رفعت بخشید و وی را از جانب پیامبر به [صفحه ۴۹] پاکی مخصوص داشت. آنگاه حفصه این اشعار را خواند: - فاطمه بهترین زنان بشر است و چهره‌ای (تابان) همانند ماه دارد. - خداوند تو را بر تمام آدمیان، به فضل کسی که به آیات قرآن مخصوص شد، برتری بخشید. - خدای تعالی تو را به ازدواج جوانی برتر، یعنی علی که بهترین حاضران است، درآورد. - پس ای زنان با فاطمه همگام شوید که به راستی او بزرگوار است و نزد شخصیت بزرگی است. سپس معاذه مادر سعد بن معاذ خواند: - سخنی می‌گویم که از دل بر می‌آید و از خیر و خوبی سخن می‌گویم و آن را آشکار می‌سازم. - محمد بهترین فرزندان

آدم است و در او تکبر و نادانی نیست. - او به فضل خود راه رشد و هدایت را به ما نمایاند که خدایش به او پاداش نیکو دهد. - و ما همگام با دختر پیامبر هدایتگر و شریفی هستیم که شرافت در او مکنون است. - او در قله‌ای است که ریشه‌ی آن بس بلند است و کسی را همانندش نمی‌بینم. زنان به اولین بیت از هر رجر بازمی‌گشتند و سپس تکبیر گفته به خانه داخل می‌شدند. سپس رسول خدا (ص) کسی را در پی علی فرستاد و او را طلبید و دست فاطمه را گرفت و در دست او نهاد و گفت: خداوند برای تو در دختر رسولش برکت نهد. در طبقات ابن سعد آمده است: «پیامبر (ص) در شب زفاف علی (ع)، به منزل او آمد. ام‌ایمن به سوی آن حضرت رفت. پیغمبر پرسید: آیا برادر من این جاست؟ ام‌ایمن پرسید: چگونه او برادر توست که تو دختر خویش را به همسری او دادی؟ پیامبر گفت: او برادر من است. سپس پرسید: آیا اسماء بنت عمیس هم در این جاست؟ گفت: آری. پیامبر پرسید: آیا برای گرامیداشت دختر رسول خدا آمده‌ای؟ گفت: آری. پیامبر نیز برای او دعا کرد.» [صفحه ۵۰] روایت شده است که پیامبر فرمود: «خداوند این دو در نزد من محبوب‌ترینند پس تو نیز آنان را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خود نگاهبانی بر آنان بگمار. من این دو و خاندان آنان را از شر شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم. و برای فاطمه دعا کرد و گفت: خداوند پلیدی را از تو بزدايد و تو را پاک و پاکیزه گرداند. و نیز روایت شده است که پیامبر فرمود: آفرین بر دو دریایی که با هم در آمیختند و به دو ستاره‌ای که با یکدیگر قرین شدند. و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر فرمود: خدایا این دختر من و محبوب‌ترین کسان نزد من است و این برادر من محبوب‌ترین مخلوقات تو در نظر من است او را دوست خود قرار ده و معرفتش را به خودت کامل کن و در خاندانش برکت قرار ده. سپس فرمود: ای علی با همسر خویش داخل شو خداوند به تو برکت دهد و رحمت و برکات خدا بر شما باد که اوست ستوده و بزرگوار. سپس از نزد آنها خارج شد آنگاه دو طرف در را گرفت و گفت: خداوند شما دو تن را پاکیزه گرداند و نسل شما را پاک گرداند. من با دوستان شما دوست و با دشمنان شما دشمنم. شما را به خداوند می‌سپارم و او را بر شما می‌گمارم. آنگاه به دست خویش در را به روی آنان بست.» در روایتی است که پیامبر (ص) فرمود: «به خانه‌ی خود بروید و کار خود را سامان دهید اما کاری نکید تا من بیایم، علی و فاطمه نیز چنین کردند و هر یک در جای خود نشستند. همسران پیامبر نیز در خانه‌ی آنها بودند و میان آنان و علی پرده‌ای بود و فاطمه نیز در قسمت زنان نشسته بود. سپس پیامبر آمد. زنان به سرعت بیرون شدند، اما اسماء بنت عمیس بر جای خویش ماند. زیرا اسماء به هنگام وفات خدیجه بر بالین وی حضور داشت. خدیجه هنگام مرگ گریست. اسماء از او پرسید: تو می‌گری؟ حال آنکه تو سرور بانوان جهانی و همسر پیغمبری و از زبان او مژده بهشت را دریافت کرده‌ای! خدیجه گفت: من نه به این خاطر می‌گریم، اما زن در شب زفاف خود به زنی نیاز دارد که اسرار پنهانی خود را بدو بازگوید و از او کمک جوید. فاطمه هنوز بچه است و من می‌ترسم به آن هنگام کسی را نداشته باشد که کارهای او را انجام دهد. در آن هنگام اسماء بنت عمیس گفت: گفتم سرور من با خدای خود عهد می‌کنم که اگر تا آن روز زنده ماندم به جای شما در آن شب در خانه‌ی فاطمه بمانم. پس چون آن شب فرا رسید و پیامبر (ص) به زنان دستور داد که خانه را ترک گویند، همه جز [صفحه ۵۱] من از خانه علی بیرون رفتند. چون پیامبر خواست از خانه بیرون رود سایه‌ی مرا دید و پرسید: تو کیستی؟ گفتم اسماء بنت عمیس. گفت: مگر نگفتم از این جا خارج شوی؟ گفتم، چرا ای رسول خدا من قصد مخالفت با فرمان شما را نداشتم، اما با خدیجه پیمانی بسته‌ام و آنگاه ماجرا را باز گفتم. پیامبر چون سخنانم را شنید گریست و گفت: من از خداوند می‌خواهم که تو را از بالا و پایین و از جلو و پشت و از راست و چپ، از شر شیطان محافظت کند. آن حضرت همچنان برای علی و فاطمه دعا می‌کرد تا آن که در اتاق خویش نماند. وی هیچ کسی را در دعا بر علی و فاطمه شریک نکرد.» [۲۳]. ابن سعد در طبقات از یکی از زنان که فاطمه را تا خانه‌ی علی رسانده بود، روایت می‌کند که گفت: «فاطمه را که دو «برد» بر تن داشت.» درباره‌ی سن حضرت زهرا (س) به هنگام ازدواج با امیرمؤمنان (ع) اختلافاتی به چشم می‌خورد که منشأ آن اختلاف در سال تولد آن دو بزرگوار است. چنان که گذشت بنابر قول اکثر شیعیان فاطمه پنج سال پس از بعثت پیامبر به دنیا آمد بنابر این وی به هنگام

ازدواج با علی (ع) نه یا یازده سال داشته است. زیرا او یک یا دو سال پس از هجرت و یا بنا بر قول دیگری سه سال بعد از هجرت، با علی ازدواج کرد. ابن شهر آشوب در مناقب گوید: فاطمه پنج سال پس از بعثت به دنیا آمد و هشت سال با پدرش در مکه ماند سپس به مدینه هجرت کرد و دو سال پس از ورود به مدینه، پس از جنگ بدر، با علی (ع)، ازدواج کرد. برخی گویند فاطمه در سال دوم بعثت به دنیا آمد بنابراین سن وی به هنگام ازدواج یازده یا سیزده یا چهارده سال بوده است. البته بنا بر اختلاف نظری که در مورد تاریخ ازدواج آنان وجود دارد، یعنی ممکن است آن دو یک یا دو یا سه سال پس از هجرت با یکدیگر ازدواج کرده باشند. علمای شیعه در تعیین سن آن حضرت به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته‌اند. اما در استیعاب آمده است که سن فاطمه به هنگام ازدواج ۱۵ سال و پنج ماه و نیم و سن علی بیست و یک سال و پنج ماه بوده است. و بنا بر آن که فاطمه پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمده باشد به هنگام ازدواج بیست سال داشته است. ابوالفرج اصفهانی گوید: «فاطمه به هنگام ازدواج هجده سال داشته است.» ابن حجر در الاصابه و ابن سعد در طبقات الکبیر نیز همین قول را روایت کرده‌اند. ابن سعد روایت کرده است که ازدواج فاطمه با علی پنج ماه پس از ورود پیغمبر به مدینه صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی فرستاد، و فاطمه روزی که علی او را به خانه‌ی خود برد [صفحه ۵۲] هجده سال داشت. البته وقوع اشتباه از ابن سعد بین تاریخ ازدواج فاطمه با تاریخ وفات وی هیچ بعید نیست، چرا که بعداً خواهید خواند که حضرت فاطمه (س) به هنگام وفات هجده سال داشته است. همچنین می‌توان گفت که ابن سعد در ذکر تاریخ تولد آن حضرت که پنج سال پس از بعثت بوده، به پنج سال قبل از بعثت دچار خطا شده است. همچنین در خصوص روز و ماه ازدواج آن حضرت، روایات مختلفی نقل شده است. ابن شهر آشوب در مناقب گوید: «علی (ع) در روز اول ذی‌حجه فاطمه را عقد کرد و در روز سه‌شنبه ششم همان ماه با وی ازدواج کرد.» وی همچنین گوید: «روایت شده است که ازدواج آن حضرت در روز ششم بوده است.» شاید وی در تاریخ عقد و ازدواج اشتباه کرده است. ابوالفرج اصفهانی گوید: «عقد فاطمه در ماه صفر بود.» و در روایت دیگر آمده است که علی پس از گذشت چند روز از ماه شوال با فاطمه ازدواج کرد. و در روایتی دیگر است عقد او در ماه رمضان انجام پذیرفت و ازدواجش در ماه ذی‌حجه. و از شیخ مفید و ابن طائوس روایت شده است که زفاف فاطمه در شب پنج‌شنبه، بیست و یکم ماه محرم بوده است. [صفحه ۵۸]

خانه‌ی فاطمه

اشاره

پیامبر (ص) برای خود در قسمت شرقی مسجد خانه‌ای بنا کرد و با فاطمه در آن خانه زندگی می‌کرد. وی خانه‌های دیگری ساخت و همسرانش را در آنها جای داد و برای علی (ع) خانه‌ای در جنب اتاقی که عایشه در آن می‌زیست و بعدها پیامبر (ص) در آن دفن شد، ساخت. چون علی با فاطمه ازدواج کرد و عروس در خانه‌ای که علی اجاره کرده بود آمد، باز به همین خانه بازگشت و با فاطمه در آن زیست تا آن که وی از دنیا رفت. حسن و حسین و دیگر فرزندان علی از فاطمه در همین خانه به دنیا آمدند و صخره‌ای که حسنین بر آن به دنیا آمده بودند، پس از الحاق این مسجد هنوز وجود داشت و تمام اهلیت آن را می‌شناختند. در کتاب وفاءالوفا باخبار دار المصطفی آمده است: «یحیی از عیسی بن عبدالله از پدرش روایت کرده است که گفت: خانه‌ی فاطمه در قسمت کجی بود که میان قبر پیامبر و آن دریچه‌ای قرار داشت.» وی همچنین از عمر بن علی بن عمر بن علی بن حسین نقل کرده است که خانه‌ی فاطمه در جای کجی که محل خروج پیامبر (ص) بود، قرار داشت. و در آن اتاق روزنی به طرف اتاق عایشه به چشم می‌خورد. رسول خدا (ص) هر گاه به طرف آن در خروجی می‌رفت از آن روزن به فاطمه می‌نگریست و از احوال آنها مطلع می‌شد. عایشه در دل شب به طرف آن در خروجی رفت و چراغ روشن آنان را دید و سخنانی را که میان آنان رد و بدل شده بود به

زبان آورد. چون صبح فرا رسید فاطمه از پیامبر (ص) خواست که آن روزن را مسدود کند و پیامبر نیز چنین کرد... و مؤید این که خانه فاطمه در آن کجی بوده است روایتی است که یحیی از مسلم از ابن ابومریم نقل کرده است که گفت: «عرض اتاق فاطمه تا ستونی که پشت ستون رو به روی کجی جای داشت، بود و در آن در [صفحه ۵۹] مربعی که در قبر است قرار داشت.» سلیمان گوید: مسلم گفت: «بهره‌ی خود را از گزاردن نماز به سوی آن خانه فراموش مکن که این در خانه‌ای است که علی از طریق آن به سوی فاطمه می‌رفت و من حسن بن زید را دیدم که به طرف این در نماز می‌گزارد.» قول این راوی که گفته است: علی در آن اتاق با فاطمه زفاف کرد، با آن چه پیش از این گذشت مبنی بر اینکه علی در خانه‌ای که اجاره کرده بود با فاطمه زفاف کرد، مخالف است. از طرفی از ابن‌شبه روایت شده است که گفت: «علی (ع) در مدینه دو خانه گرفته بود که یکی از آنها به مسجد رسول خدا (ص) راه داشت و دیگری در بقیع بود.» همچنین از رزین نقل شده است که گفت: «زمانی که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک به عنوان عامل وی در مدینه و مکه تعیین شده بود ولید مالی برای او فرستاد و به او گفت: هر که این خانه را به تو فروخت پولش را به وی بده و هر که امتناع کرد خانه‌اش را خراب کن و مال را به او بده و اگر از گرفتن خودداری کرد، آن را به مصرف فقرا برسان.» در تعدادی از روایات آمده است زمانی که ولید بن عبدالملک بر منبر رسول خدا (ص) خطبه می‌خواند، پرده از خانه فاطمه (س) به کناری رفت و حسن بن حسن را دیدند که مشغول شانه کردن محاسنش بود. چون ولید از منبر فرود آمد دستور داد خانه‌ی فاطمه را خراب کنند زیرا وی از اینکه دیده بود حسن بن حسن به جای گوش فرادادن به خطبه‌ی او، به شانه کردن محاسنش پرداخته بسیار خشمگین شده بود. حسن بن حسن و همسرش فاطمه دختر حسین، که به دست عمویش حسین (ع) به عقد حسن در آمده بود، از خانه بیرون نیامدند. ولید هم دستور داد خانه را بر سر آنان و فرزندانشان خراب کنند. آنها ستونهای خانه را از جای کردند و در همان حال به اهل خانه اعلام داشتند. اگر بیرون نیاید خانه را بر سرتان خراب می‌کنیم. پس حسن بن حسن و همسر و فرزندانش بیرون آمدند. در روایت دیگری آمده است: «ولید هر سال مردی را به مدینه می‌فرستاد تا اخبار آن شهر را به اطلاع وی برساند. یک بار به او گفت: با قضیه‌ای رو به رو شدم که به خدا سوگند تو را بر آن قدرتی نیست. در مسجد پیامبر (ص) بودم، خانه‌ای را دیدم که بر آن پرده‌ای افتاده بود، چون نماز گزارده شد پرده کنار رفت و صاحب آن خانه به همراه کسانش با نماز امام، نماز خواندند سپس پرده انداخته شد و غذا آوردند و خوردند. ناگهان او (صاحب خانه) آینه و سرمه گرفت. من از نام او پرسیدم گفتند [صفحه ۶۰] این شخص حسن بن حسن است. گفت: وای بر تو این چه می‌کند؟ این خانه‌ی او و خانه مادر اوست. پس چاره چیست؟ (فضای) مسجد را وسعت بده و این خانه را از او بخر. ولید طی نامه‌ای عمر بن عبدالعزیز را مأمور این کار کرد، اما ساکنان خانه از فروش آن امتناع ورزیدند. حسن گفت: به خدا سوگند ما هرگز مبلغی برای این کار نخواهیم گرفت. عمر هفتصد یا هشتصد دینار به آنان داد، و ماجرا را به آگاهی ولید رساند. ولید به عمر دستور داد که خانه را خراب کرده آن را به مسجد اضافه کند و مبلغ مورد نظر را در بیت‌المال نگه دارد. عمر نیز چنین کرد فاطمه دختر حسین بن علی نیز از آن خانه به جای دیگری برده شد.»

ماجرای فدک و میراث رسول خدا

در معجم البلدان آمده است: «فدک، روستایی است که فاصله‌ی آن تا مدینه دو روز و بنا بر قولی سه روز است. در آن چشمه‌ای جوشان و درختان نخل فراوانی است. خداوند در سال هفتم هجرت این زمین را از راه انعقاد صلح به غنیمت رسول خدا (ص) داد. و سرزمینی است که از راه صلح فتح شده است. در برخی موارد جان مردم آن سرزمین حفظ می‌شود و زمین آنان متعلق به خود آنهاست و در برخی موارد مصالحه می‌کنند که تمام یا قسمتی از آن سرزمین از آن پیامبر (ص) باشد. این سرزمینی بود که هیچ مرکب و مرکب‌سواری در آن نتاخته بود و تماما و خالصا متعلق به پیغمبر است.» [۲۴]. در این مجلد [۲۵]، ما در دو جا از فدک

یاد کرده‌ایم، یکی پس از ذکر «غزوه‌ی خیبر» و دیگری پس از ذکر «سریه ذات السلاسل»، زیرا پیامبر (ص) سریه‌ای را با علی (ع) به فدک اعزام کرد چون پی برده بود که مردم فدک می‌خواهند با اهالی خیبر بر ضد پیامبر (ص) همدست شوند. این واقعه پیش از فتح خیبر روی داده است. اهل فدک با شنیدن خبر آمدن علی (ع)، و همراهانش راه گریز در پیش گرفتند. علی (ع)، نیز اموال و داراییهای آنان را به غنیمت گرفت. اما فدک آن روز توسط مسلمانان فتح نشد. در پی این سریه مردم فدک که ترسیده بودند دست از یاری اهالی خیبر برداشتند و چون خیبر به دست مسلمانان افتاد، مردم فدک بیشتر بیمناک شده به پیامبر (ص) پیغام فرستادند و با او مصالحه کردند. محدثان و سیره‌نویسان و مورخان و از جمله محمد بن اسحاق صاحب کتاب المغازی روایت کرده است: «چون رسول خدا (ص) از کار خیبر فراغ یافت، خداوند در دل‌های ساکنان فدک ترس [صفحه ۶۱] انداخت. آنان به رسول خدا (ص) پیامبر دادند و با او بر نیمی از فدک مصالحه کردند.» وی گوید: «فدک خالصا از آن رسول خدا (ص) بود زیرا هیچ مرکب و مرکب‌سواری بر آن نتاخته بود. پیامبر مردم فدک را در همان دیارشان ابقا کرد و با آنان بر همین نیمه از زمین پیمان مزارعه و مساقات بست. چون پیامبر (ص) چشم از جهان فروبست فاطمه خواستار میراث خود شد. ابوبکر از پیامبر (ص) روایت کرده که گفت: ما گروه پیامبران، ارث بر جای نمی‌گذاریم و آن چه باقی گذاریم صدقه است. اصولیون اهل سنت نیز به این حدیث، بنابر آن که خبر واحد را حجت می‌دانند، احتجاج می‌کنند.» آنها می‌گویند: ابوبکر این حدیث را نقل کرده است و اصحاب آن را پذیرفته‌اند پس اجماع شده است. از طرفی فاطمه خواستار عطا (نحله‌ی) خویش شد و گفت که پیامبر فدک را به او بخشیده است. [۲۶] ابوبکر از او شاهد خواست. علی و ام‌ایمن برای فاطمه گواهی دادند اما ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! می‌دانی که جز شهادت دو مرد یا شهادت یک مرد و دو زن مورد قبول نیست. ابن ابی‌الحدید گوید: «از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غریبه‌ی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادعای خود راستگو بود؟ گفت: آری گفتم: پس چرا اگر راست می‌گفت ابوبکر فدک را به او بازپس نداد؟! تبسمی کرد و با همه‌ی وقار و جدیت و حیای خود سخن لطیف و نیکویی گفت. وی اظهار داشت: اگر آن روز ابوبکر به مجرد دعوی فاطمه، فدک را به او پس می‌داد، فردا دوباره فاطمه پیش او می‌رفت و برای همسر خویش خلافت را ادعا می‌کرد و ابوبکر را از مقام خلافت خلع می‌کرد و آنگاه ابوبکر هیچ عذر و دفاعی از خود نداشت. زیرا ابوبکر به خود قبولانیده بود که فاطمه در آن چه ادعا می‌کند راستگوست و برای اثبات ادعای خود به بینه نیاز ندارد!» ابن ابی‌الحدید گوید: «اگر چه الفارقی این حرف را به طنز و شوخی گفته است اما سخن او را می‌توان درست دانست.» فاطمه به روایت ابوبکر اذعان نکرد و همچنان بر گرفتن عطای خویش از پیامبر (ص) پافشاری به خرج می‌داد. بخاری در صحیح در باب «فرض الخمس» از عایشه ام‌المؤمنین نقل کرده است که [صفحه ۶۲] فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) پس از وفات پیامبر از ابوبکر خواست میراثش را از آن چه که خداوند به پیامبرش بخشیده بود، برایش تقسیم کند اما ابوبکر به او گفت: رسول خدا فرموده است: «ما ارث نمی‌گذاریم و آن چه پس از ما باقی بماند صدقه است.» فاطمه (س) با شنیدن این جواب خشمگین شد و از ابوبکر تا گاه مرگ کناره جست. او شش ماه پس از رسول خدا زیست. عایشه گوید: فاطمه خواستار بهره‌ی خود از میراث رسول خدا (ص) از خیبر و فدک و صدقه‌اش در مدینه شد، اما ابوبکر از دادن آنها امتناع کرد. بخاری همچنین در صحیح همان قولی را که از کتاب المغازی درباره‌ی غزوه‌ی خیبر نقل کردیم، آورده است تا آن جا که می‌گوید: «وقتی ابوبکر از بازپس دادن فدک امتناع ورزید، فاطمه از او به کلی دوری جست و با او سخن نگفت تا آنکه از دنیا رفت. چون وفات یافت همسرش شبانه او را به خاک سپرد و ابوبکر را مطلع نساخت و خود بر پیکر او نماز گزارد.» ابن‌سعد در طبقات به سند خود از عروه ابن زبیر نقل کرده است که عایشه همسر پیامبر (ص) به او خبر داد که فاطمه دختر رسول خدا پس از وفات پیامبر (ص) از ابوبکر خواست تا میراث او را که خداوند به پیامبرش ارزانی داشته بود، برایش تقسیم کند، اما ابوبکر به او گفت که رسول خدا فرمود: «ما میراث برده نشویم و آن چه بر جای گذاریم صدقه است.» فاطمه از شنیدن این سخن خشمگین شد، وی شش ماه پس از وفات پیامبر (ص) زیست. بخاری در باب سخن رسول خدا رسول خدا (ص) که فرمود:

«لانورث، ما ترکناه صدقه» به اسناد خود از معمر از زهری از عروه از عایشه، نقل کرده است که فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمده خواستار میراث خود از رسول خدا شدند. آن دو در آن هنگام برای گرفتن زمین پیامبر از فدک و سهم او از خیر آمده بودند. ابوبکر به آن دو گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «ما ارث برده نشویم آن چه باقی گذاریم صدقه است. که خاندان محمد (ص) از این مال می‌خورند.» وی گوید: «پس فاطمه از ابوبکر دوری جست و تا زمانی که مرد با ابوبکر سخن نگفت.» اما احمد نیز از عبدالرزاق از معمر، همین روایت را نقل کرده است. همچنین احمد از یعقوب بن ابراهیم از پدرش از صالح بن کیسان از زهری از عروه از عایشه، نقل کرده است که [صفحه ۶۳] گفت: «فاطمه (س) پس از وفات رسول خدا (ص) از ابوبکر خواست تا میراثش را از آن چه که خداوند بر پیامبر بخشیده بود، تقسیم کند. اما ابوبکر به او گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «ما ارث برده نشویم و آن چه باقی گذاریم صدقه است.» فاطمه خشمگین شد و ابوبکر را ترک کرد و تا زمان مرگ با او سخن نگفت. وی شش ماه پس از پیامبر زندگی کرد.» آنگاه وی تمام حدیث را نقل کرده است. ابن کثیر در تاریخ خود از امام احمد نقل کرده است که گفت: چنان که معلوم است علی هم به این روایت اذعان نکرده است. او در یکی از خطبه‌هایش گوید: «بلی در دست ما از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده بود تنها فدک بود که نفوس گروهی بر آن بخل به خرج دادند و نفوس گروه دیگری از آن گذشتند و چه خوب داوری است خداوند.» [صفحه ۶۶]

خطبه‌ی زهرا پس از وفات پدرش در حضور مهاجران و انصار

هنگامی که فدک را به فاطمه بازپس ندادند، وی خطبه‌ای بلند و مفصل و در غایت فصاحت و بلاغت و متانت و با استدلال قوی در محضر مهاجران و انصار ایراد کرد. در کشف الغمه آمده است: «این خطبه یکی از زیباترین و بدیع‌ترین خطبه‌هاست و بر آن نشانی از نور نبوت و عطری از بوی خوش رسالت به چشم می‌خورد. موافق و مخالف این خطبه را نقل کرده‌اند و من آن را از کتاب سقیفه نوشته‌ی ابوبکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری، از نسخه‌ای قدیمی که در ربیع‌الآخر سال سیصد و بیست و دو بر مؤلفش خوانده شده است، نقل کرده‌ام. الجوهری این خطبه را به چند طریق از راویان روایت کرده است. ابوبکر الجوهری از دانشمندان اهل سنت است. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه گفته است که او عالم و محدث، کثیرالادب، ثقه و پرهیزکار است. محدثان او را ستوده و مصنفات و غیر مصنفاتش را از او روایت کرده‌اند. سید مرتضی نیز در کتاب شافی که در واقع ردیه‌ای است بر کتاب المغنی فی الامامه نوشته‌ی قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی، گوید: «اما سخن او که می‌گوید: وقتی فاطمه آن حدیث (ما پیامبران ارث برده نشویم...) را شنید از خواسته‌ی خود چشم پوشید.» او در اول و در آخر درست اندیشیده بود. به جان خودم سوگند که او از خواسته‌ای که همان منازعه و ستیزه‌جویی بود باز ایستاد اما خشمگین و دادخواه و دردمند بازگشت. خشم او ظاهرتر از آن بود که بخواهد بر هر شخص با انصافی نهان بماند. بسیاری از راویان که متهم به تشیع و تعصب نیستند، سخنان فاطمه را در این موقعیت و نیز پس از انصرافش [صفحه ۶۷] از منازعه و مطالبه، نقل کرده‌اند که خود بر آن چه ما گفتیم گواهی می‌دهد. اینک ما برای اثبات صحت ادعای خود به برخی از این روایتهای استدلال می‌کنیم: ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی، از محمد بن احمد الکاتب، از احمد بن عبید بن ناصح نحوی، از زبیدی، از شرفی، از قطامی، از محمد بن اسحاق، از صالح بن کیسان، از عروه، از عایشه، نقل کرده است. مرزبانی گوید: ابوبکر احمد بن محمد مکی، از ابوالعیناء محمد بن قاسم یمانی، از ابن عایشه، نقل کرده است که گفت: «چون رسول خدا (ص) وفات یافت فاطمه به همراه گروهی از یاران و خویشان خود به سوی ابوبکر رفت.» در روایت نخست آمده است: «عایشه گفت: چون فاطمه از تصمیم ابوبکر مبنی بر ندادن فدک به او مطلع شد مقنعه بر سر کرد و روپوش پوشید و همراه با گروهی از خویشان و یارانش به نزد ابوبکر روانه شد»، از اینجا تا به آخر هر دو روایت، یکی می‌شود و آنگاه خطبه را نقل می‌کند. سپس سید مرتضی پس از آوردن خطبه گوید: «ابو عبیدالله مرزبانی از علی بن هارون، از عبدالله بن ابی‌طاهر، از پدرش نقل

کرده است که گفت: برای ابوالحسین زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب سخن فاطمه را به هنگام بازپس ندادن فدک از سوی ابوبکر، یادآوری کردم و به او گفتم: اینان می‌پندارند این سخنان ساختگی و از گفتار ابوالعیناء هست چون دارای بلاغت و سجع و قافیه است. او پاسخ داد: مشایخ خاندان ابوطالب را دیدم که این سخنان را از پدرانشان نقل می‌کنند و به فرزندانشان می‌آموزند و پدرم از جدم که به فاطمه می‌رسد این سخنان را برایم حدیث کرد، مشایخ شیعه این خطبه را روایت و آن را بررسی کرده‌اند پس از آن که اصلاً جد ابوالعیناء پا به دنیا گذارد. «حسین بن علوان از عطیه عوفی حدیث کرده است که او از عبدالله بن حسن بن حسن شنیده است که این سخنان را از پدرش نقل می‌کرده است. سپس ابوالحسن زید گوید: «چگونه اینان صدور چنین سخنانی را از فاطمه انکار می‌کنند حال آن که هنگام مرگ ابوبکر کلامی از عایشه نقل و آن را اثبات می‌کنند که از سخنان فاطمه شگفت‌آورتر است. اگر اینان با ما اهل بیت بر سر کینه و دشمنی نمی‌بودند، هر آینه به انکار بر نمی‌خواستند.» آنگاه وی تمام حدیث را نقل می‌کند. سپس سید مرتضی گوید: «این خطبه بر همین وجه، از طرق مختلف و وجوه بسیار روایت شده است و هر کس که [صفحه ۶۸] طالب آن است باید به جایگاه آن رجوع کند. ما بر حسب نیازی که بود این خطبه را با تفصیل در جایگاه خودش ذکر کرده‌ایم.» ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر مؤلف کتاب بلاغات النساء متولد بغداد به سال ۲۰۴ و متوفی در سال ۲۸۰ هـ، در کتاب مذکور گوید: «حدیث کرد مرا جعفر بن محمد مردی از اهل دیار مضر که در رافقه او را دیدم، حدیث کرد مرا پدرم، خبر داد ما را موسی بن عیسی، خبر داد ما را عبدالله بن یونس، خبر داد ما را جعفر الاحمر، از زید بن علی رحمه الله علیه، از عمه‌اش زینب دختر حسین (ع) که گفت: چون خبر اجماع ابوبکر بر ندادن فدک به فاطمه به گوش آن حضرت (س) رسید، چادر پوشید و با عده‌ای از زنان و گروهی از قومش روانه شد...» مؤلف کتاب بلاغات النساء پیش از نقل این مطلب آورده است: «سخن فاطمه دختر رسول خدا (ص)». ابوالفضل، یعنی مؤلف بلاغات النساء، گوید: «برای ابوالحسین زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، صلوات الله علیهم، سخنان فاطمه به هنگام ندادن فدک از سوی ابوبکر به او را یاد کردم و گفتم: اینان گمان می‌کنند...» (آنگاه تا آخر روایتی را که پیش از این از سید مرتضی از مرزبانی آورده بودیم نقل می‌کند تا آنجا که می‌گوید) سپس حدیثی نقل کرد و گفت: «چون ابوبکر آهنگ آن کرد که فدک را به فاطمه نهد و خبر این امر به گوش او (س) رسید چادر به سر کرد و به همراه گروهی از بستگانش بیرون شد، الخ...» سپس صاحب بلاغات النساء می‌گوید: «گروهی ادعا می‌کنند که ابوالعیناء این سخنان را ادعا کرده و گروهی نیز آن را روایت و تصحیح کرده‌اند.» نگارنده: به نظر می‌رسد انگیزه‌ای که موجب شده این خطبه را به ابوالعیناء منسوب سازند، عینا همان انگیزه‌ای است که موجب می‌شود تا نهج البلاغه را به شریف رضی نسبت دهند. حال آنکه این هر دو ادعا باطلند و پس از این همه روایاتی که از جانب افراد ثقه نقل شده و نیز صحیح دانستن آنها این روایات را، نمی‌توان به این ادعای پوچ توجه نشان داد. از طرفی مخفی نماند که در نسخه‌ی چاپی کتاب بلاغات النساء، در این قسمت، افتادگی به [صفحه ۶۹] چشم می‌خورد. مؤلف این کتاب کلام خود را این گونه آغاز می‌کند که: «به ابوالحسین زید گفتم الخ...» حال آن که مؤلف این کتاب اصلاً زید را درک نکرده است. بنابراین باید در اینجا افتادگی وجود داشته باشد و شاید مقصود از ابوالحسین زید، همان عبدالله بن ابی‌طاهر باشد که روایت سید مرتضی نیز از او یاد شده بود. بنابراین مؤلف کتاب بلاغات النساء سند حدیث را به عبدالله رسانیده و همین نام از نسخه‌ی چاپی حذف شده و می‌توان گفت که علت اشتباه وجود کلمه‌ی «ابوطاهر» در هر دو روایت است. طبرسی نیز از جمله کسانی است که این خطبه را در کتاب احتجاج ذکر کرده است و ما از همین روایت استفاده کرده عین آن را در اینجا نقل می‌کنیم. طبرسی می‌گوید: «عبدالله بن حسن به اسناد خود از پدرانش (ع) نقل کرده است که چون ابوبکر آهنگ آن کرد که فدک را به فاطمه نهد و این خبر به گوش آن حضرت رسید، چادر بر سر انداخت و روپوش در بر کرد و به همراه عده‌ای از بستگان و زنان قومش از خانه بیرون شد. او همانند رسول خدا (ص) با ابهت و شکوهی خاص گام برمی‌داشت، تا بر ابوبکر وارد شد. عده‌ای از مهاجران و انصار گرد ابوبکر را گرفته بودند. در این وقت پرده‌ای سپید بیاویختند و فاطمه پشت پرده جای گرفت. نخست فاطمه ناله

جانسوزی از دل برکشید که مردم یکپارچه بنای شیون و زاری نهادند. مجلس از شدت گریه و اندوه به لرزه درآمد. آنگاه فاطمه اندکی درنگ کرد تا بانگ و فریاد مردم فروکش کند و بی‌تابیشان آرام پذیرد. خطبه را با ستایش و درود بر خداوند و پدرش رسول خدا (ص) آغازید. مردم دوباره گریستند. چون مجدداً مردم از گریه بازایستادند فاطمه به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: «ستایش خدای را بر نعمتهایی که ارزانی داشته و سپاس او را بر آنچه الهام فرموده و درود بر او بدانچه برای ما پیش فرستاده است، از تمام نعمتهایی که بر ما آغاز کرد و مواهب بی‌پایانی که بر ما احسان فرمود و تمام نعمتهای ظاهر و باطنش که به شماره درنیابند و از فراوانی قابل جبران نباشند و پایان آنها از ادراک دور بود. از این رو از بندگان خواسته است تا از طریق سپاسگزاری، با متصل کردن این نعمتها، آنها را افزون سازند و حمد و درودش گویند تا نعمتها را بر آنان بیشتر کند و دوباره آنها را به درخواست همانند آن نعمتها تشویق کرده است. شهادت می‌دهم که جز خدای یگانه هیچ معبودی نیست و بی‌همتا است. این کلمه، همان کلمه پاکی است که اخلاص تاویل آن قرار داده شد و دلها بدان پیوند خورده است [صفحه ۷۰] و عقل به برکت نور اندیشه معنی درست آن را روشن سازد، کلمه‌ی بزرگی که اخلاص را تاویل آن قرار داد و قلوب را متضمن وصل آن ساخت، و در برابر اندیشه معنی آن را کاملاً روشن داشت. خداوندی که دیده‌ها را بر دیدنش توانایی نیست و زبانها توصیفش نتوانند کرد و اوهام از درک و دریافت چگونگی‌اش عاجزند. پدیده‌ها را ایجاد کرد نه از چیزی که پیش از آن بود و آنها را پدید آورد، بی‌آنکه از الگو و نمونه‌ای استفاده کند. آنها را به نیروی خویش وجود بخشید و به مشیت خویش ایجاد کرد، حال آنکه به پدید آوردن آنها اصلاً نیازی نداشت و در صورت بخشیدن به آنها هیچ سودی برایش نبود مگر استوار ساختن حکمتش و هشیار کردن بر طاعتش و اظهار کردن قدرت خویش و رام کردن خلق به عبودیت خویش و عزت بخشیدن به دعوت خود، سپس پاداش مردمان را بر اساس طاعت آنان قرار داد و مجازات را بر اساس نافرمانی‌شان. برای بازداشتن بندگانش از خشم خویش و سوق دادن آنها به سوی بهشتش. و شهادت می‌دهم که پدرم بنده و فرستاده‌ی اوست که پیش از آن که او را به سوی مردم بفرستد، برگزیدش و پیش از آن که او را بیافریند، نامیدش و پیش از برانگیختنش به رسالت انتخابش فرمود. آن هنگام که خلاق در پرده‌ی غیبت نهان می‌بودند و در پوشش ترس و وحشت، به سر می‌بردند و به نهایت عدم و نیستی مقرون بودند، و این از آگاهی خداوند به عواقب امور سرچشمه و احاطه‌ای که او به حوادث روزگار و شناخت کاملی که به وقوع تقدیرها داشت، سرچشمه می‌گرفت. او (پیامبر) را برانگیخت تا امر خود را تمام کند و امضای حکم خود را قطعی کند و تقدیرهای محتوم خویش را به اجرا گذارد. پیغمبر (ص) مردم را دید که در ادیان خویش، به تفرقه گراییده‌اند و در آتشیهای افروخته‌ی خود معتکف‌اند و در برابر بتهای خویش به عبادت و کرنش مشغولند و خدا با آن که می‌شناسند انکار می‌کنند. پس خداوند به وسیله‌ی محمد (ص) تیرگی‌های آن را روشن کرد و از قلبها، غبار جهل و نادانی را زدود و ابرهای حیرت و سرگردانی را از برابر چشمها دور کرد و برای راهنمایی مردمان همت گمارد و آنان را از ضلالت رهایی بخشید و کوریشان را به بینایی مبدل ساخت و به سوی دین استوار اسلام راهنماییشان کرد و به راه راست فراخواندشان، تا زمانی که خداوند با رأفت و مهربانی و اختیار و رغبت او را از این سرا بیرون برد. چرا که به دیدار او تمایل داشت و خود را به دیدن پیامبرش از دیگران [صفحه ۷۱] سزاوارتر می‌دانست. پس محمد (ص) هم از رنج بردن در این دنیا آرام و راحت یافت. اینک گرداگرد وی را فرشتگان نکوکار و خشنودی پروردگار آمرزنده فرا گرفته و او در همسایگی پادشاه جبار (خداوند) آرامیده است. درود خدا بر پدرم، پیامبر خدا و امین او بر وحیش و برگزیده‌ی او. کسی که از میان مردم مورد انتخاب و رضایت خداوند بود. و السلام علیه و رحمه الله و برکاته». آنگاه آن حضرت به اهل مجلس نگریست و فرمود: «ای بندگان خدا، شما پرچمداران امر و نهی خداوندید و حاملان دین و وحی او هستید. شما امینان خداوند بر خویشتن و مأمور رساندن آن به امتهای دیگر هستید. رهبر حقیقی شما پس از پیامبر که او در خصوص آن با شما پیمان بسته و پس از خود بر جای نهاده کتاب ناطق خدا و قرآن صادق است، که نوری است درخشند و پرتوی است تابناک. بصیرتهایش روشن و آن چه در درون دارد هویدا و ظواهرش آشکار است. پیروان این کتاب مورد

غبطه‌ی دیگران‌اند و تابعان خود را به بهشت راهبر شود و گوش فرادادن به تعالیمش انسانها را به رستگاری رساند. حجت‌های نورانی خداوند بدان حاصل شود و واجباتی که تفسیر شده، و محرماتی که بندگان را از آن برحذر داشته، و براهین کافی و مستحبات و مباحات و دستورات واجبی که مقرر فرموده، همگی با کمک وی به دست آید. پس خداوند ایمان را، وسیله‌ی تطهیر شما از شرک قرار داد و نماز را وسیله‌ی پاک گردانیدن شما از تکبر، و زکات را وسیله‌ی تزکیه‌ی نفس و فراوانی روزی، و روزه را برای استوار کردن اخلاص، و حج را برای تحکیم دین، و عدل را سببی برای تنظیم دلها و اطاعت از ما را نظام دین، و پیشوایی ما را بخاطر گریز از اختلاف و پراکندگی و جهاد را مایه‌ی سرافرازی و عزت اسلام، و صبر و بردباری را موجب استحقاق پاداش و امر به معروف را مصلحت عموم، و نیکی به پدر و مادر را سپری برای جلوگیری از خشم و صله‌ی ارحام را باعث به تأخیر افتادن عمر و ازدیاد نفوس گردانید. و قصاص را مقرر فرمود تا خون مردمان محفوظ بماند. وفای به نذر را موجب آمرزش گردانید. و برای جلوگیری از کم‌فروشی دستور داد تا پیمانانه را کامل دهند و از شرابخواری منع کرد تا از پلیدی جلوگیری کند. و اجتناب از تهمت زدن را حجابی برای دوری از لعنت قرار داد. و دزدی نکردن را موجب پاکدامنی محسوب کرد. و برای ایجاد اخلاص در بندگی، شرک را تحریم کرد. پس از خدا، چنان که سزاوار است بترسید و جز به اسلام نمرید. و خدای را [صفحه ۷۲] در آن چه به شما فرموده و نهی کرده است فرمان برید که تنها بندگان دانای خدا از او می‌ترسند.» سپس آن حضرت (س) فرمود: «ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم محمد (ص) است. آن چه ابتدا می‌گویم همان را در پایان نیز بر زبان جاری خواهم ساخت. به غلط سخن نمی‌رانم و در آن چه انجام می‌دهم هیچ ظلم و جور نیست. همانا پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او گران است. بر شما دلسوز و بر مؤمنان رئوف و مهربان است. پس اگر پدرم را بشناسید نیک درمی‌یابید که من پدری دارم که هیچ‌یک از زنان شما چنان پدری ندارند. او برادر پسرعمویم بود نه برادر مردان شما و البته این انتساب بس افتخارآمیز است! رسالت خود را به انجام رسانید و با انذار کار خود را آغازید و راه خود را از راه مشرکان کج کرد. شمشیر بر فرق آنان زد و گلوگاه آنان را گرفت و فشرد. با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه پروردگارش فرامی‌خواند. بتها را در هم می‌شکست و سرهای بزرگان را در هم می‌کوفت، تا جمع آنان را تار و مار ساخت و همگی پشت کرده گریختند. تا آنکه صبح از زیر پرده‌ی شب به درآمد و حق خالصانه آشکار شد و زمامدار دین به سخن درآمد و عربده‌های شیاطین خاموش شد و پیروان فرومایه راه نفاق نابود گشتند و گره‌های کفر و اختلاف از هم باز شدند و دهانهای شما به گفتن کلمه‌ی اخلاص گشوده شد. در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند و شما بر کناره‌ی پرتگاهی از آتش بودید همچون جرعه‌ای آب بودید برای تشنه و لقمه‌ای بودید برای گرسنه و آتش زنه‌ای بودید که بی‌درنگ خاموش می‌شد و همواره زیر پا و لگد کوب بودید. آب جاده‌ها را می‌آشامیدید و از پوست حیوانات و برگ درختان غذای خود را فراهم می‌کردید. ذلیل بودید و در کارها درمانده. می‌ترسیدید که مبدا مردمان اطرافتان، شما را برابند. تا آنکه خداوند متعال به دست محمد (ص) رهاییتان بخشید، بعد از چنین و چنان بعد از آن که بلاهایی از دست مردمان نادان شما، از گرگهای عرب و از سرکشان اهل کتاب متحمل شد. هر گاه که آتش جنگ برافروختند خدا خاموشش فرمود یا هر گاه که شاخ شیطان سر بر کرد، یا ازدهایی از مشرکان دهان گشود، رسول خدا (ص) برادرش را در کام ازدها و گلوگاه آن انداخت و او هم بر نمی‌گشت مگر وقتی که سرهای دشمنان را زیر پای خود [صفحه ۷۳] لگد کوب می‌کرد و آتش افروخته‌ی آنها را به شمشیرش خاموش می‌ساخت، در راه خدا بسیار رنج و مرارت متحمل شد و در کار خدا بسیار کوشا بود با رسول خدا قرابت نزدیک داشت. سالار اولیای خدا بود. آماده به کار و خیرخواه و کوشا و ساعی بود در حالی که شما در راحت و رفاه به سر می‌بردید و خوشحال و در کمال امنیت زندگی می‌کردید و چشم به راه آن بودید که روزگار علیه ما گردش کند و گوش به زنگ اخبار بودید، از رویارویی با دشمنان خودداری می‌کردید و از معرکه‌ی نبرد می‌گریختید. چون خداوند برای پیامبرش (ص) سرای پیامبرانش و آرامگاه برگزیدگان را اختیار کرد، خس و خاشاک نفاق در شما آشکار گردید و جامه‌ی دین

در میانتان کهنه گردید و سردسته‌ی گمراهان به سخن گفتن ایستاد و گمنامان فرومایه سر برداشتند و کبک باطل کاران، خواندن گرفت و در عرصه‌های خانه‌هایتان به گردش پرداخت و شیطان سر خویش را از نهانگاه خود برون آورد و صدایتان زد و دریافت که ندایش را پاسخگو هستید و برای دیدار چهره‌ی فریبنده‌اش آماده‌اید. او از شما خواست که برخیزید پس دید که شما فوراً این کار را انجام می‌دهید. او گرم‌تان کرد و دید که چه زود خشمگین می‌شوید. پس بر شتری داغ نهادید که از آن شما نبود و در آبشخوری گام نهادید که متعلق به شما نبود حال آن که زمان زیادی از پیمان نمی‌گذشت و زخم حاصل از رحلت پیامبر (ص)، بهبود نیافته و دهانه‌ی آن به هم نیامده بود. پیغمبر (ص) هنوز به خاک سپرده نشده بود، برای شتاب جستن خود بر این کار بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسیدیم اما اینک به هوش باشید که در فتنه فرو افتاده‌اید که جهنم بر کافران محیط است. واقعا این کار از شما بعید بود و چسان دست به این عمل زدید؟! و رو به کجا دارید؟ در حالی که کتاب خدا خود فرا روی شماست. آموزش آشکار و احکامش درخشان و نشانه‌هایش خیره کننده و نواهی‌اش هویدا و دستوراتش واضح و روشن است. اما شما آن را پس پشت خویش بیفکنید. آیا می‌خواهید از آن روی گردان باشید؟ یا می‌خواهید به غیر آن داوری کنید؟ پس چه بد عوضی برگزیده‌اید. و هر کس جز اسلام آیینی بجوید از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. از طرفی حتی تأمل نکردید تا این شتر نا آرام، رام شما گردد تا راحت آن را رهبری کنید سپس آتش فتنه را برافروختید و شعله‌ی آن را دامن زدید. شعار شیطان گمراه را اجابت گفتید و برای خاموش ساختن پرتوهای دین مبین خداوند و افسرده کردن سنن پیامبر [صفحه ۷۴] برگزیده، آماده گشتید. در واقع به بهانه‌ی خوردن کف شیر، لب بر ظرف شیر نهاده همه‌ی آن را نوشیدید و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین کردید و ما بر فتنه‌ها و آزارهای شما که چونان خنجری است بران باید شکیب ورزیم و بر فرو رفتن شمشیرهای شما بر شکم‌هایمان باید صبر کنیم. اینک شما ادعا می‌کنید که برای ما ارثی نیست. آیا در پی حکم جاهلیت هستید؟ و به راستی چه حکمی برای موقنان بهتر از حکم خداست؟ آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما مانند آفتاب درخشان، روشن است که من دختر اویم. ای مسلمانان! آیا سزد که ارث پدرم را از من بستانند؟ ای پسر ابوقحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ به راستی امری تازه و زشت آورده‌ای! آیا عمدا کتاب خدا را وانهاد و آن را پس سر انداخته‌اید؟ آیا مگر قرآن نمی‌گوید که سلیمان از داود ارث برد؟ [۲۷] و در آن جا که داستان زکریا را نقل می‌کند، مگر فرموده است که زکریا به خداوند گفت: پس مرا فرزندی بخش که از من و آل یعقوب ارث برد [۲۸] و نیز فرموده است: و برخی از خویشاوندان رحمی از نظر ارث بر برخی دیگر تقدم دارند. [۲۹] و نیز فرموده است: خداوند درباره‌ی فرزندان شما را وصیت می‌کند برای پسر دو برابر بهره‌ی دختر است. [۳۰] و نیز فرموده است: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی بر جای نهد، برای پدر و مادر و خویشان آن چنان که رسم عدالت است، وصیت کند که این گونه زینده‌ی پرهیزکاران است. [۳۱]. با این همه آیا ادعا می‌کنید که باز هم مرا بهره‌ای نیست و از پدرم ارث نمی‌برم؟! آیا پس خداوند شما را به آیتی ویژه کرد و پدرم را از حکم آن استثنا کرد؟ یا این که می‌گویید چون اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند مرا از بهره خود محروم کرده‌اید؟! آیا مگر من و پدرم اهل یک کیش نبودیم؟ یا این که شما از پدر و پسر عمومیم به عموم و خصوص قرآن آگاه‌تر هستید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهار زده و رحل نهاده شده برگیر و ببر. دیدار ما روز قیامت که خداوند خوب داوری است و محمد (ص) نیکو دادخواهی و قیامت وعده‌گاه ما که آن هنگام باطل کاران زیان می‌برند و پشیمانی سودشان نرساند. و هر خبری را زمانی است مسلم و به زودی خواهید دانست چه کسی را عذاب خوارکننده [صفحه ۷۵] خواهد آمد و بر چه کسی عذاب همیشگی واقع خواهد شد. «آنگاه فاطمه (س) به انصار نگریست و فرمود: «ای جمع بزرگان، و ای بازوان دین و ای پاسداران اسلام! این چه ضعفی است که در گرفتن حق من از خود نشان می‌دهید؟ چرا در گرفتن داد من چنین سهل‌انگاری می‌کنید؟ آیا مگر پدرم رسول خدا (ص) نمی‌فرمود: حرمت انسان در فرزندان‌ش پاس داشته می‌شود؟ چه شتابان دست به این کار یازیدید و چه به سرعت دست از آن همه سنتها و احکام شستید! حال

آن که شما می‌توانستید مرا بر خواسته‌ام یاری دهید و نیروی انجام این کار را دارید! آیا می‌گویید: محمد مرد. این حادثه‌ای بزرگ و عمیق است و شکاف آن هر روز پیداتر و وسعتش بیشتر می‌شود. زمین به خاطر نبود او تاریک شده و ستارگان بی فروغ گشته‌اند و آرزوها به ناامیدی گراییده‌اند و کوهها از جا کنده شده‌اند و حرمت حریم وی پایمال گشت و پس از او برای کسی ارج و احترام باقی نماند. به خدا سوگند این مصیبت بزرگ‌ترین رویداد بود و هیچ مصیبتی همسنگ آن نیست و هیچ حادثه‌ی جانگدازی در این جهان گذران به پایه‌ی آن نمی‌رسد. کتاب خدا که آن را در خانه‌هایتان نهاده و در هر بام و شام آن را بلند و یا آرام و با آواز و صوت می‌خوانید، شما را از این حادثه آگاهانیده و از آن چه بر پیغمبران و رسولان پیشین فرود آمده بود، سخن گفته بود. این حکمی است حتمی و قضایی است قطعی. (در قرآن آمده بود): و محمد (ص) نیست مگر رسولی که پیش از وی رسولان دیگر بوده‌اند. پس آیا اگر بمیرد و یا کشته شود بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید (عقبگرد می‌کنید)؟ حال آنکه هر کس بر پاشنه‌ی خویش بگردد خدای را هرگز زیان نرساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. [۳۲]. ای پسران قیله! آیا من باید از میراث پدرم محروم شوم در حالی که شما مرا می‌بینید و سختم را می‌شنوید؟ شما دارای انجمن و اجتماعید. صدای دعوت من به تمام شما رسید و به نیکی از اوضاع آگاهید، شما نفر و تجهیزات و ابزار و نیرو دارید. سلاح و سپر دارید ولی با آن که صدای دعوت من به شما می‌رسد، بدان هیچ پاسخ نمی‌گویید؟ فریاد من به شما رسید، اما دست از یاری من بازداشته‌اید؟ حال آن که شما به دلاوری و به خیر و صلاح شهره‌اید. شما گروه برگزیده‌ای بودید که انتخاب شدید و منتخبانی که اختیار شدید. با عرب دست و پنجه نرم کردید و رنج و زحمت را بر خود هموار ساختید. با امتها [صفحه ۷۶] ستیز جستید و با پهلوانان و نام‌آوران نبرد آزمودید. ما قدم بر نمی‌داشتیم تا شما قدم برمی‌داشتید. به شما امر می‌کردیم و شما هم فرمان می‌بردید تا آن که آسیاب اسلام به چرخش افتاد و پستان روزگار به شیر آمد و نعره‌های شرک فرو مرد و دیگ تهمت از جوشش بیفتاد و آتش کفر به خاموشی گرایید و نداهای هرج و مرج، آرام یافت و نظام دین استواری گرفت. پس اینک چرا، پس از اقرار به دین، حیران گشته‌اید؟! و چسان در عین آشکاری به نهانکاری افتاده‌اید؟ و پس از آن پیشتازی، عقب‌نشسته‌اید؟ و پس از ایمان شرک ورزیده‌اید؟ چرا با گروهی که پیمان خود را شکسته و آهنگ بیرون راندن رسول را کرده‌اند و آتش جنگ را نخست آنان برافروخته‌اند، ستیزه نمی‌جویید؟ آیا از آنها بیم دارید؟ حال آن که سزاوارتر آن است که از خداوند بیمناک باشید البته اگر مؤمن هستید. [۳۳]. هشدارید که من می‌بینم شما به تبلی دل نهاده‌اید و آن کس را که به بست و گشاد کارها سزاوارتر بود، دور کرده‌اید و به تن‌آسایی دل‌خوش داشته‌اید و از تنگنای زندگی سخت به وسعت و گشایش رسیده‌اید و آن چه را که محفوظ داشته بودید از دهان بیرون افکندید و آن چه را که فروخورده بودید، بالا آوردید. پس هشدارید که اگر شما و کسانی که در زمین‌اند همگی کافر شوید خداوند بی‌نیاز و ستوده است. آگاه باشید که من گفتنی‌ها را گفتم با آن که می‌دانم بی‌تفاوتی با شما عجین گشته و دل‌هایتان با بی‌وفایی و خیانت کاملاً مانوس شده است. اما آن چه گفتم فیضان دل بود و بیرون ریختن خشم و آن چه که روانم نمی‌توانست تحمل کند. اینک آن چه در دل داشتم، بیرون ریختم. این سخنان، پیش افکندن حجت و دلیل بود. پس شتر خلافت را بگیریید اما بدانید که پشت این شتر زخم است و پای آن شکافته. ننگ آن پاینده است و به غضب خداوند و ننگ جاوید داغ نهاده شد و هر که آن را بگیرد فردا به آتش برافروخته الهی که تا دلها نیز نفوذ کند، دست خواهد یافت. هر چه کنید در برابر چشم خداست و ستمگران به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت خواهند کرد و من دختر همان کس هستم که شما را از عذاب دردناکی که پیش رو دارید، بیم داد. پس هر چه می‌خواهید بکنید ما نیز هر چه خواهیم می‌کنیم. شما چشم به راه باشید ما نیز چشم به راه خواهیم بود.» [صفحه ۷۷] ابوبکر در مقام پاسخ برآمد و به فاطمه (س) گفت: «ای دختر رسول خدا! به راستی پدرت بر مؤمنان بسیار مهربان و بخشنده و دلسوز و رحیم و بر کافران عذاب و مجازاتی بزرگ بود. اگر نسب او را بگیریم بی‌گمان او را پدر تو می‌یابیم نه پدر زنان دیگر و وی را برادر شوهر تو خواهیم دید نه برادر دیگر اصحاب. پدرت وی را بر هر دوستی برتری داد و شوهر تو نیز پدرت را در تمام

کارهای بزرگ یاری داد. جز سعادت‌مندان محبت شما را در دل ندارند و جز تیره‌روزان به شما کین نمی‌ورزند. شما عترت پاک رسول خدايید و برگزیدگان و نجیبان هستید. شما برای ما راهنمایان به خوبی و راههای روشن بهشت هستید و تو ای برگزیده‌ی بانوان و ای دختر برترین پیامبر، در سخن راستی و در فزونی خرد بر دیگران پیشی، تو هرگز از حقت محروم نخواهی شد و کسی تو را از راستی‌ات جلوگیر نخواهد بود. به خدا قسم من گامی از رأی رسول خدا (ص) فراتر ننهادهام و جز به اذن او کار نکرده‌ام. و بدان که جلودار هیچ‌گاه به همراهان خویش دروغ نمی‌گوید و من خدا را گواه می‌گیرم که او به تنهایی به عنوان شاهد بس است. من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «ما پیامبران نقره و طلا و یا خانه و زمین از خود به ارث نمی‌گذاریم، بلکه آن چه به ارث می‌گذاریم کتاب و حکمت و علم و نبوت است و آن اموالی که از ما بر جای می‌ماند، اختیارش به دست کسی است که پس از ما به حکومت می‌رسد که هرگونه او صلاح بداند به مصرف خواهد رسید.» و ما آن چه را که تو در صدد گرفتن آن هستی به مصرف خرید اسب و سلاح رسانده‌ایم تا مسلمانان با آن جنگ کنند و با کافران به جهاد پردازند و با سرکشان فاجر ستیز آورند. البته من این تصمیم را به اجماع مسلمانان گرفتم و تنهایی دست به این کار نردم و تنها به رأی و نظر خود بسنده نکردم. اینک این حال من و این مال من که از آن تو و پیش روی توست. نه از تو دریغ و مضایقه می‌شود و نه برای کسی جز تو پس‌انداز می‌گردد. تو سرور امت پدرت و درخت پاک فرزندان هستی. فضایل تو انکار نخواهد شد و از ریشه و شاخه‌ی تو کاسته نخواهد گشت. حکم تو در آن چه نزد من است، نافذ است. پس آیا به نظر تو من می‌توانم در این باره بر خلاف گفته‌ی پدرت رفتار کنم؟! فاطمه (س) گفت: «سبحان الله! رسول خدا (ص) از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکامش مخالفت نمی‌کرد. بلکه او پیوسته قرآن را پیروی می‌کرد و از پس سوره‌های آن راه می‌پویید. آیا [صفحه ۷۸] اینک شما اجماع کرده‌اید که زور بگویید و به پدرم تهمت بزنید؟ این کار پس از وفات وی درست همانند همان نقشه‌ها و دامهایی است که در زمان حیاتش برایش می‌گسترید! این کتاب خدا داوری عادل و ناطق و جداکننده‌ی حق از باطل است که می‌گوید: «از من و از آل یعقوب ارث ببرد» و «و سلیمان از داود ارث برد.» خداوند عزوجل با این آیات چگونگی توزیع ارث را بیان فرموده و امر فرایض و میراث را تشریح ساخته و حق پسران و دختران را در ارث کاملاً روشن کرده آن گونه که جای هیچ تردید و گمان باطل و شبهه‌ای تا قیامت بر جای ننهاده است، هرگز. بلکه این نفسهای شماس است که این کار را برایتان آراست و مرا صبری باید نیکو. و خداوند بر آن چه توصیف می‌کنید یاور ماست.» ابوبکر پاسخ داد: خداوند راست گفت و رسولش نیز... دختر پیامبر نیز راست گفت. تو معدن حکمت و زیاد هدایت و رحمت و اساس دین و چشمه‌ی برهانی. سخن حق تو را دور نمی‌افکنم و در گفت و گوی با تو سخن منکری بر زبان جاری نمی‌سازم. این مسلمانان میان من و تو داورند. اینان این خلافت را بر عهده‌ی من نهاده‌اند و من با رأی و کمک اینان، آن چه را که گرفته‌ام، گرفتم. و در این کار نه بزرگ‌بینی به خرج داده و نه خودسرانه عمل کرده‌ام. و نه از آن چه گرفته‌ام چیزی برای خود برداشته‌ام. و ایشان همگی بر گفتار و کردارم شاهد و ناظرند.» آنگاه حضرت فاطمه (س) رو به مردم کرد و فرمود: «ای جماعت که برای سخن بیهوده شتابانید و چشم بر کردار زشت و زیان‌آور فروبسته‌اید. آیا در قرآن نمی‌اندیشید یا آن که بر دلها مهر زده شده است؟ هرگز! بلکه اعمال زشتتان بر دلهای شما پرده کشیده است و گوش و دیدگانتان را نیز فرا گرفته است. چه بد تأویل کردید و چه بد راهی به او (ابوبکر) پیشنهاد دادید و چه بد عوضی گرفتید. به خدا سوگند تحمل این بار را سنگین و سخت می‌یابید و فرجام آن پر از درد و وبال خواهد بود و وقتی که پرده برای شما کنار رود و زینهای این تصمیم بر شما آشکار شود و آن چه را که گمان نمی‌کردید بر شما هویدا شود، آن هنگام است که باطل کاران، زیانمند شوند!» سپس به سوی قبر پیامبر (ص) نگریست و گفت: «قد کان بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب [۳۴]. [صفحه ۷۹] انا فقدناک فقد الارض وابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب» [۳۵]. مؤلف بلاغات النساء گوید: «هیچ روزی را ندیدم که مردان و زنان بیش از آن روز گریان باشند.» سید مرتضی و شیخ طوسی در روایتهای خود و دیگران نیز نوشته‌اند: «سپس فاطمه به خانه بازگشت در حالی که امیرمؤمنان (ع) چشم به راه بازگشتش

بود و منتظر دیدارش. چون فاطمه در خانه آرام یافت به علی (ع) گفت: «ای پسر ابوطالب! آیا همچون بچه در زهدان مادر پرده‌نشین شده و در خانه‌ی اتهام انزوا جسته و شهرهای خود را بشکسته‌ای؟! در حالی که امروز پره‌های کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهند کرد. این پسر ابوقحافه است که بخشش پدرم و قوت فرزندانم را به زور از من ستانده و آشکارا با من به ستیز برخاسته است. او را در گفت و گویی که با من داشت، بسیار لجوج دیدم تا آن جا که مرا از پشت گرمی اوس و خزرج (انصار) محروم کرد و یاری مهاجران را نیز از من بازداشت. مردم نیز از یاری من روی برگرداندند. پس اینک من نه دافعی دارم و نه مانعی. خشمگین از خانه برون شدم و شکست خورده باز آمدم. روزی که شمشیر بر زمین نهادی، گونه بر خاک مالیدی (خوار شدی) پیش از این گرگان را شکار می کردی، اما امروز خاک‌نشین گشته‌ای. نه گوینده‌ای را از من دور می کنی و نه باطلی را از من برمی گردانی. من که اختیاری ندارم. ای کاش پیش از این جفا، و قبل از آن که به خواری مبتلا- آیم مرده بودم. از این که با تو چنین سخن می گویم از خدا پوزش می خواهم. وای بر من در هر بامی که خورشید سر می زند، تکیه گاهم بمرد و بازویم سست شد. تنها به پدرم شکوه می کنم و تنها از خدا یاری می جویم. پروردگارا تو از همه نیرومندتری و سخت ترین مجازات کنندگانی.» در این هنگام علی (ع) فرمود: «وای بر تو، نه، بلکه وای بر دشمنانت. ای دختر پیامبر برگزیده خدا از خشم و اندوه خویش جلوگیری کن. ای دنباله‌ی نبوت، من در دینم هرگز سست نشده‌ام و هرگز از آن چه در قدرت و توان من است کوتاهی نمی کنم. پس اگر تو به خاطر گذران زندگی اندوهگینی بدان که روزی تو ضمانت شده است و کفیل تو بر آن، خدا است که باید بر او ایمن و آسوده بود و در برابر آن چه از تو باز داشته‌اند بهتر آن را برایت آماده کرده‌اند. پس خدا را در نظر داشته باش.» [صفحه ۸۰] فاطمه با شنیدن این سخنان گفت: «خدا مرا بس است.» و آنگاه خاموش شد. این عتاب و سرزنش از طرف حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) با عصمت و علو مقام هر دو آنها هیچ منافات ندارد، بلکه این سخنان نشانگر اوج انکار واقعه زشت و اظهار خشم و اندوه بسیار وی است. همچنان که موسی (ع) نیز وقتی با خشم و دریغ به سوی قوم خویش بازگشت الواح را انداخت و سر برادر و همکارش را در راه رسالت بگرفت و او را به طرف خود کشید. در سیره‌ی حلبیه آمده است: «در سخنان سبط بن جوزی ذکر شده که ابوبکر حق برخوردار فاطمه از فدک را در نامه‌ای بنوشت، اما عمر بر وی وارد شد و پرسید: این نوشته چیست؟ ابوبکر پاسخ داد: این نامه‌ای است که در آن حق برخوردار فاطمه از میراث پدرش را نوشته‌ام. عمر گفت: پس چه چیزی بر مسلمانان انفاق می کنی، در حالی که عرب همچنان که می بینی با تو به ستیز برخاسته. آنگاه نوشته را گرفت و پاره کرد.» ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه گوید: «عمر به ابوبکر (رض) گفت: بیا هر دو به سوی فاطمه رویم که ما او را بر سر خشم آورده‌ایم. هر دو رفتند و از فاطمه اجازه‌ی ورود خواستند. اما او به آنان اجازه نداد. پس نزد علی آمده با وی سخن گفتند، علی هر دو را نزد فاطمه برد. چون در کنار فاطمه نشستند، آن حضرت روی خویش را به طرف دیوار گردانید، ابوبکر و عمر بر وی سلام کردند، اما فاطمه سلام آنان را پاسخ نگفت. پس ابوبکر آغاز سخن کرد و گفت: ای محبوب رسول خدا! به خدا سوگند خویشان رسول خدا در نزد من محبوب‌تر از خویشان من هستند و به راستی تو در نظر من از عایشه دخترم محبوب‌تری. من دوست می‌داشتمم روزی که پدرت مرد من نیز می‌مردم و پس از وی عمر نمی‌کردم. آیا تو مرا اینگونه می‌پنداری که با وجود آن که تو و فضل و شرف تو را نیک می‌شناسم، آنگاه از حق و میراث از رسول خدا (ص) تو را باز می‌دارم. بدان که من خود از پدرت رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: ما ارث به جا نمی‌گذاریم و آن چه باقی گذاریم صدقه است. پس فاطمه با شنیدن این سخن گفت: آیا می‌خواهید حدیثی از پیامبر برای شما بگویم که هر دو خوب آن را می‌شناسید و بدان عمل کرده‌اید؟ هر دو گفتند بلی. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا نشنیدید که رسول خدا (ص) می‌فرمود: خشنودی فاطمه از خشنودی من و خشم او از خشم من است. پس هر که فاطمه دخترم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را خشنود [صفحه ۸۱] کند مرا خشنود کرده است و هر که فاطمه را به خشم آرد مرا خشمگین کرده است؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری این سخن را از رسول خدا (ص) شنیدیم. فاطمه (س) گفت: پس من خدا و

فرشتگانش را گواه می‌گیرم که به راستی شما هر دو مرا به خشم آوردید و خشنودم نکردید و اگر با پیامبر (ص) دیدار کنم به حضرتش از شما شکایت برم. ابوبکر گفت: من از خشم او و از خشم تو ای فاطمه به خداوند تعالی پناه می‌برم. آنگاه ابوبکر آغاز به جزع و فرع کرد تا آن جا که نزدیک بود قالب تهی کند. فاطمه فرمود: به خدا در هر نمازی که می‌گزارم بر تو نفرین می‌فرستم. سپس ابوبکر گریان از محضر وی بیرون آمد...» علی تا زمانی که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد و فاطمه هم جز هفتاد و پنج شب پس از پدرش در جهان نزیست. فدک در دست خلیفه اول و پس از وی در دست خلیفه دوم و پس از او در دست خلیفه سوم بود. سپس در زمان خلافت خود آن را به مروان بن حکم بخشید و مروان او را به فرزندانش عبدالملک و عبدالعزیز بخشید. گفته‌اند: آن کسی که این زمین را به مروان بخشید، معاویه بود. در کتاب وفاءالوفا آمده است: «ابن حجر گوید: عثمان فدک را به مروان بخشید زیرا او تأویل کرد که آن چه به پیامبر (ص) اختصاص داشته بعد از او به خلیفه‌اش تعلق می‌یابد. پس عثمان از فدک گذشت و آن را به برخی از خویشانش داد.» چون علی (ع) عهده‌دار خلافت شد، خود به حکمیت نگرفن فدک از همگان داناتر بود. پس چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، آن را به فرزندان فاطمه بازگردانید و هنگامی که از دنیا رفت و یزید بن عبدالملک به حکومت رسید دوباره فدک را از آنان ستاند. از این پس فدک همواره در دست بنی مروان بود تا آن که سفاح عهده‌دار حکومت شد. وی فدک را به حسن بن حسن بن علی داد تا آن را در میان فرزندان فاطمه تقسیم کند. اما چون منصور به خلافت رسید فرزندان حسن بر وی شوریدند، فدک را از آنان بازپس گرفت و در زمان خلافت پسرش مهدی دوباره فدک به فرزندان فاطمه داده شد و چون هادی به خلافت رسید آن را از ایشان گرفت، فدک از این پس تا زمان خلافت مأمون در دست فرمانروایان عباسی باقی ماند. در زمان خلافت مأمون، فدک برای چندمین بار به فرزندان فاطمه داده شد و در این باره سندی نوشته و بر مأمون خوانده شد. پس دعبل برخاست و این ابیات را خواند: [صفحه ۸۲] اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مأمون هاشم فدکا [۳۶]. اما چون متوکل به خلافت رسید، فدک را از آنها بازپس گرفت. خدا رحمت کند دعبل را که نیکو گفته است: ری فیثهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیثهم صفرات [۳۷]. گفتار استاد ابوریه در این باره: در مجله‌ی مصری الرساله شماره‌ی ۵۱۸ از سال ۱۱ صفحه‌ی ۴۵۷ گفتاری بدین شرح از استاد محمود ابوریه، از اهالی منصوره، نقل شده است: «تنها در این خصوص مسأله‌ای می‌ماند که باید صراحتاً درباره‌ی آن سخن بگوییم و آن عبارت است از موضع ابوبکر در قبال فاطمه دختر رسول خدا (ص) و آن چه در مورد میراث پدرش با او انجام داد. زیرا ما می‌پذیریم که اخبار آحاد ظنی الصدور کتاب قطعی الصدور را تخصیص می‌زند و از طرفی ثابت شده که پیامبر فرموده است میراث بر جا نمی‌نهد و نیز این که در عموم این خبر تخصیصی نیست. بنابراین در وسع ابوبکر بود که برخی از ماترک پیامبر (ص) و مثلاً فدک را به فاطمه (س) بدهد. خلیفه این حق را دارد و هیچ کس نمی‌تواند در این باره با وی چون و چرا کند. زیرا بر خلیفه رواست که هر چیز را به هر کس که بخواهد بدهد (!؟) ابوبکر خود به زبیر بن عوام و محمد بن سلمه اجازه‌ی استفاده از برخی متروکات پیامبر (ص) را داد. علاوه بر این فدکی که ابوبکر از دادن آن به فاطمه امتناع ورزید، پس از مدتی توسط عثمان به مروان بخشیده شد.» در معجم البلدان آمده است: «وقتی عمر بن خطاب به خلافت رسید و مسلمانان به پیروزی‌هایی نایل آمدند، اجتهاد عمر بدان منجر شد که فدک را به وارثان رسول خدا (ص) بازگرداند. پس میان علی بن ابی‌طالب و عباس بر سر فدک نزاعی روی داد. علی می‌گفت: پیغمبر (ص) آن را در زمان حیات خویش برای فاطمه قرار داد. اما عباس زیر بار این سخن نمی‌رفت و می‌گفت: فدک ملک رسول خدا بوده و من وارث او هستم. آن دو نزد عمر طرح دعوا کردند. عمر از اینکه میان آن دو حکم شود خودداری کرد و گفت: شما به کار خویش داناترید. اما من آن را به شما دو تن تسلیم کردم، پس میانه‌روی پیش گیرید که هیچ یک از شما کمبود دانش و معرفت ندارید.» [صفحه ۸۳] این کلام اگر چه منفردا نقل شده، اما به نظر درست می‌نماید. پس اگر پیغمبر چنان که ابوبکر روایت کرده و عباس نیز از او شنیده ارث بر جای نمی‌گذارد، پس چطور عباس می‌گوید من وارث پیغمبر هستم. از طرفی سخن عباس چنان می‌نماید که ارث منحصرأ به او تعلق می‌گیرد، حال آن که اگر

تعصیب نادرست باشد، وارث آن حضرت دخترش فاطمه (س) است و چنانچه تعصیب صحیح باشد، وارث او عباس است. [صفحه ۸۶]

وفات فاطمه‌ی زهرا

فاطمه (س) بنا بر قول مشهور اصحاب ما که از امام صادق (ع) نقل شده در روز سوم جمادی‌الآخر سال یازدهم هجری دنیا را بدرود گفت. همچنین روایت کرده‌اند که آن حضرت در بیستم جمادی‌الآخر وفات یافته است. برخی نیز وفات او را در شب یکشنبه سیزدهم ربیع‌الآخر ذکر کرده‌اند. از ابن عباس نقل شده است که: «آن حضرت در بیست و یکم رجب در گذشت.» مدائنی و واقدی و نیز ابن عبدالبر در استیعاب آورده‌اند: «فاطمه در شب سه‌شنبه سوم ماه رمضان دنیا را وداع گفت.» حاکم در مستدرک روایت کرده است که: «فاطمه در سوم ماه رمضان چشم از جهان فرو بست.» درباره‌ی طول عمر فاطمه (س) پس از پدرش (ص) اقوال مختلفی نقل شده است. برخی این مدت را چهل روز دانسته‌اند. به نظر می‌رسد که این مدت با مدت بیماری آن حضرت اشتباه شده است. برخی نیز قائل به چهل و پنج روز هستند، و برخی دو ماه را ذکر کرده‌اند. حاکم در مستدرک به نقل از عایشه و جابر همین مدت (چهل و پنج روز) را روایت کرده است. [۳۸]. ابن عبدالبر در استیعاب به نقل از ابن بریده روایت کرده است که فاطمه هفتاد روز پس از پدرش زیست. و نیز هفتاد و دو روز و هفتاد روز و نیم هم گفته شده است. ابن عبدالبر در استیعاب هفتاد و پنج روز هم نقل کرده است. برخی هشتاد و پنج روز هم گفته‌اند. بنا بر قولی آن حضرت سه ماه پس از پدرش زیست. این قولی است که ابوالفرج اصفهانی بر آن اعتماد جسته و آن را از امام باقر (ع) روایت کرده است. در استیعاب این قول در یکی از دو روایتی که نقل شده به امام باقر (ع) نسبت داده شده است. حاکم نیز در مستدرک گوید: «از ابوجعفر محمد بن علی چنین [صفحه ۸۷] روایت شده است، این امر مستلزم آن است که میان این روایت و روایت دیگری که از همان امام (ع) نقل شده جمع به عمل آید. بدین ترتیب که آغاز بیماری او پنجاه شب پس از وفات پیغمبر بوده است.» از آن چه از برخی اخبار به دست می‌آید آن است که فاطمه (س) چهل روز بیمار بود. همچنین روایت شده است که آن حضرت نود و پنج روز پس از پدرش زیست و این قولی است که دولابی در کتاب الذریه الطاهره، بر آن اعتماد جسته است و باید میان این روایت و روایت مشهور جمع به عمل آید. بدین ترتیب که وفات پیغمبر (ص) در بیست و هشتم صفر و وفات فاطمه (س) در سوم جمادی‌الآخر بوده است. در این باره صد روز هم گفته شده است. این روایت را ابن عبدالبر در استیعاب نقل کرده و شهید نیز در کتاب الدروس بر آن اعتماد جسته است. برخی نیز مدت عمر فاطمه پس از پدرش را تا حدود صد روز یا چهار ماه یا شش ماه دانسته‌اند. قول اخیر را حاکم در مستدرک و ابونعیم اصفهانی در حلیه هر دو از عایشه نقل کرده‌اند. در استیعاب آمده است: «فاطمه پس از رسول خدا (ص) مدت اندکی زیست.» محمد بن علی ابوجعفر گوید او شش ماه زیست و همین قول در نزد ما ثابت است. از ابن شهاب نیز همانند این قول روایت شده است. و گویند او شش ماه و دو روز کم پس از پدرش زندگی کرد. این قول را ابن عبدالبر در استیعاب نقل کرده است. و نیز گفته‌اند وی هشت ماه زیست. این قول را ابن عبدالبر از عمرو بن دینار و حاکم در مستدرک از عبدالله بن حارث نقل کرده‌اند. آنچه در استیعاب و مقاتل الطالبین آمده نشانگر آن است که هیچ کس در این باره بیش از هشت ماه و کمتر از چهل روز نگفته است. روایت درست که از طرق اهل بیت (ع) نیز نقل شده آن است که فاطمه (س) هفتاد و پنج روز پس از پیامبر (ص) زنده بود. این قولی است که بیشتر روایات بر آن دلالت می‌کنند. میان این قول و آن چه میان اصحاب ما شهرت دارد، مبنی بر اینکه پیامبر (ص) در روز بیست و هشتم صفر از دنیا رفته، مشکل می‌توان جمع کرد. زیرا با این حساب وفات فاطمه (س) در روز سیزدهم جمادی‌الاولی خواهد بود نه در روز سوم جمادی‌الآخر. بنا بر این جمع در میان قول مشهور در خصوص وفات پیغمبر (ص) و قول مشهور در مورد وفات فاطمه (س) است و مدلول روایت صحیحی که گفته شد، غیر ممکن است. البته دور نیست که رقم درست همان نود و پنج روز (خمسه و تسعین) باشد

که بعداً تصحیف و بدل به هفتاد و پنج [صفحه ۸۸] روز (خمس و سبعین) شده باشد. زیرا تسعین و سبعین به خاطر نزدیکی حروف آن دو و اینکه خطوط قدیمی غالباً از نقطه خالی بوده‌اند بدل به یکدیگر شده‌اند. با این حساب منافات میان این دو قول برطرف می‌شود. و آن عبارت از دو روز از صفر و سه روز از جمادی‌الآخر بوده که مجموعاً پنج روز می‌شود و ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر و جمادی‌الاولی هم جمعاً نود روز می‌شوند و با این حساب فاطمه نود و پنج روز پس از پدرش زیسته است. شاید بتوان از روایتی که می‌گوید فاطمه سه ماه پس از پدرش زندگی را بدرود گفت، برای تأیید این قول کمک گرفت و از آن پنج روز اضافی تسامح کرد. [۳۹]. درباره‌ی طول مدت بیماری فاطمه (س)، ابن‌شهر آشوب در مناقب روایت کرده است که آن حضرت پس از وفات پدرش، همواره سرش را می‌بست، وی در ادامه‌ی این روایت می‌گوید: «سپس بیمار شد و چهل روز بیماری‌اش به طول انجامید آنگاه از دنیا برفت.» ظاهر این عبارت حاکی از آن است که فاطمه چهل شب به حالت بیماری بوده مگر آن که بگوییم مقصودش آن است که فاطمه پس از پدرش چهل شب زیسته است. همچنین از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «فاطمه پانزده روز بیمار بود و در پی آن دنیا را وداع گفت.» عمر آن حضرت به هنگام مرگ هجده سال و بنا به قولی هجده سال و دو ماه و مطابق نظری دیگر هجده سال و هفت ماه بوده است، این امر بسته به آن است که ولادت فاطمه (س) را در سال پنجم پس از بعثت بدانیم. اما اگر ولادت وی را در سال دوم بعد از بعثت بدانیم، عمر وی به هنگام وفات بیست و یک سال بوده است. حاکم در مستدرک به سند خود از ام‌الحسن دختر ابوجعفر محمد بن علی از برادرش جعفر بن محمد، همین قول اخیر را روایت کرده است. وی گوید: «فاطمه در بیست و یک سالگی از دنیا رفت و در رأس چهل و یک سالگی پیغمبر به دنیا آمد.» بنابر نظر مؤلف کتاب استیعاب که تولد فاطمه را یک سال پس از بعثت می‌داند، عمر آن حضرت بیست و دوم می‌شود و بنابر آن که وی پنج سال پس از بعثت به دنیا آمده باشد که این سخن بیشتر علمای اهل تسنن است، آن حضرت به هنگام مرگ بیست و هشت سال داشته است. از مدائنی نقل شده است که گفت: «فاطمه مرد در حالی که بیست و نه سال داشت.» و نیز از زبیر بن بکار از عبدالله بن حسن، نقل شده است که فاطمه سی سال داشت. این اختلافات همه ناشی از اختلاف در تاریخ ولادت آن حضرت می‌باشند، همچنان که [صفحه ۸۹] ظاهراً همین امر موجب شده تا در تاریخ وفات و نیز در سال وی به هنگام ازدواج اختلافاتی پیش آید. «و الله اعلم.» [صفحه ۹۴]

اندوه فاطمه پس از رحلت پدرش

کلینی به سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «فاطمه پس از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز بزیست. در این مدت نه او را متبسم دیدند و نه خنده‌زنان. هر هفته دو بار، روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه، بر مزار شهدا حضور می‌یافت و می‌گفت: رسول خدا (ص) در این جا بود و مشرکان نیز در این جا بودند. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که فاطمه آن جا نماز می‌گزارد و دعا می‌کرد تا آن که بمرد. ابن‌شهر آشوب از امام باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: فاطمه را از زمانی که رسول خدا (ص) رحلت کرد هرگز خندان ندیدم تا آن که خود نیز از دنیا برفت. [۴۰]. در کتاب السیره النبویه نوشته‌ی احمد بن زینی دحلان آمده است: «فاطمه شش ماه پس از پدرش زیست و در طول این مدت هرگز نخندید.» ابونعیم اصفهانی در حلیه‌الاولیاء به سند خود از ابوجعفر (امام باقر) (ع) روایت کرده است که فرمود: «فاطمه پس از رسول خدا (ص) نخندید مگر روزی که...» و پس از پیامبر شش ماه زیست. ابن‌شهر آشوب در مناقب گوید: «او پس از پدرش همواره سرش بسته و بدنش بیمار و دلسوخته و گریان بود. لحظه به لحظه از هوش می‌رفت و به حسن و حسین می‌گفت: پدرتان کو که شما را گرامی می‌داشت و پشت هم بر دوش خویش سوارتان می‌کرد؟ پدرتان کو که بیش از همه به شما مهربان بود و نمی‌گذاشت بر زمین راه روید؟ دیگر او را نمی‌بینم که این در را بگشاید و یا شما را بر دوشش سوار کند و هیچ کس هم با شما چنین نکند.» روایت شده است که: «چون پیامبر (ص) از دنیا رفت، بلال از گفتن اذان خودداری کرد و گفت: [صفحه ۹۵] پس از رسول خدا (ص) برای هیچ کس دیگری اذان نخواهم

گفت. روزی فاطمه گفت: دوست دارم بانگ مؤذن پدرم را که به اذان بلند شده، بشنوم. این سخن به گوش بلال رسید و شروع به اذان گفتن کرد. چون گفت «الله اکبر الله اکبر»، فاطمه به یاد پدر و روزگار او افتاد و نتوانست از گریه خود جلوگیری کند. چون بلال به «شهد ان محمدا رسول الله» رسید، فاطمه بانگی برآورد و به صورت به زمین افتاد و از حال رفت. مردم به بلال گفتند: دست نگهدار که دختر رسول خدا از دنیا رفت. آنان گمان می‌کردند که فاطمه مرده است. اذان ناتمام ماند. سپس فاطمه به هوش آمد و از بلال خواست که اذانش را تمام کند. اما بلال چنین نکرد و به او گفت: ای سرور بانوان، من از آن چه تو با خود می‌کنی به هنگام شنیدن صدای اذانم، بیمناک می‌شوم. پس فاطمه هم او را از این کار معاف کرد. «از علی (ع) روایت شده است که فرمود: «پیامبر (ص) را در پیراهنش غسل دادم پس فاطمه به من می‌گفت: آن پیراهن را به من نشان بده. پس چون بوی پیراهن را استشمام کرد، از هوش برفت. من نیز چون این حال را مشاهده کردم از آن پس پیراهن را مخفی داشتم.» [صفحه ۹۷]

سخنرانی حضرت زهرا در بستر بیماری در محضر زنان مهاجران و انصار

اشاره

در کتاب احتجاج نوشته‌ی طبرسی مرسلای از سوید بن غفله و در معانی الاخبار و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید به اسناد از عبدالله بن حسن، از مادرش فاطمه دختر حسین (ع) و در امالی شیخ به سند خود از ابن عباس، و در کشف الغمه از مؤلف کتاب السقیفه، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری از رجالش (راویانش) از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر حسین آمده است: هنگامی که فاطمه‌ی زهرا در بستر همان بیماری که به مرگ او منجر شد، بیفتاد و بیماری‌اش شدت یافت، زنان مهاجران و انصار به دیدار وی آمدند و به او گفتند با این بیماری چگونه صبح کردی ای دختر رسول خدا؟ آن حضرت سپاس خدا را به جای آورد و بر پدرش درود فرستاد و فرمود: «در حالی شب را به صبح رساندم که از دنیای شما بیزارم و از مردانتان خشمگین. آنان را پس از آن که در کام خویش فرو بردم بیرونشان افکندم و پس از آن که درباره‌شان تامل کردم، با ایشان دشمنی ورزیدم. پس چه زشت است شمشیر شکسته و بازیگوشی پس از آن همه جدیت و تلاش و نیزی سست و رأی تباه و لغزش امیال. و چه بد ذخیره‌ای برای خود پیشاپیش فرستادند که مورد خشم خدایند و در عذابش جاودان مانند بی‌گمان ریسمان این امر را بر گردن خود آنها افکندم و سنگینی آن را بر دوش خود آنان گذاردم و از هر سو بر آنان یورش بردم. پس نابودی و مرگ و بیماری و دوری از رحمت خداوند بر ستمگران باد! وای بر آنان! چطور خلافت رسول خدا را از جایگاه استوار و ثابتش دور کردند؟ و [صفحه ۹۸] ارکان نبوت و هدایت را دیگرگون ساختند؟ و از خانه‌ای که محل فرود جبرئیل بود به مکانی دیگر انتقال دادند؟ و از دست کسانی که در کارهای دنیا و آخرت آگاه‌تر و ماهرتر بودند گرفته، به دست دیگران سپردند؟ هشدارید که این زیان آشکاری است. چه انگیزه‌ای اینان را و می‌دارد تا از ابوالحسن (علی (ع)) کین کشند؟ آیا همان شمشیر زدنهایش باعث این امر شد، یا بی‌اعتنایی‌اش به مرگ و یا پامردی‌ها و شجاعت‌هایش و یا یورشهای دلیرانه او در راه خدا؟! به خدا سوگند اگر زمام خلافت را که رسول خدا به دست او سپرده بود، به وی واگذر می‌کردید، به نرمی و سهولت آن راه می‌برد و آن را به سرعت به مقصد می‌رساند. و سوارش را رنجور نمی‌کرد و آنان را به آبشخوری که آبی زلال و گوارا و لبریز داشت، رهنمون می‌شد و آنان را از این آبشخور سیراب می‌کرد و خیر آنان را در نهان و آشکار می‌خواست. اگر او به خلافت رسیده بود هرگز از بیت‌المال سهم فراوانی برای خود بر نمی‌گرفت و جز به قدر نیازش از مال دنیا بر نمی‌داشت و تنها به اندازه‌ی آبی که آتش تشنگی‌اش را فرو نشاند از آن بهره‌مند می‌شد، و به اندازه‌ی غذایی اندک که گرسنگی‌اش را پاسخ گوید، از آن استفاده می‌کرد. و آنگاه برای مردم، زاهد از حریص و راستگو از دروغگو خوب آشکار می‌گشت. و اگر مردم شهرها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، هر آینه درهای برکتهای آسمان و

زمین را بر آنان می‌گشودیم. اما آنان تکذیب کردند و ما هم به سبب آن چه فراهم آورده بودند، گرفتیم و ستمگران اینان بدی‌های آن چه را که گرد آورده بودند به زودی به آنان خواهد رسید و آنان نتوانند ما را به عجز آورند. هشدارید! بیاید و بشنوید، هر چه بیشتر زندگی کنی روزگار چیزهای شگفتی به تو نشان خواهد داد. اگر به شگفت افتی پس سخن آنان شگفت است. ای کاش می‌دانستم به کدامین تکیه گاه، پشت داده‌اند؟ و بر کدامین ستون تکیه زده‌اند؟ و به کدامین ریسمان چنگ آویخته‌اند؟ و بر کدام نسلی سبقت و استیلا جسته‌اند؟ چه بد دوستی و چه بد خاندانی! و چه بد جانشینی است برای ستمگران. به خدا اینان دمها را به جای شهرها گرفتند و پس ماندگان را به جای پیشتازان اختیار کردند. پس شکست و خواری گروهی را باد که گمان می‌کنند کار خوبی انجام دادند! بدانید که اینان خود تباهکارند اما نمی‌فهمند. وای بر آنان! پس آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که تبعیت [صفحه ۹۹] شود، یا کسی که خود راه نیافته و ابتدا باید مورد هدایت قرار گیرد. پس شما را چه می‌شود و چگونه داوری می‌کنید؟! بدانید که به جان خودم که این گونه کردارها روزگار را آبتن کرده است. پس چشم به راه زمانی باشید که نتایج شوم این کردارها نیز پدید آیند. اما بدانید که به جای شیر، خون تازه و زهر کشنده از آن خواهید نوشید و آنگاه است که باطلکاران زیانمند می‌شوند و نسلهای آینده آثار شوم پیشینیان را خواهند دانست. پس خود را برای آمدن فتنه‌ها آماده سازید و با دنیایان خو گیرید! مژده باد شما را شمشیرهای برنده و حمله‌ی فردی ستمگر و متجاوز و از هم گسیختگی تمام کارها و استبداد از جانب ستمگران، که غنایم شما را اندک خواهند داد و جمعتان را درو خواهند کرد. دریغا بر شما! بر سر شما چه آمده؟ به بیراهه افتاده‌اید و آیا من می‌توانم شما را به انجام کاری وادارم که خود بدان خوش ندارید؟! سوید بن غفله گوید: «زنان مهاجران و انصار پس از استماع این سخنرانی حرفهای فاطمه را برای شوهران خویش بازگفتند و گروهی از مردان آنها، به پوزشخواهی نزد فاطمه (س) آمده عرض کردند: ای سرور بانوان اگر ابوالحسن (علی (ع)) پیش از بیعت ما با ابوبکر این مطلب را گوشزد می‌کرد، ما جز او کس دیگر را به خلافت نمی‌گرفتیم، آن حضرت بدیشان فرمود: دور شوید پس از آن که دست از کار فرو نهاده‌اید عذرخواهی چه سودی دارد؟!»

اوقاف و صدقات فاطمه

فاطمه (س) هفت بستان داشت که آن را وقف بنی‌هاشم و بنی‌مطلب کرده. و نظارت بر آنها و سرپرستی آنها را به علی (ع) سپرده بود تا زمانی که زنده باشد، و پس از وی سرپرستی و نظارت بر آنها به عهده‌ی حسن (ع) و از پس او بر عهده‌ی حسین (ع) و بعد از او بر عهده‌ی بزرگ‌ترین پسرانش نهاده شود. کلینی در کافی به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که فاطمه (س) صدقه‌ی خود را برای بنی‌هاشم و بنی‌مطلب قرار داد. همچنین در همان جا به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است که آن حضرت جعبه یا سبده‌ی بیاورد و مکتوبی از آن بیرون کشید و خواند: [صفحه ۱۰۰] «بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیتی است که فاطمه (س) درباره‌ی بستانهای هفتگانه‌ی خویش که عبارت‌اند از: عواف، ذلال، برقه، میت، حسنی و صافیه و آن چه از آن ام‌ابراهیم است، به علی بن ابی‌طالب نموده است که بعد از وفات علی، حسن و پس از وفات او حسین و پس از وی، من ناظر و سرپرست آنها خواهم بود. خداوند متعال و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام بر این وصیت گواهند و علی بن ابی‌طالب آن را نوشت.» کلینی به سند خود از امام صادق (ع) مانند همین روایت را نقل کرده جز آن که در آن جا آمده است: «سرپرستی این بستانها به فرزند بزرگ من، نه فرزند بزرگ تو، انتقال یابد.» وی همچنین به سند خود نقل کرده است که از حضرت کاظم (ع) درباره‌ی این بستانهای هفتگانه‌ای که میراث رسول خدا (ص) برای فاطمه (س) بود، پرسش کردند و آن حضرت پاسخ داد: این بستانها به شکل وقف بود و پیامبر (ص) برخی از محصولات آن را برای انفاق به میهمانانش یا در مواردی که نیازمند می‌شد، استفاده می‌کرد. چون پیامبر از دنیا رفت، عباس بر سر این بستانها با فاطمه زهرا (س) به مخاصمه برخاست و علی و عده‌ای دیگر شهادت دادند که پیامبر

این بستانها را وقف فاطمه کرده است. آنگاه امام کاظم (ع) نام بستانها را چنان که در بالا گذشت، ذکر کرد. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «بستان مبیّت، همان است که سلمان را با آن مکاتبه کرد سپس خداوند آن را به غنیمت به رسولش بخشید و آن جزو صدقه‌ی فاطمه است.» نگارنده: شاید توهم شود میان این اخبار منافات وجود دارد. زیرا در برخی از روایات آمده که فاطمه (س) این بستانها را بر بنی‌هاشم و بنی‌مطلب تصدق (وقف) کرد که در این صورت لازم می‌آید که این بستانها ملک خود فاطمه بوده است، زیرا تملک از شرایط وقف است. برخی از اخبار نیز دال بر آن است که پیامبر (ص) این بستانها را بر فاطمه وقف کرده بود و در این صورت آن حضرت چگونه می‌توانسته آن را بر بنی‌هاشم و بنی‌مطلب وقف کند. چرا که مال وقفی، قابل وقف کردن نیست. شاید بتوان میان این اخبار را چنین جمع کرد که پیغمبر این بستانها را تا زمان حیات فاطمه (س) بر وی و پس از او بر بنی‌هاشم و بنی‌مطلب وقف کرده بود و نظارت بر آنها را به همان ترتیبی که فاطمه تعیین کرده، معین کرده بود. یا این که بگوییم پیغمبر (ص) این بستانها را وقف فاطمه و سپس وقف کسی که فاطمه پس از خود تعیین کند، کرده است. بنابر این، وصیت [صفحه ۱۰۱] فاطمه حاکیه بوده است نه منشاء.

وصیت فاطمه زهرا

فاطمه در مرضی که به مرگ او منجر شد به علی (ع) وصیت کرد و عهدهای خود را به وی متذکر شد. درباره‌ی وصیت آن حضرت روایت شده که علی (ع) پس از وفات فاطمه در کنار سر وی کاغذی یافت که در آن آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم این چیزی است که فاطمه دختر رسول خدا (ص) بدان وصیت کرده است. او گواهی می‌دهد که جز خدای یکتا معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی خداست و نیز گواهی می‌دهد که بهشت و دوزخ حق است. قیامت خواهد آمد و در آن تردیدی نیست و خداوند هر که را در قبرهاست بر می‌انگیزد. ای علی مرا حنوط کن و غسل ده و کفنم کن و بر من نماز گزار و شبانه به خاکم سپار و هیچ کس را مطلع مکن. تو را به خدا می‌سپارم، و تا روز قیامت به فرزندانم سلام برسان.» عده‌ای گفته‌اند چون فاطمه بیمار شد، ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس و علی (ع) را بخواند و سه وصیت به علی کرد: نخست آن که با امامه دختر خواهرش زینب ازدواج کند که امامه فرزندان او را دوست می‌داشت. آن حضرت فرمود: «برای فرزندانم همچون من است.» در روایتی آمده است: «فاطمه گفت: دختر خواهرم بر فرزندانم دلسوز و مهربان است.» امامه دختر ابوالعاص بن ربیع و همان کسی است که روایت شده پیامبر در نماز بر دوشش می‌گرفت. مادر او زینب دختر رسول خدا (ص) بود. چون فاطمه از دنیا رفت، علی (ع) بنا به وصیت آن حضرت با امامه ازدواج کرد و از همین رو بود که فرمود: «چهار کس اند که از دوری آنها چاره و راهی نیست.» و یکی از آن چهار تن را امامه ذکر کرد و فرمود: «فاطمه ازدواج با او را به من وصیت کرده بود.» دوم آن که تابوتی برای او مهیا کند و سپس به شرح ویژگی‌های آن پرداخت. در روایتی آمده است: «اسماء بنت عمیس به فاطمه عرض کرد: من هنگامی که در دیار حبشه بودم، دیدم که (برای مردگان) چیزی می‌سازند. پس اگر نظر تو را جلب می‌کند مانند آن را برایت بسازم. پس [صفحه ۱۰۲] تختی خواست و آن را برگرداند. سپس مقداری چوب به پایه‌های آن بست و آنگاه پارچه‌ای روی آن انداخت. فاطمه (س) فرمود: برای من نیز مانند آن را بساز مرا بپوشان که امیدوارم خدا تو را از دوزخ بپوشاند.» مؤلف استیعاب به سند خود نقل کرده است که: «فاطمه دختر رسول خدا (ص) به اسماء بنت عمیس گفت: من کاری را که با (جنازه‌ی) زنان می‌کنند زشت می‌شمارم. پارچه‌ای بر پیکر زن می‌افکنند و پست و بلندی‌های بدن او نمایان می‌شود. پس اسماء عرض کرد: ای دختر رسول خدا آیا چیزی نشانتان بدهم که خود در دیار حبشه آن را دیدم. پس تعدادی چوب تر بیاورد و آنها را خم کرد و آنگاه پارچه‌ای بر آن افکند. فاطمه با دیدن این وسیله فرمود: این وسیله‌ی خوب و نیکویی است که بدان جنازه‌ی زن از جنازه‌ی مرد، مشخص می‌شود.» مؤلف استیعاب گوید: «فاطمه نخستین کس در اسلام است که جنازه‌ی او بدین نحو مستور شد و پس از وی زینب دختر جحش بدین ترتیب جنازه‌اش پوشیده و

حمل شد.» زهرا (س) بدینگونه بر نگاهداشت حجاب و عفاف خویش پای فشاری می‌کرد تا آنجا که وقتی پدرش از او پرسید: چه کاری برای زن صواب است؟ پاسخ داد: این که مرد را نبیند و مردی هم او را نبیند. او آن قدر به حجاب خود پای‌بند بود که حتی در بستر بیماری از این که وی را بخوانند آشکارا حمل‌کنند، اظهار اندوه و ناراحتی می‌کرد و از این بابت نگرانی خود را به اسماء بنت عمیس بازگفت و اسماء هم تابوتی را که دیده بود، برای حضرتش توصیف کرد و آن حضرت از این جهت خوشحال شد و پس از مدتها که از وفات پدرش می‌گذشت و هیچ کس لبخندی بر لبانش ندیده بود، لب به تبسم گشود. از همین جا می‌توان به دقت و توجه آن حضرت بدین مهم پی برد. حاکم در مستدرک به سند خود از علی بن حسین از ابن عباس، روایت کرده است که گفت: «فاطمه به سختی بیمار شد پس به اسماء بنت عمیس فرمود: آیا می‌گذاری که پس از مرگ مرا آشکارا بر تخت حمل کنند؟ اسماء گفت: به جان خودم سوگند نه. بلکه تابوتی چنان که دیده‌ام در حبشه می‌سازند، برایت خواهم ساخت. فاطمه (س) به او فرمود: آن را نشانم بده. پس اسماء تعدادی چوب ترخواست و آن را بر تخت بست و این نخستین [صفحه ۱۰۳] تابوت بود. اسماء گفت: پس از دیدن تابوت فاطمه تبسم کرد در حالی که من او را پس از مرگ پدرش تا آن هنگام خندان ندیده بودم. (آری که اشیاء با ضد خود متمایز می‌شوند).» [۴۱]. سوم آن که هیچ کس از افرادی که فاطمه نسبت به آنها خشمگین بود بر جنازه‌اش حاضر نشوند و نگذارند که بر جنازه‌اش نماز بخوانند و شبانه، هنگامی که دیدگان آرام می‌گیرند و به خواب می‌روند، او را به خاک سپارند و مزارش را پنهان دارند. از جمله وصایای دیگر آن حضرت به علی (ع) آن بود که وی را با مقدار اضافی حنوطی که از رسول خدا (ص) بر جای مانده و چهل درهم بود، حنوط کنند. پیامبر خود این حنوط را سه قسمت کرده بود. قسمتی برای خود، قسمتی برای علی و قسمتی برای فاطمه. و دیگر این که وی را در جامه‌اش غسل دهد و او را برهنه نکند زیرا او خود اندکی پیش از وفاتش غسل کرده و خود را پاک و نظیف ساخته و لباسهای نو و تازه‌اش را در بر کرده بود. از همین روست که برخی گمان برده‌اند که فاطمه گفته است مرا با همین غسل، دفن کن. (این نظر چنان که بعداً هم خواهیم گفت، نادرست است). در روایتی است که فاطمه (س) وصیت کرد برای هر یک از زنان پیغمبر دوازده اوقیه (هر اوقیه برابر چهل درهم) و برای زنان بنی‌هاشم نیز همین مقدار بدهند و نیز برای امامه دختر خواهرش، زینب، نیز مقداری پول وصیت فرمود. ابن عبدالبر در استیعاب روایت کرده است که: «فاطمه (س) به اسماء بنت عمیس فرمود: هنگامی که مردم تو و علی مرا غسل دهید و مگذار کس دیگری بر من وارد شود.» ابونعیم اصفهانی هم در حلیه الاولیاء نظیر همین روایت را آورده و گفته است: «چون فاطمه بمرد، علی و اسماء او را غسل دادند.» ابن سعد در طبقات به سند خود از ابو رافع از سلمی، و نیز مؤلف الاصابه از ابن سعد و احمد بن حنبل در حدیثی از ام‌رافع نقل کرده‌اند که گفتند: «فاطمه بیمار شد و چون روزی که در آن بمرد فرا رسید، نزد من بیرون آمد و گفت: ای مادر بر من آب برای غسل کردن بریز. من برایش آب ریختم. او نیز به بهترین شکل غسل کرد. و سپس فرمود: جامه‌های تازه‌ام را بیاور. برایش بردم و او آنها را در بر کرد، سپس فرمود: بستر مرا در وسط اتاق بگستر، من چنین کردم. فاطمه بر بستر دراز کشید و رو به قبله خوابید و سپس به من [صفحه ۱۰۴] فرمود: ای مادر من هم اینک قبض روح می‌شوم و خود غسل کرده‌ام، پس هیچ کس نباید مرا برهنه سازد و سپس دنیا را بدرود گفت.» ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الاولیاء گوید: «چون وفات فاطمه نزدیک شد به علی دستور داد که اسباب غسل او را مهیا کند، پس خود غسل و طهارت کرد و خواستار کفنهایش شد. جامه‌هایی خشن برایش آوردند. آنها را در بر کرد و دست به حنوط سود، سپس به علی (ع) فرمود که چون بمیرد او را برهنه نکند و همان گونه وی را با جامه‌هایش به خاک سپارد.» ظاهراً غسلی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمود، از برای تنظیف و تطهیر بود تا پس از وفاتش وی را پاک و طاهر در لباسهایش غسل دهند و برهنه‌اش نکنند. زیرا این کار به ستر و پوشیدگی نزدیک‌تر بود و کسی که می‌خواست وی را غسل دهد، کارش آسان‌تر می‌شد، اما اگر بگوییم غسلی که فاطمه کرد غسل میت بود، سخن درستی نیست، زیرا نمی‌توان غسل میت را پیش از مرگ انجام داد. برخی توهم کرده‌اند که این غسل، غسل میت بوده است اما این اندیشه درست نیست. چون فاطمه وفات یافت، مردم مدینه

یکصد فریاد بر آوردند. زنان بنی‌هاشم در خانه‌ی فاطمه گرد آمدند و یکصد می‌گریستند. نزدیک بود مدینه از بانگ و شیون آنها به لرزه درآید. آنان می‌گفتند: ای سرورا! ای دختر رسول خدا. مردم همچون گله‌های اسب به سوی علی (ع) روی کردند. آن حضرت نشسته بود در حالی که حسن و حسین (ع) پیش رویش بودند و می‌گریستند. مردم از گریه‌ی آنها می‌گریستند. ام‌کلثوم که رو بندی به چهره داشت و ردایی در بر کرده بود، بیرون آمد و می‌گریست می‌گفت: ای پدر! ای رسول خدا! اینک به حقیقت تو را از دست دادیم و دیگر هیچ‌گاه دیدارت نخواهیم کرد. مردم جمع آمدند و نشستند. آنان امیدوار بودند و انتظار می‌کشیدند که جنازه بیرون آید تا بر آن نماز گزارند، اما ابوذر بیرون آمد و به آنان گفت: برگردید که دختر رسول خدا! بیرون بردنش در این شب را به تأخیر انداخته است. مردم برخاستند و رفتند. در کتاب روضه‌الواعظین آمده است: «فاطمه (س) پس از وفات پدرش همواره اندوهگین و غمزده و محزون و دردمند و دلشکسته و [صفحه ۱۰۵] گریان بود. سپس به سختی بیمار شد و چهل شب در آن حال بماند تا آن که وفات یافت. چون به حال احتضار افتاد، ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس را فرا خواند و در پی علی فرستاد چون علی بر بالینش حاضر شد، فاطمه گفت: ای پسر عمو! مرگ من فرا رسیده و من لحظه به لحظه چیزی به خود نمی‌بینم مگر آن که به پدرم می‌خواهم ببینم. من تو را به چیزهایی که در دل دارم وصیت می‌کنم. علی (ع) به او گفت: ای دختر رسول خدا! هر چه دوست داری به من وصیت کن. آنگاه در کنار سر فاطمه نشست و هر کسی را در اطاق بود بیرون کرد. سپس فاطمه گفت: ای پسر عمو تو مرا دروغگوی و خیانتکار نیافتی و از زمانی که با من معاشرت داشتی من تو را مخالفت نکردم. علی (ع) فرمود: پناه بر خدا تو داناتری به خدا و نکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی‌تر و از خدا ترسان‌تری، که من بخواهم تو را به خاطر مخالفت با خودم توبیخ کنم. به راستی جدایی و رفتن تو از پیش من بسیار گران است، اما کاری است که از آن هیچ چاره‌ای نیست. به خدا سوگند داغ مصیبت رسول خدا (ص) بر من تازه گشت و من وفات و از دست دادن تو را بس بزرگ می‌دانم. پس ما از خداییم و به او باز می‌گردیم از مصیبتی که فاجعه بارترین و دردناک‌ترین و تلخ‌ترین و اندوه‌بارترین آنها، به خدا همین مصیبت است که از پس آن هیچ تسلیت و آرامشی نیست. آنگاه هر دو زمانی گریستند. علی سر فاطمه را گرفت و به سینه‌اش چسباند و سپس گفت: هر چه می‌خواهی به من وصیت کن که مرا وفادار می‌بینی و هر آنچه را که بفرمایی اجرا خواهم کرد. و فرمان تو را بر کار خویش ترجیح خواهم داد. فاطمه گفت: خداوند به جای من تو را پاداش نیک دهد، ای پسر عمو! آنگاه آنچه را که می‌خواست به امیرمؤمنان (ع) وصیت کرد. پس آن حضرت برخاست و تمام وصایای او را به کار بست. او را در پیراهنش غسل داد. اسماء بنت عمیس نیز آن حضرت را در کار غسل یاری کرد.» ابن‌عبدالبر در استیعاب می‌نویسد: «علی بن ابی‌طالب با اسماء بنت عمیس، فاطمه را غسل داد.» حاکم در مستدرک به سند خود از اسماء بنت عمیس نقل کرده است که گفت: «من و علی، فاطمه دختر رسول خدا (ص) را غسل دادیم.» علی (ع) خود مستقیماً فاطمه را غسل می‌داد و اسماء او را بر این کار یاری می‌کرد. بدین ترتیب استبعاد برخی که می‌گویند اسماء زنی بیگانه بود، با علی به کار غسل فاطمه پرداخت، رفع می‌شود. زیرا اسماء در آن روز همسر ابوبکر بوده است. در برخی از اخبار آمده که علی (ع) به حسن و حسین فرمود که آب بیاورند و جز خود او و حسنین و ام‌کلثوم و فضه (کنیز فاطمه) و [صفحه ۱۰۶] اسماء بنت عمیس، کس دیگری در آن جا حاضر نبوده است. ابن‌عبدالبر در استیعاب گوید: «چون فاطمه (س) وفات یافت، عایشه آمد تا داخل شود اما اسماء گفت: داخل مشو. عایشه به ابوبکر شکایت برد و گفت: این خثعمیه میان ما و دختر رسول خدا (ص) مانع می‌شود و چیزی مانند هودج عروس برای او ساخته است. پس ابوبکر آمد و بر در ایستاد و گفت: ای اسماء چه چیز تو را واداشت که همسران رسول خدا (ص) را از داخل شدن بر دختر رسول خدا (ص) منع کنی حال آن که برای او چیزی همانند هودج عروس ساخته‌ای؟ اسماء پاسخ داد: مرا فرمود که کسی بر وی وارد شود و آن چه را که اینک ساخته‌ام در زمان زنده بودنش بر وی بنمایانم و او خود فرمود که آن را برایش بسازم. پس ابوبکر گفت: هر چه را که او به تو فرموده، انجام بده. آنگاه خود بازگشت. علی (ع) او را در هفت جامه کفن کرد و با باقی‌مانده‌ی حنوط رسول خدا (ص) وی را حنوط کرد و بر او نماز

گزارد و پنج تکبیر گفت و در دل شب به خاکش سپرد و مزارش را پنهان ساخت. به هنگام دفن آن حضرت و گزاردن نماز بر پیکرش جز علی و حسنین (ع) و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی‌هاشم و یاران خاص علی (ع) کس دیگری حضور نداشت. درباره‌ی محل دفن آن حضرت اختلاف است. برخی گویند او در خانه‌اش دفن شده. این قول صحیح‌تر و شایسته‌ی اعتبار است. همچنین گفته‌اند: او در بقیع به خاک سپرده شد و علی (ع) اطراف قبر او، قبرهای دروغین دیگری پدید آورد تا هیچ کس جایگاه حقیقی قبر او را نشناسد. [۴۲]. ابن سعد در طبقات گوید: «علی و عباس و فضل، در قبر فاطمه درون شدند.» تعدادی روایات با اسانید مختلف نقل شده است که می‌گویند: «علی (ع) بر فاطمه نماز گزارد.» ابن سعد همچنین روایات بسیاری با چند سند از زهری نقل کرده است که گفت: «علی (ع)، فاطمه دختر رسول خدا را شبانه به خاک سپرد.» همچنین به سند او از جابر از امام باقر (ع) نقل شده که گفت: «فاطمه، شبانه دفن شد.» همچنین روایاتی از موسی بن علی از برخی اصحابش و از عایشه و از یحیی بن سعید نقل شده است که فاطمه شبانه دفن شد و به سند خود از علی بن حسین نقل کرده است که گفت: «از ابن عباس پرسیدم فاطمه را چه وقت دفن کردید؟ گفت: به شب او را دفن کردیم بعد از آن که همه جا آرام گرفته بود. پرسیدم: چه کسی بر او نماز گزارد؟ گفت: علی.» [صفحه ۱۰۷] حاکم به سند خود از عایشه نقل کرده است که گفت: «فاطمه دختر رسول خدا (ص) شبانه دفن شد و ابوبکر از این امر آگاهی نیافت تا هنگامی که فاطمه به خاک سپرده شد و علی بن ابی‌طالب بر او نماز گزارد.» ابن عبدالبر در استیعاب گوید: «علی بن ابی‌طالب بر فاطمه نماز گزارد و او کسی بود که با اسماء بنت عمیس فاطمه را غسل داد و فاطمه به وی پیشنهاد کرد که شبانه به خاکش سپارند.» سمهودی در وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، تعدادی روایت آورده که نشانگر آن است که فاطمه شبانه دفن شد. از جمله‌ی این روایات، روایتی است که از بیهقی حکایت کرده است. او می‌گوید: «ثابت شده که ابوبکر از وفات فاطمه آگاهی نیافت چون در صحیح است که علی او را شبانه به خاک سپرد و ابوبکر آگاهی نیافت.» طبری در دلائل الامامة از محمد بن همام نقل کرده است که علی (ع)، فاطمه را در روضه دفن کرد و جایگاه قبر او را پنهان ساخت. وی گوید: فردای شبی که فاطمه دفن شد، در بقیع چهل قبر تازه پدید آمده بود. روایت شده است که امیرمؤمنان پس از دفن فاطمه (س) برخاست و صورتش را به طرف قبر رسول خدا (ص) برگرداند و آنگاه گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا از من و از دخترت و دیدار کننده‌ات که در جوار تو فرود آمده و در دل خاک در بقعه‌ی تو خفته است. کسی که خداوند زود پیوستن به تو را برایش برگزید. ای رسول خدا، از فراق محبوبه‌ات، شکیم کم شد و صبرم در فراق بانوی زنان جهانیان از بین رفت جز آن که جای تسلیت برای من با دیدن فراق سخت و مصیبت کمرشکن رحلت تو باقی است، زیرا من بودم که تو را در مزارت نهادم و به هنگامی که سرت بر سینه‌ام قرار داشت، جان دادی. آری در برابر تقدیر خدا جز قبول‌گیری نیست. انا لله و انا الیه راجعون. پس امانت بازگردانده شد و گروگان دریافت گشت و زهرا ربوده شد. پس چه زشت است روی آسمان کبودین و زمین غبار آلود! ای رسول خدا پس اندوه من جاودانی و شبهایم به بی‌خوابی می‌گذرد و غم همواره در دلم جای کرده است، تا زمانی که خداوند خانه‌ای را که تو در آن اقامت داری برایم اختیار کند. اندوهی دارم که دل را خون می‌کند و غمی دارم که قلبم را از جای کنده است.» [صفحه ۱۰۸] چه زود خداوند میان ما جدایی انداخت. من از جدایی به خدا شکوه می‌کنم. به زودی دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه امت شما علیه من با یکدیگر همدست شدند و حق خود را پایمال کردند. پس تو خود با اصرار داستان را از او پرس و از او گزارش بخواه زیرا چه بسا درد دل‌هایی داشت که چون آتش در سینه‌اش می‌جوشید، اما در دنیا راهی برای بازگفتن آنها نیافت. اما او به زودی آنها را خواهد گفت و خدا خود داوری خواهد کرد که او بهترین داوران است. درود و سلام بر هر دوی شما ای رسول خدا! سلام وداع کننده‌ای که نه دلتنگ است و نه خسته. پس اگر بازگردم. نه از روی دلتنگی است و اگر بمانم نه به آن دلیل است که به وعده‌ی خداوند به شکیبایان، بدگمانم. وای وای! شکیبایی فرخنده‌تر و زیباتر است. و اگر بیم چیرگی دشمن بر ما نبود، هر آینه ای فاطمه در کنار مزار تو مقام می‌کردم و در کنار آن چون معتکفان درنگ می‌نمودم. و همچون مادری فرزند مرده،

بر این مصیبت بزرگ می‌گریستم. پس در برابر چشمان خدا دخترت پنهانی به خاک سپرده شد و با زور و ستم حشش پایمال گشت و آشکارا او را از میراثش بازداشتند، حال آن که از هنگام مرگ تو چیزی سپری نشده و یادت کهنه نگشته بود. پس ای رسول خدا! من تنها به خداوند شکایت می‌برم، و بهترین تسلیت در توست ای رسول خدا. پس درود خدا بر تو و سلام و رضوان الهی بر فاطمه و بر تو باد! چون علی (ع)، فاطمه (س) را در قبر نهاد بر کناره‌ی قبر بایستاد و شروع به خواندن شعر کرد. حاکم در مستدرک گوید: «چون فاطمه از دنیا رفت علی بن ابی‌طالب (ع) فرمود: لكل اجتماع من خلیلین فرقه و كل الذی دون الفراق قلیل [۴۳]. و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل» [۴۴]. طبری در دلائل الامامه از محمد بن همام نقل کرده است که: «مسلمانان چون از وفات فاطمه (س) آگاهی یافتند، به بقیع آمدند و در آن جا چهل قبر دیدند. پس تشخیص قبر فاطمه از سایر قبرها برای آنها مشکل شد. پس مردم بانگ و فریاد به راه انداختند و هر یک دیگری را ملامت کرد و گفتند: پیغمبر شما فقط یک دختر در میانتان به یادگار نهاد و این دختر بمرد و دفن شد، در حالی که شما در وفات او حاضر نبودید و بر او نماز نگزاردید و [صفحه ۱۰۹] قبرش را نشناختید. برخی از صاحب اختیاران گفتند: زنان مسلمان را بیاورید تا این قبرها را نبش کنند تا ما جنازه فاطمه را بیابیم و بر او نماز بگزاریم و مزارش را زیارت کنیم. این خبر به گوش امیرمؤمنان (ع) رسید. آن حضرت خشمگین و در حالی که چشمانش سرخ شده و رگهای گردنش برجسته گشته بود با قبای زرد خود که در هر مشکلی آن را می‌پوشید و با تکیه بر شمشیرش ذوالفقار، بیرون آمد تا به بقیع رسید. شخصی به سوی مردم رفت و به آنان گفت: این علی بن ابی‌طالب است که چنان که می‌بینید می‌آید او به خدا قسم می‌خورد که اگر کسی یک سنگ از این قبرها بردارد همه را از دم تیغ می‌گذرانند. برخی آن حضرت را سر راه دیدند و مالک به او گفت: ای ابوالحسن به خدا سوگند هر آینه ما قبر فاطمه را می‌شکافیم و بر او نماز می‌گزاریم. پس علی (ع) به دست خود جلو جامه‌ی او را گرفت و او را از جای بلند کرد و محکم بر زمینش کوبید و گفت: از ترس آن که مبادا مردم به ارتداد گرفتار آیند از حق خود گذشتم اما در مورد قبر فاطمه به خدایی که جان علی در ید قدرت اوست، اگر تو و یا یکی از همراهانت اندکی آهنگ آن کنند، همانا زمین را از خونتان سیراب می‌کنم. پس اگر دوست داری متعرض قبر شو. در این هنگام یکی دیگر جلو آمد و به آن حضرت گفت: «ای ابوالحسن به حق رسول خدا و به حق کسی که بر فراز عرش است دست از او بردار که ما از انجام کاری که تو را ناخوشایند باشد، باز خواهیم ایستاد. علی (ع) دست از او برداشت و مردم پراکنده شدند و دیگر از نبش قبر فاطمه منصرف گشتند». [صفحه ۱۱۳]

کلمات حکمت آمیزی که از فاطمه بر جای مانده است

اشاره

ابن شهر آشوب در مناقب از حسن بصری نقل می‌کند که: «پیامبر (ص) از فاطمه پرسید چه چیزی برای زن بهتر است؟ فاطمه پاسخ داد: این که او مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند. پس پیامبر او را در آغوش خود گرفت و مورد الطاف عمیم خویش قرار داد و کلمات محبت آمیزی خطاب به زهرای اطهر (ع) ابراز داشت.» ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیا به سند خود از انس نقل کرده است که گفت: «رسول خدا (ص) از ما پرسید: برای زنان چه چیزی بهتر است؟ ما ندانستیم چه بگوییم. علی (ع) به نزد فاطمه رفت و او را از پرسش پیامبر با خبر کرد. فاطمه به علی گفت: چرا پاسخ ندادی که برای زنان بهتر آن است که مردان ایشان را نبینند و ایشان هم مردان را نبینند. پس علی (ع) به سوی پیامبر (ص) بازگشت و پاسخ فاطمه را باز گفت، پیغمبر گفت: این مطلب را چه کسی به تو آموخت؟ گفت: فاطمه. پیغمبر فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است.» ابونعیم همچنین گوید: «سعید بن مسیب از علی (ع)، همانند این روایت را نقل کرده است. سپس وی به سند خود از سعید بن مسیب از علی (ع) نقل کرده که به فاطمه گفت: چه چیزی برای

زنان بهتر است؟ فاطمه پاسخ داد: این که مردان نبینندشان و آنان هم مردان را نبینند. [صفحه ۱۱۴] علی (ع) پاسخ فاطمه را برای پیغمبر (ص) نقل کرد و آن حضرت فرمود: «به راستی فاطمه پاره‌ی تن من است».

دعاهایی که از فاطمه نقل شده است

دعایی که در مهج الدعوات از آن حضرت نقل شده است: «اللهم قن عني بما رزقتني و استرني و عافني ابدا ما ابقيتني و اغفر لي و ارحمني اذا توفيتني. اللهم لا تغني في طلب ما لم تقدر لي و ما قدرته علي فاجعله ليسرا سهلا. اللهم كاف عني والدي و كل من له نعمه علي خير مكافاتك. اللهم فرغني لما خلقتني له و لا- تشغلي بما تكفلت لي به و لا- تعذبني و انا استغفرك و لا تحرمني و انا اسألك اللهم ذلل نفسي في نفسي و عظم شأنك في نفسي و الهمني طاعتك و العمل بما يرضيك و التجنب لما يسخطك يا ارحم الراحمين.»

دعایی که پیغمبر به او آموخت

این دعا در مهج الدعوات روایت شده است: «اللهم ربنا و رب كل شئ يا منزل التوراه و الانجيل و الفرقان يا فلق الحب و النوى اعوذ بك من شر كل دابة انت آخذ بناصيتها انت الاول فليس قبلك شئ و انت الآخر فليس بعدك شئ و انت الظاهر فليس فوقك شئ و انت الباطن فليس دونك شئ صل على محمد و على اهل بيته و عليهم السلام و اقض عني الدين و اغني من الفقر و يسر لي كل امر يا ارحم الراحمين.»

اشعاری که از حضرت فاطمه نقل شده است

از جمله‌ی این اشعار، آن است که در سیره‌ی امام حسن (ع)، متذکر خواهیم شد که به هنگام تکان دادن حسنین (ع) می‌خوانده است. از دیگر اشعار آن حضرت، ابیاتی است که در رثای پدر بزرگوارش (ص) سروده است. وی پس از آنکه مقداری از خاک قبر شریف را به دست گرفت و آن را بر روی چشمانش گذارد شروع به خواندن این ابیات کرد: «ماذا علی من شم تربت احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا [۴۵]. صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا» [۴۶]. این ابیات را بیش از یکی از راویان نقل کرده‌اند. از دیگر اشعار آن حضرت (س) ابیاتی است که در مرثیه‌ی پدرش سروده است، چنان که در مناقب ابن شهر آشوب آمده و دو بیت فوق نیز در [صفحه ۱۱۵] آنها ذکر شده است: «قل للمغیب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام عدن لیالیا» [۴۷]. قد کنت ذات حمی بظل محمد لا اختشی ضیما و کان جمالیا [۴۸]. فالیوم اخشع للذلیل و اتقی ضیمی و اذفع ظالمی بردائیا [۴۹]. فاذا بکت قمریة فی لیلها شجنا علی غصن بکیت صباحیا [۵۰]. فلاجعلن الحزن بعدک مؤنسی و لاجعلن الدمع فیک و شاحیا [۵۱]. ماذا علی من شم تربت احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا [۵۲]. احمد بن زینی دحلان در کتاب السیره النبویة این اشعار را از فاطمه (س) در رثای پدر بزرگوارش (ص) نقل کرده است: اغبر آفاق السماء و کورت شمس النهار و اظلم العصران [۵۳]. و الارض من بعد النبی کثیبة أسفا علیه و کثیرة الرجفان [۵۴]. فلیبکه شرق البلاد و غربها و لیبکه مصر و کل یمان [۵۵]. در خاتمه‌ی این «وجیزه» که تنها گوشه‌ای از زندگی سراسر نور و حماسه‌ی زهرای اطهر را می‌نمایاند، من نیز به آرزوی وصول به شفاعت آن حضرت پاره‌ای از اشعاری را که دیگران در رثای دخت عزیز پیامبر (ص) سروده‌اند، به ترتیب ذیل و به نقل از کتاب ارزشمند زندگانی فاطمه زهرا (س) می‌آورم. [۵۶].

[۱] خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب، از تیره‌ای معروف و از محترمان قریش است. خویلد در دوره‌ی جاهلیت مهتر طائفه‌ی خود بود. در جنگ فجار (این جنگ را از آن رو فجار گویند که در ماههای حرام رخ داده. و گفته‌اند از آن جهت بدین نام خوانده شد که بعضی محرمات را در آن جنگ حلال شمردند. رجوع شود به سیره‌ی ابن هشام ص ۲۰۱، ج ۱. و رجوع به مجمع الامثال میدانی، فصل ایام العرب و نیز رجوع به اقرب الموارد شود.) دوم، در روزی که به نام شمطه معروف است، و در آن روز قریش آماده‌ی جنگ با کنانه شد، ریاست طائفه‌ی اسد را داشت. (ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۹۳. و رجوع به انساب الاشراف بلاذری، ص ۱۰۲، چاپ دارالمعارف شود. لیکن ابن سعد در داستان روز زناشویی پیغمبر (ص) با خدیجه چنین نویسد: «اینکه نوشته‌اند خدیجه پدر خود را با نوشتادن نوشابه از حالت طبیعی در آورد، درست نیست و اسنادی است به غلط. آنچه از اهل علم به ما رسیده است و سندی درست به حساب می‌آید، این است که خویلد پیش از جنگ فجار مرده است. (طبقات، ص ۵۸، ج ۱، بخش یک) اما میدانی یوم شمطه را روز جنگ بین بنی‌هاشم و بنی‌عبدشمس معنی کرده است (مجمع الامثال) با توجه بدین که در جنگ فجار یکسو قریش و سوی دیگر کنانه بود تفسیر میدانی از دقت خالی است. داستان مست بودن خویلد در روز عقد خدیجه و راضی شدن وی بدین زناشویی که در بعضی مأخذ دیده می‌شود نیز بر اساسی نیست و چنانکه در بیشتر روایات اهل سنت و جماعت و در مأخذ شیعی می‌بینیم، این خواستگاری با حضور عمرو بن اسد عموی خدیجه و ورقه بن نوفل است و ظاهراً خویلد در این تاریخ زنده نبوده است.) نوشته‌اند هنگامی که تبع می‌خواست حجرالاسود را به یمن ببرد، خویلد با او به نزاع برخاست (عقاد: فاطمة الزهراء ص ۱۰. عقاد سند خود را نوشته است. تبع لقب عام پادشاهان یمن است. اگر این داستان درست باشد این شخص، تبع الاصغر، حسان بوده است. لیکن مورخان، حادثه‌های دوران چند تبع را با یکدیگر در آمیخته‌اند (رجوع به تاریخ یعقوبی، حبیب السیر، مجمل التواریخ و القصص و تاریخ گزیده شود). اما تا آنجا که نگارنده جست و جو کرد، این تبع بر اثر خوابی که دیده بود خانه‌ی کعبه را حرمت نهاد، و آن را پرده پوشاند. گویند او نخستین کسی است که خانه‌ی کعبه را پرده پوشانید. گویا این داستان که در سیره‌ی ابن هشام به نقل از محمد بن اسحاق آمده است، و یاقوت نیز بخشی از آن را ذیل کلمه کعبه آورده است. (رک: سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۶۴۳) پایه‌ای نداشته باشد و الله العالم.) این ایستادگی نشان دهنده‌ی موقعیت ممتاز او در آن عصر است. پسرعموی خدیجه «ورقه بن نوفل» از کاهنان عرب بوده است و چنان که نوشته‌اند از کتابهای ادیان پیشین اطلاع داشت. چون رسول اکرم (ص) به هنگام نزول نخستین دسته‌های وحی مضطرب گردید، خدیجه او را نزد ورقه برد. ورقه پس از آنکه از او پرسشهایی کرد به خدیجه مژده داد که او پیغمبر این امت خواهد بود (بلاذری، انساب الاشراف ص ۱۰۶ و مصادر دیگر). خدیجه پیش از ظهور اسلام از زنان برجسته‌ی قریش به شمار می‌رفته است تا آنجا که او را طاهره و سیده‌ی زنان قریش می‌خواندند. پیش از آنکه به عقد رسول اکرم درآید نخست زن ابوهاله هند بن نباش بن زراره (همین کتاب ص ۳۹۰). و پس از آن زن عتیق بن عائذ از بنی مخزوم گردید (ابن سعد. طبقات ج ۸، ص ۸. بعضی مصادر ازدواج او را با عتیق پیش از ابوهاله نوشته‌اند. (مقاتل الطالبین ص ۴۸. کشف الغمه ج ۱، ص ۵۱۱). در مقابل این شهرت ابن شهر آشوب در مناقب و سید مرتضی در شافی گویند: «خدیجه به هنگام زناشویی با پیغمبر دختر بوده است. و آنکه به ابوهاله شوهر کرده خواهر اوست. ابن شهر آشوب یکی از چند مأخذ خود را کتاب احمد بلاذری معرفی کرده است (مناقب ج ۱، ص ۱۵۹) ابن احمد بلاذری قاعدتا باید احمد بن یحیی مؤلف انساب الاشراف باشد، اگر چنین است وی از گفته‌ی امام حسن (ع) نویسد: «از دایی خود هند بن ابی‌هاله پرسیدم (و در تفسیر آن گوید، چون خدیجه دختر خویلد نخست زن ابوهاله اسدی بود) (انساب الاشراف ص ۳۹۰) و باز در ص ۴۰۶ کتاب چنین آمده است: خدیجه پیش از آنکه زن پیغمبر شود زن ابوهاله هند بن نباش بوده.) وی از ابوهاله صاحب دو پسر و از عتیق صاحب دختری گردید. (مترجم). [۲] ابن سعد در طبقات (طبقات، ج ۸، ص ۱۱). و طبری در تاریخ (ج ۱۳، ص ۲۴۳۴ و نیز نگاه به ج ۴، ص ۱۸۶۹ شود.) و بلاذری در انساب الاشراف (ص ۴۰۲). و ابن اثیر در کامل (ج ۲، ص ۳۴۱). و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین (ص ۴۸). و محمد بن اسحاق (به نقل مجلسی در

بحار، ص ۲۱۴). و ابن عبدالبر در استیعاب (ص ۷۵۰). و جمعی دیگر تاریخ نخست را پذیرفته‌اند و عموماً نوشته‌اند: آن سالی بود که قریش خانه‌ی کعبه را می‌ساختند. بلاذری چنین روایت کند: «روزی عباس بن عبدالمطلب نزد علی رفت، علی (ع) و فاطمه در گفت و گو بودند که کدام یک از دیگری به سال بزرگ‌تر است. عباس گفت تو علی! سالیانی چند پیش از ساختن کعبه متولد شدی. اما دخترم (زهره) سالی به دنیا آمد که قریش خانه‌ی کعبه را می‌ساختند.» (انساب الاشراف، ص ۴۰۳). و نیز طبری و دیگران تصریح کرده‌اند که سن زهره (س) به هنگام وفات در حدود بیست و نه سال بوده (ج ۴، ص ۱۸۶۹). لیکن یعقوبی که در بیشتر روایتهای خود متفرد است سن زهره (س) را به هنگام مرگ بیست و سه سال نوشته است (ص ۹۵، ج ۲). و بنا بر نوشته‌ی وی تولد فاطمه (س) سال بعثت پیغمبر بوده است. در مقابل این شهرت دانشمندان و محدثان شیعه چون کلینی در کافی (اصول کافی، ص ۴۵۸، ج ۱). و ابن شهر آشوب در مناقب (ج ۳، ص ۳۵۷). و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه (ج ۱، ص ۴۴۹). و مجلسی در بحار از دلایل الامامه و کتب دیگر (ج ۴۳، ص ۷ به بعد)، نوشته‌اند که زهره (س) پنج سال پس از آنکه محمد (ص) به پیغمبری مبعوث گردید متولد شده است. تنها نوشته‌ی شیخ طوسی در مصباح المجتهد (ص ۵۶۱). با این شهرت مخالف است. چه او سن فاطمه (س) را هنگام ازدواج با امیرالمؤمنین سیزده سال نوشته است. و اگر ازدواج او را پنج ماه پس از هجرت بدانیم تولد وی سال اول بعثت خواهد بود. و این رأی با آن چه یعقوبی نوشته مطابقت دارد. با چنین اختلاف در نقل روایات، پذیرفتن سندی و رها کردن سند دیگر، بسیار دشوار می‌نماید. اینجاست که چنان که در مقدمه اشارت شد، باید قرینه‌های خارجی را نیز از نظر دور نداشت، شاید بتوان با استفاده از آن قرینه‌ها کفه‌ی اختیار یکی از دو دسته را سنگین‌تر کرد و در نتیجه آن را مرجح دانست. (زندگانی فاطمه زهرا/ سید جعفر شهیدی/ ص ۲۶-۲۷) (مترجم). [۳] نویسندگان سیره و محدثان اسلامی برای دختر پیغمبر لقبهایی چند نوشته‌اند: زهرا، صدیقه، طاهره، راضیه، مرضیه، مبارکه، بتول و لقبهای دیگر. از این جمله لقب زهرا از شهرت بیشتری برخوردار است، و گاه با نام او همراه می‌آید (فاطمه‌ی زهرا) و یا به صورت ترکیب عربی (فاطمه‌الزهراء). زهرا که در تداول بیشتر به جای نام او بکار می‌رود در لغت، درخشنده، روشن و مرادفهایی از این گونه معنی می‌دهد. و این لقب از هر جهت برازنده‌ی این بانوست. او چهره‌ی درخشان زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه‌ی روشن پرهیزکاری و خدایپرستی است. این درخشنده‌گی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد؛ از آن روز که وظیفه‌ی خود را تعهد کرد تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشد. محدثان ذیل بعض این لقبها و سبب آن روایتهایی نوشته‌اند. بازنوشتن آن گفته‌ها موجب درازی گفتار خواهد شد. آنچه از مجموع این روایتها دانسته می‌شود، بزرگی قدر و شخصیت برجسته‌ی دختر پیغمبر در دیده‌ی پدر و شوهر و مقام ارجمند او در اسلام و میان مسلمانان است. این حقیقتی است که پیروان همه‌ی مذاهب اسلامی بدان اعتراف دارند. برای همین است که در عموم کتابهای شیعه و گاه در کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت کتابی جداگانه در فضیلت دختر پیغمبر دیده می‌شود و یا فصلی را برای روایتهایی که درباره‌ی اوست گشوده‌اند. نام او فاطمه است. فاطمه وصفی است از مصدر فطم. و فطم در لغت عرب به معنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمده است. این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد، به معنی بریده و جدا شده است. فاطمه از چه چیز جدا شده است؟ در کتابهای شیعه و سنی روایتی می‌بینیم که پیغمبر فرمود او را فاطمه نامیدند، چون خود و شیعیان او از آتش دوزخ بریده‌اند (بحار، ص ۱۸، ج ۴۳، از امالی شیخ طوسی. نسائی، حافظ ابوالقاسم دمشقی و جمعی دیگر این حدیث را ضبط کرده‌اند (الصواعق المحرقة، ص ۱۶۰). مجلسی از عیون اخبار الرضا و او به اسناد خویش از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) و آنان از مأمون و او از هارون و او از مهدی و او به سند خویش از ابن عباس روایت کنند که: وی از معاویه پرسید می‌دانی چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ گفت نه! ابن عباس گفت چون او و شیعیان او به دوزخ نمی‌روند (بحار، ص ۱۲، ج ۴۳). فتال نیشابوری ضمن حدیثی از امام صادق آورده است که چون از بدیها بریده شد او را فاطمه نامیده‌اند (روضه‌الواعظین، ص ۱۴۸). بدین مضمون روایتهای دیگر هم آمده است آن چنان که برای صیغه‌ی وصفی نیز معنای دیگر جز آنچه

نوشتیم ضبط کرده‌اند. (بحار، ص ۱۲). پیش از ظهور اسلام دو سه تن از زنان بدین نام موسوم بوده‌اند که در اسلام به فواطم مشهورند، مانند فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر عتبه بن ربیع و نیز فاطمه دختر عمرو بن عائذ. (یعقوبی، ج ۲، ص ۸). (همان/ ص ۳۴/ ۳۳) (مترجم). [۴] در جلد دهم بحار از حضرت باقر (ع) نقل است: «هنگامی که فاطمه زهرا (س) پا به جهان نهاد خدای تعالی فرشته‌ای را امر فرمود که این نام را (فاطمه) بر زبان رسول مکرم (ص) جاری کند، سپس پروردگار جهانیان فرمود من شیر را به وسیله‌ی علم در وجود تو قطع کردم، و تو را از ناپاکی بازداشتم. آنگاه حضرت باقر (ع) فرمودند والله خدای تبارک و تعالی این بانو را از علم مملو ساخت و از ناپاکی‌های زنان در میثاق، منع کرد و بازداشت.» (فاطمه الزهراء، از ولادت تا شهادت/ سید محمد کاظم قزوینی/ ص ۶۴) گفته شده این اسم را به خاطر بسیار راستگو بودن و مقام والا و اینکه در مورد تمام کارهای خود راست می‌گفته به وی داده‌اند. مفضل بن عمر گفت از امام صادق (ع) سوال کردم: «چه کسی فاطمه را غسل داد؟ فرمودند: امیرالمؤمنین. گویی که این مطلب بر من سنگین آمد، فرمودند: مثل اینکه این مطلب بر تو گران آمد؟ عرض کردم آری فدایت شوم. فرمودند: قبول این مطلب بر تو دشوار نیاید، زیرا که جدهام فاطمه‌ی زهرا صدیقه بود و کسی جز صدیق را نرسد که صدیقه را غسل دهد آیا نمی‌دانستی که مریم را جز عیسی هیچ کسی غسل نداد.» (همان/ ص ۶۴) (مترجم). [۵] شجنه: پاره‌ای از هر چیز. (مؤلف) [۶] در جلد دهم بحار از ابن عباس از رسول خدا نقل شده که فرمودند:... و اما دخترم فاطمه، آری وی سیده‌ی زنان عالم است، وی پاره تن و نور چشم و میوه‌ی دل و روح من است، او حوریه‌ای است به صورت انسان، آن هنگام که در محراب عبادت در برابر خدا می‌ایستد نور وی برای ملائکه و فرشتگان آسمان می‌درخشد، همانگونه که نور ستارگان برای اهل زمین درخشندگی دارد. و نیز صدوق در امالی می‌نویسد: که پیغمبر چون از سفری بازمی‌گشت، نخست به دیدار فاطمه می‌رفت و مدتی دراز نزد او می‌نشست. در یکی از سفرهای پیغمبر، زهرا دستبندی از نقره و گردنبند و گوشواری برای خود فراهم آورده و پرده‌ای به در خانه آویخته بود. پدرش به عادت همیشگی به خانه‌ی وی رفت و پس از توفقی کوتاه، ناخرسندانه بیرون آمد و روی به مسجد نهاد. طولی نکشید که فرستاده‌ی فاطمه با دستبند و گوشواره‌ها و پرده نزد پیغمبر آمد و گفت دخترت می‌گوید این زیورها را بفروش و در راه خدا صرف کن. پیغمبر گفت: پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد. دنیا برای محمد و آل محمد نیست. (بحار، ج ۴۳، ص ۲۰ و نگاه کنید به مناقب، ج ۲، ص ۴۷۱ و رجوع کنید به مسند احمد حدیث ۴۷۲۷). پدرش چون چنین صفات عالی انسانی را در او می‌دید و تربیت اسلامی را در کردار و رفتار او مشاهده می‌کرد خوشحال می‌شد. او را می‌ستود و درباره‌ی او دعای خیر می‌گفت و برای اینکه منزلت و رتبت او را به مسلمانان نشان دهد می‌گفت: «فاطمه پاره‌ی تن من است کسی که او را بیازارد مرا آزرده است.» (بحار، ص ۸۱ و بلاذری، ص ۴۰۳ و صحیح بخاری باب فضائل اصحاب النبی، ج ۵، ص ۲۶ و مآخذ دیگر). و گاه شدت محبت خود را به او با برخاستن و بوسه بر سر و دست او زدن نشان می‌داد (مناقب، ج ۳، ص ۳۳۳ و مآخذ دیگر). چون از سفری برمی‌گشت نخست دو رکعت نماز در مسجد می‌خواند، و به دیدن فاطمه می‌رفت سپس از زنان خود دیدن می‌کرد (الاستیعاب، ص ۷۵۰). اما برای آنکه دیگران بدانند سرچشمه‌ی این محبت تنها عطف پدری نیست، و او فاطمه را به خاطر دارا بودن صفاتی که از زنی والا مقام چون او انتظار می‌رود دوست می‌دارد، آنجا که باید، وی را به وظیفه‌ی سنگینی که بر عهده دارد متوجه می‌ساخت و پاداش او را به لطف پروردگار و رسیدن به نعمتهای آن جهان حواله می‌فرمود. روزی به دیدن او آمد چون دخترش را دید با یک دست دستاس می‌کند و با دست دیگر فرزندش را شیر می‌دهد، گفت دخترم تلخی دنیا را بچش تا در آخرت شیرین کام باشی. زهرا در پاسخ می‌گفت: - خدا را بر نعمتهای او سپاس می‌گویم. و پدرش می‌گوید خدا به من وعده داده است که مرا چندان عطا بخشد که خوشنود شوم. (تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵). پدرش انجام کارهای درون خانه را به عهده‌ی او گذاشت و کارهای بیرون از خانه را به عهده‌ی شوهرش، و زهرا می‌گفت خدا می‌داند از اینکه پدرم مرا شریک مردان ساخت شادمان شدم. (زندگانی فاطمه زهرا/ ص ۸۷، ۸۶) (مترجم). [۷] بضعة. [۸] قبیله‌هایی که پس از شکست احد از پیغمبر جدا شده

بودند، چون مقاومت مسلمانان و پیروزیهای بعدی آنان را دیدند، دوباره از مکه بریدند و رو به مدینه آوردند و یا لااقل نسبت به مکه حالت بی‌طرفی گرفتند. غنیمتهای جنگی مختصر گشایشی در کارها پدید آورد. اما خانهای دختر پیغمبر همچنان تهی و بی‌پیرایه بود. علی و زهرا زهد، قناعت، ایثار و حتی گرسنگی را شعار خود کرده بودند. ابن‌شهر آشوب می‌نویسد: روزی علی فاطمه را گفت خوردنی چیزی داری؟ - نه به خدا سوگند دو روز است که خود و فرزندانم حسن و حسین گرسنه‌ایم! - چرا به من نگفتی؟ - از خدا شرم کردم چیزی از تو بخواهم که توانایی آماده کردن آن را نداشته باشی. علی از خانه بیرون می‌رود. دیناری وام می‌گیرد. روزی گرم بود. آفتاب سوزان همه جا را گرفته در آن هوای گرم مقدار پسر اسود را با حالتی آشفته می‌بیند. - مقدار چه شده است؟ چرا در این هوای گرم بیرون از خانه ایستاده‌ای؟ - مرا از پاسخ دادن معذور بدار! - نمی‌شود باید مرا خبر دهی! - حال که چنین است، بدان که گرسنگی مرا از خانه بیرون کشانده است. دیگر نمی‌توانستم گریه‌ی فرزندانم را تحمل کنم. - به خدا من نیز برای همین از خانه بیرون آمدم. این دینار را وام گرفته‌ام. اما تو را بر خود مقدم می‌شمارم. آن پول را به مقدار می‌دهد. در این مساوات دختر پیغمبر هم سهیم بود. بلکه گاه سهم بیشتری را به عهده می‌گرفت. یک روز و دو روز و یا سه روز خود و فرزندان او گرسنه به سر می‌بردند. فاطمه شوهر را آگاه نمی‌کرد، چون علی مطلع می‌شد می‌پرسید چرا به من نگفتی بچه‌ها گرسنه هستند؟ - پدرم فرموده است، چیزی از علی میخواه مگر آنکه او خود برای تو آماده کند. (بحار، ج ۴۳، ص ۳۱ از تفسیر عیاشی). در روایت ابن‌شهر آشوب است که گفت: از خدا حیا می‌کنم چیزی از تو بخواهم که بر فراهم آوردن آن توانایی نداشته باشی. (مناقب، ج ۱، ص ۴۶۹). ابونعیم اصفهانی که از علمای سنت و جماعت است و در چهارصد و سی هجری در گذشته و کتابی در وصف گزیدگان خدا به نام حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء در چند مجلد نوشته فصلی را به فاطمه (س) اختصاص داده است. در ضمن این فصل به اسناد خود از عمران بن حصین چنین می‌نویسد. روزی پیغمبر به من گفت: - با من به دیدن فاطمه نمی‌آیی؟ - چرا، و با هم به خانهای فاطمه رفتیم. پیغمبر رخصت خواست و دخترش اجازت داد. - با کسی که همراه من است داخل شوم؟ - پدر به خدا جز عبایی ندارم. - دخترم خودت را با آن عبا چنین و چنان بپوش (دستور پوشیدن داد). - سر بند ندارم! پیغمبر چادر کهنه‌ای را که بر دوش داشت پیش او افکند و گفت: - با این چادر سرت را بپوش. - با هم به درون حجره رفتیم. - دخترم چطور می‌درد؟ - درد می‌کشم به علاوه گرسنه هم هستم. - راضی نیستی که سیده‌ی زنان جهان باشی؟ - پدر مریم دختر عمران؟ مگر او سیده‌ی زنان نیست؟ - او سیده‌ی زنان عصر خود بود، تو سیده‌ی همه زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. (حلیه‌الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲ و رجوع به بحار، ج ۴۳، ص ۳۷ و مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۳ و الاستیعاب ص ۷۵ شود). این عمران که پیغمبر را تا خانه زهرا (س) همراهی کرده و شاهد این ماجرا بوده، از تیره‌ی خزاعه و از کسانی است که پس از جنگ خیبر مسلمان شد. (رجوع شود به الاصابه، ج ۵، ص ۲۶ و الاعلام زرکلی، ج ۵، ص ۲۳۲). از روایت وی نکته‌ی بسیار مهمی دانسته می‌شود، و آن اینکه در این ملاقات که احتمالاً پس از فتح مکه و یا اندکی پیش از آن است، و وضع اقتصادی مسلمانان تا حدی بهتر از پیش شده بود، باز خانواده‌ی پیغمبر در سختی به سر می‌برده‌اند، تا آنجا که دختر او برای پوشیدن خود جز عبایی ندارد و با پارچه‌ای که پدرش به او می‌دهد، سر خود را می‌پوشاند. ابونعیم در آغاز فصلی که برای ترجمه‌ی دختر پیغمبر (ص) گشوده است، زهرا (س) را چنین می‌شناساند: «زشتی و آفتهای این جهان را دید و خود را از دنیا و آنچه در آن است برید.» (حلیه‌الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۳۹). روزی سلمان به خانهای دختر پیغمبر می‌رود. فاطمه (س) چادری بر سر دارد که از چند جا پینه خورده است. سلمان به تعجب در آن چادر می‌نگرد و اندوهگین می‌شود. چرا باید چنین باشد؟ مگر او دختر پیشوای عرب و زن پسر عموی رهبر مسلمانان نیست؟ سلمان حق دارد نزد خود چنین بیندیشد. او زندگانی اشراف‌زاده‌های ایران و شکوه و جلال چشمگیر آنان را دیده است. چون فاطمه (س) به دیدن پدر می‌رود می‌گوید: - پدر! سلمان از چادر وصله خورده‌ی من تعجب کرد. به خدا پنج سال است من در خانهای علی به سر می‌برم تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علف می‌خورانیم و شب روی آن می‌خوابیم.

(بحار، ج ۸۸). او نه تنها در پوشاک و خوراک به حداقل قناعت می‌کرد و بر خود سخت می‌گرفت، کارهای خانه را نیز به عهده دیگری نمی‌گذاشت. از کشیدن آب، تا روفتن خانه، دستاس کردن ذرت یا گندم، نگاهداری کودک، همه را خود به عهده می‌گرفت. گاه با یکدست دستاس می‌کرد و با دست دیگری طفلش را می‌خواباند. ابن سعد به سند خود از علی (ع) روایت می‌کند: «روزی که زهرا را به زنی گرفتم فرش ما پوست گوسفندی بود که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز شتر آبکش خود را بر آن علف می‌خورانیم و جز این شتر خدمتگزاری نداشتیم (طبقات، ج ۸، ص ۱۴)». با این همه خویشتن‌داری و زهد، روزی پیغمبر به خانه‌ی او می‌رود گردنبندی را که علی از سهم خود (فیء) خریده بود در گردن او می‌بیند می‌گوید: دخترم فریفته شدی که مردم می‌گویند دختر محمد هستی! و لباس جباران بپوشی. فاطمه گردن‌بند را فروخت و با بهای آن بنده‌ای را آزاد کرد. (بحار، ج ۴۳، ص ۲۷). (همان/ ص ۸۴، ۸۱) (مترجم). [۹] احزاب/ ۳۳: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. [۱۰] خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خویش جلد دهم به اسناد خود از ابی سعید خدری از رسول اکرم (ص) ذیل آیه‌ی: «انما یرید الله لیذهب...» گوید: پیامبر اکرم علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع فرموده و عبا را بر آنان پوشانید و فرمود اینان اهل بیت منند. پروردگارا پلیدی را از آنان ببر و پاکشان گردان و ام سلمه دم در به وی عرض کرد: یا رسول الله آیا من از آنان نیستم؟ فرمودند: تو بر خیر هستی (جزء آنان و داخل در آنان نیستی). (مترجم). [۱۱] آل عمران/ ۶۱؛ ندع ابنائنا و ابنائکم و نساائنا و نساائکم و انفسنا و انفسکم... [۱۲] کربه: شاخه‌ی پهن و درشتی بوده که برای نوشتن مورد استفاده قرار می‌گرفته است. (مترجم) [۱۳] مسلم است که فاطمه (س) خواهان بسیاری داشته است. در این باره نیازی به ذکر روایات نداریم. پدرش پیش از آنکه به پیغمبری رسد در دیده‌ی همشهریان مقامی ارجمند داشت. دو خواهر فاطمه (س) پیش از ظهور اسلام زن دو مرد سرشناس از خاندان هاشم، عبدالعزی بن عبدالمطلب (ابولهب) شدند، و نزد شوهران گرامی بودند. اگر سوره‌ی تبت در نکوهش پدر شوهر آنان نازل نمی‌شد، و اگر آن مرد لجوج و یا زن او با سرسختی تمام از فرزندانشان نمی‌خواستند زنان خود را رها کنند، آنان از این پیوند خشنود و شادمان بودند. لیکن به اصرار ابولهب بین آنان جدایی صورت گرفت. این زنان پس از آنکه از همسران خود جدا شدند و اسلام آوردند، یکی پس از دیگری به عثمان بن عفان مرد مالدار و ارجمند قریش شوهر کردند. زینب خواهر دیگر او زن پسر خاله‌ی خود ابوالعاص بن ربیع بود (انساب الاشراف، ص ۳۹۷). چون محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد، و خدیجه و دخترانش بدو گرویدند، ابوالعاص بر دین قریش باقی ماند. بزرگان طائفه‌ی وی از او خواستند زن خود را طلاق گوید و آنان هر دختری را که دوست می‌دارد به زنی بدو دهند. ابوالعاص نپذیرفت و گفت او بهترین همسر است. ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد، و پیغمبر دستور آزادی او را داد، بدان شرط که زینب را به مدینه بفرستد. این چند تن همگی مردانی به نام بودند، و نزد کسان خود و دیگران حرمت داشتند. اکنون که محمد (ص) به پیغمبری رسیده و یثرب در اطاعت اوست و مکه از او در حالت بیم و احتیاط به سر می‌برد، طبیعی است که کسانی با موقعیت بهتر آمده‌ی خواستگاری فاطمه (س) باشند. و اگر زینب و ام کلثوم و رقیه پیش از اسلام به شوی رفتند، تربیت زهرا (س) چنان که نوشتیم، در خانه‌ی وحی و مرکز نزول قرآن بود. چنان که در صفحات این کتاب خواهید دید و سند آن مأخذ دست اول تاریخ اسلام است، عمر و ابوبکر هر یک خواهان فاطمه بودند، لیکن چون خواست خود را با پیغمبر در میان نهادند وی گفت منتظر قضاء الهی هستم (ابن سعد طبقات، ج ۸، ص ۱۱). نسائی که از محدثان بزرگ اهل سنت است در سنن گوید: پیغمبر (ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است، و چون علی (ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت.» (سنن، ج ۶، ص ۶۲). فاطمه الزهراء، ج ۲، ص ۲۵). اما نسائی این حدیث را ذیل بابی که به عنوان «برابری سن زن و مرد» نوشته آورده است. باری از میان خواستگاران نام این دو تن را از آن جهت نوشته‌اند که از لحاظ شخصیت سرشناس‌تر از دیگران‌اند، نه آنکه خواستگاران دختر پیغمبر تنها این دو مرد سالخورده بودند. چنانکه نوشتیم و آن چنان که کتابهای محدثان و مورخان طبقه اول و سندهای اصلی شیعه و سنی به صراحت تمام نوشته‌اند، و آن چنان که قرینه‌های خارجی نوشته‌ی این مورخان را تأیید می‌کند، دختر پیغمبر خواستگاران

داشت، لیکن پدرش از میان همه، پسر عموی خود علی بن ابی طالب را برای شوهری او برگزید. و به دخترش گفت ترا به کسی به زنی می‌دهم که از همه نیکوخوی‌تر و در مسلمانی پیش قدم‌تر است. (الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۸۲. الغدیر، ج ۳، ص ۲۰ و رجوع کنید به فصل «گزیده‌ای از شعرای عربی».) ابن سعد می‌نویسد: «چون ابوبکر و عمر از پیغمبر پاسخ موافق نشنیدند، علی را گفتند تو به خواستگاری او برو! و می‌نویسد: تنی چند از انصار علی را گفتند: فاطمه را خواستگاری کن! وی به خانه پیغمبر رفت و نزد او نشست، پیغمبر پرسید: - پسر ابوطالب برای چه آمده است؟ - برای خواستگاری فاطمه! مرحبا و اهلا! و جز این جمله چیزی نفرمود. چون علی نزد آن چند تن آمد پرسیدند: - چه شد؟ - در پاسخ من گفت، مرحبا و اهلا. - همین جمله بس است. به تو اهل و رحب بخشید (الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲. و نگاه کنید به الصواعق المحرقة، ص ۱۶۲. و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود.) گویا این اختصاص که نصیب علی (ع) گردید و امتیاز قبول که در خواستگاری فاطمه یافت، بر تنی چند گران افتاده است.» مجلسی به نقل از عیون اخبار الرضا چنین نوشته است: «پیغمبر (ص) علی (ع) را گفت مردانی از من رنجیدند که چرا دخترم را به آنان ندادم. من در پاسخ آنان گفتم. این کار به اراده‌ی خدا بوده است. کسی جز علی شایستگی همسری فاطمه را نداشت.» (بحار، ص ۹۲. و رجوع کنید به فصل «گزیده‌ای از شعرای عربی».) بعض روایتها در خواستگاری دختر پیغمبر (ص)، ام‌سلمه را نیز دخالت داده‌اند. علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه به نقل از مناقب خوارزمی ضمن داستانی طولانی می‌گوید: «ابوبکر و عمر چون در خواستگاری فاطمه (س) پاسخ موافق نشنیدند، نزد علی رفتند و گفتند: - چرا به خواستگاری فاطمه (س) نمی‌روی. - تنگدستی مانع چنین درخواستی از پیغمبر است. ابوبکر گفت: - یا ابوالحسن دنیا و آنچه در آن است نزد خدا و رسول ارزش ندارد. پس از این گفت و گو، علی شتر آبکش خود را به خانه برد و نعلین پوشید و نزد پیغمبر رفت. در این وقت پیغمبر در خانه‌ی ام‌سلمه دختر ابی‌امیه مخزومی بود. علی در کوفت. ام‌سلمه گفت کیست؟ پیغمبر گفت: ام‌سلمه برخیز و در را باز کن و بگو در آید. این مردی است که خدا و رسول را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند. ام‌سلمه گفت چنان برخاستم که نزدیک بود بر روی در افتم...» (کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۴. و نگاه کنید به بحار، ص ۱۲۵-۱۲۶ و نیز رجوع شود به ناسخ التواریخ، ص ۳۸ به بعد.) این روایت که حدیثی است مرفوع، یعنی سند آن متصل نیست، به احتمال قوی و بلکه مطمئنا بدین صورت درست نیست. زیرا ام‌سلمه که نام او هند و دختر ابوامیه حدیفه بن مغیره بن عبدالله بن عمر از تیره‌ی بنی‌مخزوم است، پیش از آنکه به خانه‌ی پیغمبر آید، زن ابوسلمه عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بود. ابوسلمه و زنش از مهاجران حبشه‌اند؟ (انساب الاشراف، ص ۴۲۹.) که هنگام اقامت پیغمبر در مکه، بازگشتند (ابن‌هشام، ج ۲، ص ۳۹۰.) ابوسلمه به مدینه هجرت کرد، در جنگ بدر حاضر بود (مغازی واقدی، ص ۱۵۵.) و در جنگ احد ابواسامه‌ی چشمی تیری بدو افکند (انساب الاشراف، ص ۴۲۹.) وی از این جنگ جان به در برد و سی ماه پس از هجرت به فرماندهی سریه‌ای به قطن رفت (واقدی، ص ۳۴۰.) و از غنائم بنی‌نضیر هم بهره برد (واقدی، ص ۳۸۰.) سرانجام در جمادی‌الآخر سال چهارم هجری درگذشت و پیغمبر (ص) پس از گذشتن عده‌ی ام‌سلمه در شوال سال چهارم با او عروسی کرد. (انساب الاشراف، ص ۴۲۹ و طبقات، ج ۸، ص ۶.) البته ممکن است گفت: ام‌سلمه در زندگانی شوهرش، به خانه‌ی پیغمبر رفت و آمد داشته است. اما ظاهر روایت چنان است که وی هنگام آمدن علی (ع) برای خواستگاری فاطمه، زن پیغمبر (ص) بوده است و این گفته درست نیست. باری مجلسی به نقل از امالی شیخ طوسی چنین می‌نویسد: «علی (ع) گفت: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا فاطمه را از پیغمبر خواستگاری نمی‌کنی؟ من نزد پیغمبر رفتم. چون مرا دید خندان شد. پرسید ابوالحسن، برای چه آمده‌ای؟ من پیوندم را با او و سبقت خود را در اسلام و جهادم را در راه دین برشمردم. فرمود راست می‌گویی! تو فاضل‌تر از آنی که برمی‌شماری! گفتم برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. گفت علی! پیش از تو کسانی به خواستگاری او آمده بودند اما دخترم نپذیرفت. بگذار بینم وی چه می‌گوید. سپس به خانه رفت و به دخترش گفت: علی تو را از من خواستگاری کرده است. تو پیوند او را با ما و پیشی او را در اسلام می‌دانی و از فضیلت او آگاهی. زهرا (س) بی‌آنکه چهره‌ی خود را برگرداند

خاموش ماند. پیغمبر چون آثار خشنودی در آن دید گفت الله اکبر. خاموشی او علامت رضای اوست. (بحار، ص ۹۳). شیخ طوسی در امالی آورده است: که چون پیغمبر به زناشویی علی و فاطمه رضایت داد، فاطمه (س) گریان شد پیغمبر گفت: به خدا اگر در اهل بیت من بهتر از او کسی بود ترا بدو می‌دادم.» (زندگانی فاطمه‌ی زهرا/ ص ۵۴). (مترجم). [۱۴] فرقان/ ۵۲. و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا. [۱۵] ابن شهر آشوب در مناقب و مجلسی در بحار و جمعی از علما و محدثان شیعه این خطبه را با عبارتهای مختلف و به صورتهای گوناگون نوشته‌اند. از میان آنها صورتی که بیشتر محدثان آن را ضبط کرده‌اند، چنین است: «سپاس خدایی که او را به نعمتش ستایش کنند، و به قدرتش پرستش، حکومتش را گوش به فرمان‌اند، و از عقوبتش ترسان، و عطایی را که نزد اوست خواهان، و فرمان او در زمین و آسمان روان. خدایی که آفریدگان را به قدرت خود بیافرید، و هر یک را تکلیفی فرمود که در خور او می‌دید و بر دین خود ارجمند ساخت، و به پیغمبرش محمد (ص) گرامی فرمود و بناخت. خدای تعالی زناشویی را پیوندی دیگر کرد و آن را واجب فرمود. بدین پیوند خویشاوندی را در هم پیوست، و این سنت را در گردن مردمان بست. چه می‌فرماید: اوست که آفرید از آب بشری را، پس گردانیدش نسبی و پیوندی و پروردگار تو تواناست.» همانا خدای تعالی مرا فرموده است که فاطمه را به زنی به علی بدهم و من او را به چهارصد مثقال نقره به او به زنی دادم. - علی! راضی هستی. - آری یا رسول الله! چنان که نوشتیم، ابن شهر آشوب در مناقب (ج ۳، ص ۳۵۰). خطبه را بدین عبارت آورده و مجلسی نیز آن را به همین صورت از کشف الغمه نقل کرده است (بحار، ج ۴۳، ص ۱۱۹). و پس از آن یک سطر دیگر اضافه دارد. (زندگانی فاطمه‌ی زهرا/ سید جعفر شهیدی/ ص ۶۰). [۱۶] خرماي کال و نارس. (مؤلف) [۱۷] پیامبر (ص) فرمود: - ابوالحسن! (این تعبیر (ابوالحسن) در بعض روایات دیگر نیز دیده می‌شود معمولا کنيه از نام نخستین فرزند گرفته می‌شود (هر چند شرط اساسی نیست) و ممکن است علی (ع) هنگام روایت به جای نام خویش کنيه را آورده باشد و یا راویان چنین تعبیری کرده‌اند.) چه می‌خواهی؟ من همچنان خاموش ماندم تا پیغمبر سه بار پرسش خود را مکرر فرمود سپس گفت: - گویا فاطمه را می‌خواهی؟ - آری! آن زره که به تو دادم چه شد؟ - دارم! - همان زره را کابین فاطمه قرار بده. (الاخبار الموفقیات، ص ۳۷۵ و رجوع کنید به کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۴۸ و بحار، ج ۴۳، ص ۱۱۹). چون جهاز را نزد پیغمبر آوردند آن را بررسی کرد و گفت: خدا به اهل بیت برکت دهد. در بعضی از روایات ابن سعد، به جای زره، پوست گوسفند و پیراهن یمانی فرسوده نوشته است. و بعضی گویند که علی (ع) شتر خود را فروخت و بهای آن را کابین قرار داد. بهای این زره یا رقم این کابین چه بوده است؟ حمیری مؤلف قرب الاسناد آن را سی درهم نوشته است (بحار، ج ۴۳، ص ۱۰۵). و دیگران تا چهارصد و هشتاد درهم نوشته‌اند. ابن سعد در یکی از روایات خود بهای زره را چهار درهم (ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۲). نوشته است، که گمان دارم تصحیفی از چهارصد است. یعنی رقم اربعماء را اربع ضبط کرده است. و ابن قتیبه بهای زره را سیصد و به روایتی چهارصد و هشتاد درهم می‌نویسد. (عیون الاخبار، ج ۴، ص ۷۰). باری کابین دختر پیغمبر چهارصد درهم یا اندکی بیشتر و یا کمتر بود همین و همین، و بدین سادگی نیز پیوند برقرار گردید. پیوندی مقدس است که باید دو تن شریک غم و شادی زندگانی یکدیگر باشند. (همان/ ص ۵۸) [۱۸] منسوب به حطم بن محارب سازنده‌ی همین زره‌ها. (مؤلف) [۱۹] احمد بن یوسف دمشقی در کتاب خویشتن به نام اخبار الاول و آثار الاول می‌گوید: «در خبر وارد شده، زمانی که پدر بزرگوارش او را به شوهر داده و مالی اندک را به عنوان صدق تعیین فرموده عرض کرد: ای رسول خدا دختران مردم نیز شوهر کرده و مقدار کمی به عنوان صدق برایشان تعیین می‌گردد، پس فرق بین من و آنان چیست؟ امیدوار و خواهانم که مهریه را به علی (ع) برگردانی و از خدای تعالی بخواهید که مهریه مرا شفاعت گناهان از امت تو قرار دهد. پس جبرئیل نازل شد و با وی کاغذ کوچکی از حریر بود که در آن نوشته شده بود: خدای تعالی مهریه‌ی فاطمه را شفاعت گناهکاران از امت پدرش قرار داده و به همین علت زمانی که ایشان در حال احتضار بودند وصیت فرمودند که آن کاغذ کوچک را روی سینه‌شان در زیر کفن قرار دهند. این وصیت عمل شد و فاطمه زهرا (س) فرمودند به

هنگامی که در قیامت برانگیخته شدم این کاغذ را به دست می‌گیرم و از گناهکاران امت پدرم شفاعت می‌کنم. (فاطمه الزهراء، از ولادت تا شهادت/ ص ۱۶۰). [۲۰] کالایی به فروش نمی‌رفت تا خریدار و فروشنده بر سر بهای آن با یکدیگر گفت و گو کنند. زره، پوست گوسفند یا پیراهن یمانی هر چه بوده است، به فروش رسید و بهای آن را نزد پیغمبر آوردند. رسول خدا بی آنکه آن را بشمارد، اندکی از پول را به بلال داد و گفت: با این پول برای دخترم بوی خوش بخر! سپس مانده را به ابوبکر داد و گفت: با این پول آنچه را دخترم بدان نیازمند است آماده ساز. عمار یاسر و چند تن از یاران خود را با ابوبکر همراه کرد تا با صوابدید او جهاز زهرا را آماده سازند. فهرستی که شیخ طوسی برای جهاز نوشته چنین است: «پیراهنی به بهای هفت درهم، چارقندی به بهای چهار درهم، قطیفه‌ی مشکی بافت خبیر، تختخوابی بافته از برگ خرما، دو گسترندی (تشک) که رویهای آن کتان ستبر بود یکی را از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند، چهار بالش از چرم طائف که از اذخر (کاه مکی. گیاه بوریا. گیاهی است با برگ ریز که برگ آن خاصیت دارویی نیز دارد). پر شده بود، پرده‌ای از پشم، یک تخته بوریای بافت هجر (گویا مقصود از این هجر، مرکز بحرین است. نیز هجر، دهی بوده است نزدیک مدینه). آسیای دستی، لگنی از مس، مشکی از چرم، قدحی چوبین، کاسه‌ای گود برای دوشیدن شیر در آن، مشکی برای آب، مطهره‌ای (ابریق. آبدستان. آنچه بدان طهارت کنند). اندوده به زفت، سبویی سبز، چند کوزه‌ی گلی.» (امالی، ج ۱، ص ۳۹). (مترجم). [۲۱] منسوب به شهری به همین نام در کشور بحرین. در روایتی دیگر به جای هجر، قطری آمده که منسوب به روستایی به همین نام در بحرین است. [۲۲] عبایی سفید و کم پرز منسوب به قطوان نام جایی در شهر کوفه. [۲۳] در برخی روایات چنین آمده است: زنها به راه می‌افتند. اسماء دختر عمیس می‌ماند. - تو کیستی؟ چرا نرفتی؟ - من باید نزد دخترت بمانم. چنین شبی دختر جوان باید زنی را در دسترس خود داشته باشد. شاید بدو نیازی افتد. قسمت اخیر این داستان را مؤلف کشف الغمه به همین صورت آورده است. ابونعیم اصفهانی نیز هنگام نوشتن شرح حال اسماء بنت عمیس آن را نوشته است (حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۷۵). چنان که نوشتیم؛ جعفر بن ابی طالب و زن او اسماء بنت عمیس جز نخستین دسته مهاجران حبشه‌اند (رک: ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۵ و ابن سعد، ج ۸، ص ۲۰۵). وی همراه شوهرش در سال هفتم هجرت هنگام فتح خبیر به مدینه بازگشت. هنگام بازگشت جعفر از حبشه پیغمبر (ص) فرمود: «به کدام یک از این دو شادمان باشم، فتح خبیر یا بازگشت جعفر.» (ابن هشام، ج ۳، ص ۴۱۴). بنابراین ممکن نیست بگوییم اسماء شب عروسی فاطمه (س) در مدینه بوده است. اگر روایت در اصل درست باشد و اگر روایت کنندگان در نوشتن دچار اشتباه نشده باشند، محتملاً این زن اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر و زن زبیر بن عوام بوده است. شگفت این است که ابونعیم خود نخست داستان هجرت اسماء را به حبشه و بازگشت او و مشاجره‌ی وی را با عمر بر سر اینکه مهاجران حبشه امتیازی بیش از مهاجران مدینه دارند، آورده و بلافاصله داستان گفت و گوی او را با پیغمبر در شب عروسی فاطمه نوشته است. (حلیه‌الاولیاء، ج ۲، ص ۷۴-۷۵). یکی از فاضلان معاصر که کتابی به نام فاطمه از گهواره تا گور (فاطمه الزهراء من المهد الی اللحد). نوشته و کتاب او سه سال پیش در بیروت به چاپ رسیده است، پس از آنکه با چنین مشکلات روبرو گردیده و پس از آنکه گفته‌های علمای پیشین را مبنی بر ناممکن بودن حضور اسماء بنت عمیس در این عروسی آورده است، گوید: «راه حل معقول این است که بگوییم اسماء همان اسماء بنت عمیس است، لکن او پس از رفتن به حبشه چند بار به مکه آمده است. و چون مسافران بین این دو نقطه باید تنها عرض دریای سرخ را طی کنند، این کار چندان مشکل نیست.» (ج ۲، ص ۲۰۴). این مؤلف بزرگوار یک نکته‌ی مهم را فراموش کرده است، و آن اینکه وقایع تاریخی تابع فرض و تصور ما نیست. اگر اصولی و یا فقیه هنگام تعارض اخبار تا آنجا که ممکن باشد به جمع عرفی و یا جمع فقهاتی متوسل می‌شود، به خاطر این است که مدلول روایت اثر عملی دارد، یعنی بیان کننده یکی از احکام پنجگانه‌ی تکلیفی است و تا آنجا که ممکن باشد فقیه نباید دست از امارت بردارد. اما چنین جمعی را در داستانهای تاریخی نمی‌توان پذیرفت. و بر فرض که بپذیریم لااقل باید سندی داشته باشیم که اشارتی ولو به اجمال به رفت و آمد مکرر مهاجران مکه به حبشه داشته باشد. ما می‌دانیم دسته‌ای از مهاجران حبشه

پیش از هجرت، به مکه بازگشتند، و آن هنگامی بود که شنیدند و یا پیش خود تصور کردند، مردم مکه از مخالفت خود با پیغمبر دست برداشته‌اند. ابن هشام نام یک یک این مهاجران و تیره‌ی آنان را نوشته است. در هیچ سندی کوچکترین اشارتی به بازگشت جعفر بن ابی طالب و یا زن او اسماء بنت عمیس نیست. آنگاه اگر امروز مسافرت از حجاز به حبشه از راه پیمودن عرض دریای سرخ آسان باشد، دلیل نمی‌شود که هزار و چهارصد سال پیش هم چنین آسان بوده است. کسانی که از بیم جان و یا آزار جسمانی به کشوری بیگانه پناه بردند، مانند بازرگان یا سیاحت پیشه‌ای نبودند که پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود. از اینها گذشته ما سندی از قرن دوم هجری در دست داریم که داستان هجرت اسماء بنت عمیس را به تفصیل تمام نوشته است. این سند کتاب نسب قریش (نسب قریش، ص ۸۱). نوشته‌ی ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری است. کتاب مصعب جنبه‌ی تبلیغاتی ندارد. گزارشی دقیق است که از روی روایتهای دست اول نوشته شده وی درباره اسماء چنین نویسد: «چون جعفر بن ابی طالب به حبشه رفت، زن خود اسماء بنت عمیس را همراه خویش برد. اسماء در حبشه، عبدالله، محمد و عون را برای او زاد. چند روز پس از زادن عبدالله برای نجاشی نیز فرزندی زاده شد، کس نزد جعفر فرستاد که: - پسرت را چه نامیده‌اند؟ - عبدالله! نجاشی فرزند خود را عبدالله نامید، و اسماء شیر دادن او را به عهده گرفت و بدین جهت نزد نجاشی منزلتی یافت، چون جعفر با مسافران دو کشتی عازم بازگشت شد، اسماء دختر عمیس و فرزندانش را که در حبشه زاده بودند، با خود برداشت و به مدینه آمدند و در مدینه بودند تا آنکه جعفر به مؤته رفت و در آنجا شهید شد. این سند قدیمی‌ترین و در عین حال روشن‌ترین مأخذ درباره‌ی اسماء بنت عمیس است و ما می‌دانیم جعفر به سال هفتم هجرت پس از فتح خیبر به مدینه آمد. نیز داستان هجرت جعفر، جزء دومین دسته‌ی مهاجران، در سیره‌ی ابن هشام (ج ۱، ص ۳۴۵). و انساب الاشراف بلاذری آمده است. بلاذری می‌نویسد: «جعفر با زن خود اسماء بنت عمیس جزء دومین دسته بود و در حبشه ماند، ابوطالب در زندگانی خود هزینه‌ی او را می‌فرستاد. سپس با گروهی از مسلمانان پس از فتح خیبر به مدینه بازگشت.» (ص ۱۹۸). پس روایاتی را که حاضر بودن اسماء را در مکه به هنگام مرگ خدیجه و یا بودن او را در مدینه به شب عروسی فاطمه (س) متذکرند، باید مبتنی بر تخلیط حادثه‌ها با یکدیگر و شبیه دانستن نام شخصی با دیگری دانست. چنین اشتباهات در چنان گزارشها فراوان دیده می‌شود. (رجوع به کتاب محققانه‌ی زندگانی فاطمه زهرا/ اثر مورخ و پژوهشگر زیاد معاصر، دکتر سید جعفر شهیدی.) (مترجم). [۲۴] در نزدیکی خیبر دهکده‌ای آبادان بود که «فدک» نام داشت مردم این دهکده همین که پایان کار قلعه‌های خیبر را دیدند، با پیغمبر آشتی کردند که نیمی از این دهکده از آن او باشد، و آنان در مزرعه‌های خود باقی بمانند. مصالحه بدین صورت انجام گرفت و چون سربازان مسلمان در فتح این دهکده شرکت نداشتند به حکم قرآن فدک خالصه‌ی پیغمبر گردید. رسول خدا (ص) در آمد این زمین را به مستمندان بنی‌هاشم می‌داد سپس آن را به دختر خود فاطمه (س) بخشید. گروهی از محدثان و مفسران ذیل آیه «و آت ذا القربی حقه» نوشته‌اند: چون این آیه نازل شد پیغمبر فدک را به فاطمه بخشید. (مترجم). [۲۵] مقصود نخستین جلد از اعیان الشیعه است که ضمن مقدمه‌ای طولانی، زندگانی پیامبر (ص) تا پایان زندگانی امام صادق (ع) را در بر می‌گیرد. (مترجم) [۲۶] ما می‌دانیم در طول دو بیست سال پس از این واقعه، فدک چند بار دست به دست گشته است. عثمان آن را تیول مروان بن حکم کرد (المعارف، ص ۸۴. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۶۸. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۸، به نقل از الغدیر، ج ۸، ص ۲۳۶-۲۳۸). و به قولی معاویه آن را تیول مروان ساخت (فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۷) و همچنان تا پایان امویان این مزرعه در دست آنان می‌بود. چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید گفت: فدک از آن پیغمبر بود. خود به قدر نیاز از آن برداشت و مانده را به مستمندان بنی‌هاشم می‌بخشید، و یا هزینه‌ی عروسی آنان می‌کرد. پس از مرگ پیغمبر فاطمه از ابوبکر خواست فدک را بدو دهد وی نپذیرفت. عمر نیز چون ابوبکر رفتار کرد. گواه باشید؛ من در آمد فدک را به مصرفی که داشته است می‌رسانم. (فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۶). در سال دو بیست و ده هجری مأمون فدک را به فرزندان فاطمه (س) برگرداند. فرمانی که از جانب او به قثم بن جعفر عامل مدینه نوشته شده

چنین است: «امیرالمؤمنین از روی دیانت، و به حکم منصب خلافت، و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر، و اجرای امر او، و پرداخت عطایا، و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیرالمؤمنین را توفیق دهد و از لغزش بازدارد. و او را به کاری که موجب قربت اوست وادارد. رسول خدا (ص) فدک را به فاطمه دختر خود صدقه داد. این واگذاری در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بود، و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد. امیرالمؤمنین لازم دید فدک را به ورثه‌ی فاطمه برگرداند، و آن را به ایشان تسلیم کند، و با اقامت حق و عدالت، و با تنفیذ امر رسول خدا و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب جوید. امیرالمؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوانها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هر گاه پس از آن که رسول خدا از جهان رفت، رسم چنین بوده است که در موسم (ایام حج) در جمع مسلمانان اعلام می کرده‌اند: هر کس صدقه‌ای یا بینه‌ای یا عده‌ای دارد سخن او را بشنوید و بپذیرید، فاطمه رضی الله عنها سزاوارتر است که گفته او درباره آن چه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود. امیرالمؤمنین به مولای خود مبارک طبری می نویسد، فدک را هر چه هست و با همه‌ی حقوقی که بدان منسوب است، و هر چه برده که در آن کار می کند، و هر مقدار غله که در آمد آن می باشد، و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه‌ی فاطمه دختر پیغمبر برگرداند. امیرالمؤمنین تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می دهد، تا در آمد آن را به مستحقان آن برسانند. تو قثم بن جعفر! از دستور امیرالمؤمنین و طاعتی که خدا وی را بدان ملزم ساخت، و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او فرمود، آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز. و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به جای مبارک طبری بگمار. و آنان را در کار افزون کردن محصول فدک و آبادانی کردن آن یاری کن ان شاء الله. روز چهارشنبه دوم ذوالقعدة سال دویست و ده.» (بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۷-۳۸). دعبل خزاعی شاعر شیعی مشهور قرن دوم و نیمه اول قرن سوم در این باره گفته است: اصبح وجه الزمان قد ضحکا- برد مأمون هاشم فدکا (از این که مأمون فدک را به بنی هاشم برگرداند، روی روزگار خندید. (دیوان دعبل، ص ۲۴۷). در فرمان مأمون جمله‌ای می بینیم که اهمیتی فراوان دارد: «واگذاری فدک به فاطمه (س) در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بوده است. و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند.» این فرمان در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده. فرمان خلیفه‌ای است به مأمور خود، یعنی فرمانی رسمی و سندی دولتی است. از مضمون آن جمله که در فرمان آمده است، چنین فهمیده می شود که آن چه در روزهای نخستین پس از مرگ رسول خدا رخ داد، مصلحت بین‌های سیاسی بوده. و این مصلحت بینی سنت جاری را تغییر داده است. اگر غرض مأمون تنها دلجویی از خاندان علی (ع) و جلب عواطف شیعیان آنان بود، می بایست کاری نظیر آن چه عمر بن عبدالعزیز کرد انجام دهد. و تنها در آمد فدک را به فرزندان فاطمه (س) واگذارد، و نیازی نمی بود که خط بطلان بر کردار گذشتگان بکشد. از این گذشته اگر فدک صدقه‌ای بود که پیغمبر به موجب شئون امارات مسلمانان در آن دخالت می کرده است، چگونه به فاصله‌ی ربع قرن پس از مرگ وی خلیفه‌ای آن را تیول خویشاوندان خود می کند. بر فرض که به تشخیص عمر بن عبدالعزیز (اگر آن چه بلاذری نوشته است درست باشد) ملکیت دختر پیغمبر بر این مزرعه مسلم نباشد، صدقه‌ای بوده است که باید به او و پس از او به فرزندان او برسد چنان که خود وی هم در فرمانی که در این باره صادر کرد چنان نوشت. (زندگانی فاطمه زهرا/ ص ۱۱۸، ۱۱۶). (مترجم) [۲۷] نمل / ۱۶؛ و ورث سلیمان داود. [۲۸] مریم / ۶؛ فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب. [۲۹] انفال / ۷۵؛ و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله. [۳۰] نساء / ۱۱؛ یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل الانثیین. [۳۱] بقره / ۱۸۰؛ ان ترک خیر الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین. [۳۲] آل عمران / ۱۴۴؛ و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین. [۳۳] توبه / ۱۳؛ الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول مره اتخسونهم

فاله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین. [۳۴] پس از تو خبرهای ناگوار و مصیبت‌های سختی روی داد که اگر تو می‌بودی چندان بزرگ و سخت جلوه نمی‌کرد. [۳۵] ما همچون سرزمینی محروم از باران تو را از دست دادیم و قوم تو پریشان گشتند، پس گواه آنان باش و از ایشان دیده مپوشان. - از نظر صنعت قافیه در این بیت «اقواء» وجود دارد. اقواء در اشعار بسیاری از شاعران عرب نیز رخ داده است. در برخی نسخ به جای «و لا تغب»، «فقد نکبوا» و در برخی دیگر «لما غبت و انقلبوا» ضبط شده است که به نظر می‌رسد این اصلاح از جانب نساخ روی داده باشد. ما اشعار را مطابق روایت ابن‌اثیر در النهایه و مؤلف تاج العروس و... نقل کرده‌ایم. مرتضی در شافی گوید: جریمی بن ابی‌العلاء، به همراه این دو بیت، بیت سومی را نیز نقل کرده که چنین است: فلیت قبلک کان الموت صادفنا لها قضیت و حالت دونک الکتب در کتاب العقد الفرید این ابیات بدین صورت آمده است: قد کان بعدک انباء و هنبه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و غاب مذ غبت عنا الوحی و الکتب در کشف الغمه آمده است: آنگاه فاطمه به قبر پدرش نگریست و به ابیات هند دختر ائاته تمثل جست و فرمود: قد کان بعدک انباء و هنبه لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک لما غبت و انقلبوا برخی نیز پس از این دو بیت، ابیات زیر را نقل کرده‌اند: ابدی رجال نجوی صدورهم لما مضیت و حالت دونک الترب تجهمتنا اناس و استخف بنا لما فقدت و کل الارث معتصب و کنت بدرا و نورا یتضاء به علیک تنزل من ذی العزۃ الکتب و کان جبریل بالایات یونسنا فقد فقدت و کل الخیر محتجب فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما مضیت و حالت دونک الکتب انا رزنا بما لم یرز ذو شجن من البریه لا عجم و لا عرب (مؤلف). [۳۶] سیمای زمان از بازگرداندن فدک از سوی مأمون به هاشم در خنده شده است. [۳۷] غنیمت آنان را می‌بینم که در میان دیگران تقسیم شده در حالی که دستان خودشان از غنیمتشان تهی است. [۳۸] مورخ و پژوهشگر معاصر دکتر سید جعفر شهیدی پیرامون رحلت فاطمه زهرا (س)، آورده است: دختر پیغمبر چند روز را در بستر بیماری به سر برده؟ درست نمی‌دانیم، چند ماه پس از رحلت پدر زندگانی را بدرود گفته؟، روشن نیست. کمترین مدت را چهل شب (بحار، ص ۱۹۱، ج ۴۳. روضه الواعظین، ص ۱۵۱) و بیشترین مدت را هشت ماه نوشته‌اند (الاستیعاب، ص ۱۷۴۹). و میان این دو مدت روایتهای مختلف از دو ماه (بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۳) تا هفتاد و پنج (عیون المعجزات، به نقل از مجلسی، ص ۲۱۲). روز، سه ماه، (طبقات، ج ۸، ص ۱۸). و شش ماه (انساب الاشراف، بلاذری، ص ۴۰۲). است. این همه اختلاف، و این همه روایتهای گوناگون چرا؟ پیش از این نوشتیم که در چنان سالها، تاریخ حادثه‌ها از خاطر یکی به ذهن دیگری انتقال می‌یافت. و چه کسی می‌تواند ادعا کند که همه این ناقلان از اشتباه برکنار بوده‌اند. و این در صورتی است که موجبات دیگر در کار نباشد. اما می‌دانیم که در آن روزهای پر آشوب، از یک سو دسته‌بندی‌های سیاسی هنوز قوت خود را از دست نداده بود، و از سوی دیگر مسلمانان سرگرم جنگ در داخل سرزمین اسلام بودند در چنین شرایط کدام کس پروای ضبط تاریخ درست حوادث را داشت؟ بر فرض که هیچ یک از این دو عامل، دخالتی در این رویداد نداشته باشد، بدون شک دسته‌های سیاسی که پس از این تاریخ روی کار آمدند تا آنجا که توانسته‌اند تاریخ حادثه‌ها را دستکاری کرده‌اند. باری به نقل از مجلسی از دلائل الامامه در این بیماری بود که دو تن صحابی پیغمبر ابوبکر و عمر خواستار دیدار او شدند. اما دختر پیغمبر رخصت این دیدار را نمی‌داد. علی (ع) گفت من پذیرفته‌ام که تو به آنان اجازت ملاقات دهی. فاطمه گفت حال که چنین است خانه خانه‌ی تو است. (بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، به نقل از دلائل الامامه و نیز رجوع شود به علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸). هر چند ابن سعد نوشته است ابوبکر چندان با دختر پیغمبر سخن گفت که او را خشنود ساخت (طبقات، ج ۸، ص ۱۷). اما ظاهراً از این ملاقات نتیجه‌ای که در نظر بود به دست نیامد. دختر پیغمبر به آنان گفت نشنیدید که پدرم فرمود فاطمه پاره‌ی تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟ گفتند چنین است! فاطمه گفت شما مرا آزردید و من از شما ناخشنودم (بحار، ص ۱۷۱) و آنان از خانه او بیرون رفتند. بخاری در صحیح نویسد: پس از آنکه دختر پیغمبر میراث خود را از خلیفه خواست و او گفت از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمی‌گذاریم زهرا دیگر با او سخن نگفت تا مرد. (صحیح، ج ۵، ص ۱۷۷). در واپسین روزهای زندگی، اسماء دختر عمیس

را که از مهاجران حبشه و از نزدیکان وی بود طلبید. چنان که نوشتیم اسماء نخست زن جعفر بن ابی طالب بود، چون جعفر در نبرد مؤته شهید شد به ابوبکر بن ابی قحافه شوهر کرد. دختر پیغمبر به اسماء گفت: - من خوش نمی‌دارم بر جسد زن جامه‌ای بیفکنند و اندام او از زیر جامه نمایان باشد. - من در حبشه چیزی دیدم، اکنون صورت آن را به تو نشان می‌دهم. سپس چند شاخه تر خواست. شاخه‌ها را خم کرد. پارچه‌ای به روی آن کشید. دختر پیغمبر گفت: - چه چیز خوبی است. نعش زن را از نعش مرد مشخص می‌سازد. چون من مردم، تو مرا بشوی! و نگذار کسی نزد جنازه من بیاید. (استیعاب، ص ۷۵۱ و رجوع به طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸ و انساب الاشراف، ص ۴۰۵ و بحار، ج ۴۳، ص ۱۸۹ شود). در آخرین روز زندگانی آبی خواست. بدن خود را نیکو شست و شو داد جامه‌ای نو پوشید و به غرفه‌ی خود رفت. خادمه‌ی خویش را گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگستراند. سپس روی به قبله دراز کشید دستها را بر گونه‌ها نهاد و گفت من همین ساعت خواهم مرد. (بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۲ به نقل از امالی شیخ طوسی و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ و طبقات، ج ۸، ص ۱۷-۱۸ شود). به نقل علمای شیعه، شوهرش علی (ع) او را شست و شو داد. ابن سعد نیز همین روایت را اختیار کرده است. (طبقات، ج ۸، ص ۱۸). لیکن چنان که نوشتیم ابن عبدالبر گوید دختر پیغمبر اسماء را گفت تا متصدی شست و شوی او باشد. و گویا اسماء در شست و شوی فاطمه (س) با علی علیه‌السلام همکاری داشته است. ابن عبدالبر نوشته است چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت، عایشه خواست به حجره‌ی او برود اسماء طبق وصیت او را راه نداد. عایشه شکایت به پدر برد که: - این زن خثعمیه (خثعم از قحطانیان و از عرب‌های جنوبی بوده است. و این سرزندی است که عدنانیان (و از جمله قریش) به قحطانیان می‌کردند). میان من و دختر پیغمبر درآمده است و نمی‌گذارد من نزد جسد او بروم. به علاوه برای او حجله‌ای چون حجله‌ی عروسان ساخته است. ابوبکر به در حجره‌ی دختر پیغمبر آمد و گفت: - اسماء چرا نمی‌گذاری زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا برای دختر پیغمبر حجله ساخته‌ای؟ - زهرا به من وصیت کرده است کسی بر او داخل نشود، چیزی را که برای نعش او ساخته‌ام، وقتی زنده بود به او نشان دادم و به من دستور داد مانند آن را برایش بسازم. - حال که چنین است هر چه به تو گفته چنان کن. (استیعاب، ص ۷۵۱، چنانکه نوشتیم اسماء در این تاریخ زن ابوبکر بوده است). ابن عبدالبر نوشته است نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدینسان نعش ساختند فاطمه (س) دختر پیغمبر (ص) بود. سپس مانند آن را برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر) آماده کردند. (مترجم). [۳۹] و نیز همو درباره‌ی به خاک سپردن دخت مظلومه پیامبر اسلام از منابع شیعه و سنی، نویسد: دانشمندان و تذکره‌نویسان شیعه متفق‌اند که نعش دختر پیغمبر را شبانه به خاک سپردند. ابن سعد نیز در روایت‌های خود که از طریق ابن شهاب، عروه، عایشه، زهرا و دیگران است گوید فاطمه (س) را شبانه دفن کردند و علی (ع) او را به خاک سپرد. (طبقات، ج ۸۰، ص ۱۸-۱۹). بلاذری نیز در دو روایت خود همین را نوشته است (انساب الاشراف، ص ۴۰۵). بخاری نیز چنین نویسد: «شوی او شبانه او را به خاک سپرد و رخصت نداد تا ابوبکر بر جنازه‌ی او حاضر شود.» (صحیح، ج ۵، ص ۱۷۷، و رک: بحار، ص ۱۸۳). کلینی که از بزرگان علما و محدثان شیعی است و در آغاز قرن چهارم هجری در گذشته و کتاب خود را در نیمه دوم قرن سوم نوشته و نوشته‌ی او از دیرینه‌ترین سندهای شیعه به شمار می‌رود، چنین نوشته است: «چون فاطمه (س) درگذشت، امیرالمؤمنین او را پنهان به خاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد. سپس رو به مزار پیغمبر کرد و گفت: - ای پیغمبر خدا از من و از دختری که به دیدن تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است، بر تو درود باد! خدا چنین خواست که او زودتر از دیگران به تو پیوندد. پس از او شکیبایی من به پایان رسیده و خویشتن‌داری من از دست رفته. اما آن چنان که در جدایی تو صبر را پیشه کردم، در مرگ دختری نیز جز صبر چاره ندارم که شکیبایی بر مصیبت سنت است. ای پیغمبر خدا! تو بر روی سینه‌ی من جان دادی! ترا به دست خود در دل خاک سپردم! قرآن خبر داده است که پایان زندگی همه بازگشت به سوی خداست. اکنون امانت به صاحبش رسید، زهرا از دست من رفت و نزد تو آرמיד. ای پیغمبر خدا پس از او آسمان و زمین زشت می‌نماید، و هیچگاه اندوه دلم نمی‌گشاید. (السلام علیک یا رسول الله عنی. و السلام علیک عن ابنتک و زائر تک و البائتہ فی

الثرى ببقعتك و المختار الله لها سرعه اللحاق بك. قل يا رسول الله غن صفيتك صبرى و عفا عن سيده نساء العالمين تجلدى. الا ان فى التأسى لى بستتك فى فرقتك موضع تعز فلقد وسدتك فى ملحوده قبرك و فاضت نفسك بين نحرى و صدرى. بلى و فى كتاب الله (لى) أنعم القبول. انا لله و انا اليه راجعون. قد استرجعت الوديعه. و اخذت الرهينه و اختلست الزهراء فما اقبح الخضراء و الغبراء. اما حزنى فسرمد. چشمانم بی خواب، و دل از سوز غم کباب است، تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند. مرگ زهرا ضربتی بود که دل را خسته و غصه‌ام را پیوسته گردانید. و چه زود جمع ما را به پریشانی کشانید. شکایت خود را به خدا می‌برم و دخترت را به تو می‌سپارم! خواهد گفت که امتت پس از تو با وی چه ستمها کردند. آنچه خواهی از او بجو و هر چه خواهی بدو بگو! تا سر دل بر تو گشاید، و خونی که خورده است بیرون آید و خدا که بهترین داور است میان او و ستمکاران داوری نماید. (و أما لیلی فمسهد. و هم لا یبرح قلبی او یختار ما لله لی دارک التی انت فیها مقیم. کمد مقیح و هم مهیبج. سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکو و ستبتک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها. فاحفها السؤال. و استخبرها الحال. فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بته سیلا. و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین.) سلامی که به تو می‌دهم به درود است نه از ملالت، و از روی شوق است، نه کسالت. اگر می‌روم نه ملول و خسته جانم و اگر می‌مانم نه به وعده‌ی خدا بدگمانم. و چون شکیبایان را وعده داده است در انتظار پاداش او می‌مانم که هر چه هست از اوست و شکیبایی نیکوست. اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود، برای همیشه در کنار قبرت می‌ماندم و در این مصیبت بزرگ، چون فرزند مرده جوی اشک از دیدگانم می‌راندم. خدا گواهد است که دخترت پنهانی به خاک می‌رود. هنوز روزی چند از مرگ تو نگذشته، و نام تو از زبانها نرفته، حق او را بردند و میراث او را خوردند. درد دل را با تو در میان می‌گذارم و دل را به یاد تو خوش می‌دارم که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان خدا بر فاطمه.» (سلام مودع لا قال و لا سئم. فان أنصرف فلا عن ملالته. و ان اقم فلا- عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين. واهها واهها و الصبر أیمن و أجمل و لولا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبث لزاما معكوفاً و لا عولت احوال الثکلی علی جلیل الرزیه. فبعین الله تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها. و لم يتباعد العهد و لم یخلق منک الذکر. و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله احسن العزاء. صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان (اصول کافی ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹). در مقابل این شهرت، ابن سعد روایت دیگری دارد که ابوبکر بر دختر پیغمبر نماز خواند و بر او چهار تکبیر گفت. (طبقات، ج ۸، ص ۱۹). پیداست که این روایت و یک دو حدیث دیگر، در مقابل آن شهرت ارزشی ندارد، و دور نیست که آن را برای مصلحت وقت ساخته باشند. فقدان دختر پیغمبر، علی (ع) را سخت آزرده ساخت. نمونه‌ی این آزرده‌گی را از سخنانی که بر کنار قبر او خطاب به پیغمبر (ص) گفت دیدیم. در سندهای دیرین، دو بیت زیر را نیز بدو نسبت داده‌اند که نشان دهنده‌ی سوز درونی اوست. اما شمار این بیتها در مأخذهای بعدی بیشتر است چنان که در دیوان منسوب به آن حضرت نوزده بیت است. (و رک: بحار، ص ۲۱۶). زبیر بن بکار در کتاب خود الاخبار الموفقیات که آن را در نیمه‌ی دوم قرن سوم نوشته و از مصادر قدیمی به شمار می‌رود چنین نویسد: مدائنی گوید چون امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه از دفن فاطمه فراغت یافت، بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد: لکل اجتماع من خلیلین فرقه- و کل الذی دون الممات قلیل (جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است). و ان افتقادی واحدا بعد واحد- دلیل علی ان لا یدوم خلیل (اینکه من یکی را پس از دیگری از دست می‌دهم نشان آن است که هیچ دوست جاوید نمی‌ماند. الاخبار الموفقیات، ص ۱۹۴ و رجوع شود به عقدالفرید). این دو بیت در بعض مصادر بدین صورت ضبط شده: لکل اجتماع من خلیلین فرقه- و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد- دلیل علی ان لا یدوم خلیل (مناقب، ج ۱، ص ۵۰۱). مصحح فاضل چاپ اخیر بحارالانوار (تهران) در ذیل صفحه‌ی صد و هشتاد و هفت مجلد چهل و سوم عبارتی را دارد که ترجمه‌ی آن این است: در بعض نسخه‌ها «و ان افتقادی واحدا بعد واحد» آمده و این درست است چه علی علیه‌السلام بدین دو بیت تمثل جسته نه آن را انشاء کرده است. لیکن عبارت زبیر بن بکار چنین است: «و انشاء یقول» به علاوه این دو بیت چنانکه نوشته شد در دیوان منسوب به آن حضرت ضبط شده است. مجلسی

نویسد: روایت شده است که هاتفی شعر او را پاسخ داد. سپس چهار بیت را نوشته است. (ج ۴۳، ص ۱۸۴). (مترجم). [۴۰] مرگ پدر، مظلوم شدن شوهر، از دست رفتن حق، و بالاتر از همه دگرگونی‌هایی که پس از رسول خدا- به فاصله‌ای اندک- در سنت مسلمانی پدید گردید، روح و سپس جسم دختر پیغمبر را سخت آزرده ساخت. چنان که تاریخ نشان می‌دهد، او پیش از مرگ پدرش بیماری جسمی نداشته است. بلاذری آنجا که داستان خبر دادن پیغمبر را از مرگ زودرس وی نوشته نمی‌گوید، زهرا (س) در آن وقت بیمار بود! (انساب الاشراف، ص ۴۰۵). بعض معاصران نوشته‌اند فاطمه اساساً تنی ضعیف داشته است. (فاطمه فاطمه است، ص ۱۱۷). نوشته‌ی مؤلف کتاب فاطمه الزهراء هرچند در بیمار بودن او در چنان روز صراحتی ندارد، لکن بی‌اشارت نیست. عقاد چنین نویسد: «زهرا لاغر اندام، گندمگون و رنگ پریده بود. پدرش در بیماری مرگ، او را دید و گفت او زودتر از همه کسانم به من می‌پیوندد (فاطمه الزهراء، ص ۶۶). هیچ‌یک از این دو نویسنده سند خود را نیاورده‌اند. ظاهر عبارت عقاد این است، که چون پیغمبر (ص) دخترش را ناتندرست و یا کم‌بینه دید بدو چنین خبری داد. نمی‌خواهم چون بعض گویندگان قدیم بگویم فاطمه (س) در هر روزی به قدر یک ماه و در هر ماهی به قدر یک سال دیگران رشد می‌کرد (روضه الواعظین، ص ۱۴۴). (مترجم).) اما تا آنجا که می‌دانم و اسناد نشان می‌دهد نه ضعیف بینه و نه رنگ پریده و نه مبتلا به بیماری بوده است. بیماری او پس از این حادثه‌ها آغاز شد. وی روزهایی را که پس از مرگ پدر زیست، رنجور، پژمرده و گریان بود. او هرگز رنج جدایی پدر را تحمل نمی‌کرد. و برای همین بود که چون خبر مرگ خود را از پدر شنید لبخند زد. او مردن را بر زیستن بدون پدر شادی خود می‌دانست. داستان آنان را که به در خانه‌ی او آمدند و می‌خواستند خانه را با هر کس که درون آن است آتش زنند، نوشتیم. چنان که دیدیم سندهای قدیمی چنان واقعه‌ای را ضبط کرده است. خود این پیش‌آمد به تنهایی برای آزرده شدن او بس است تا چه رسد که رویدادهای دیگر هم بدان افزوده شود. آیا راست است که بازوی دختر پیغمبر را با تازیانه آزرده‌اند؟ آیا می‌خواستند با زور به درون خانه راه یابند و او که پشت در بوده است، صدمه دیده؟ در آن گیر و دارها ممکن است چنین حادثه‌ها رخ داده باشد. اگر درست است راستی چرا و برای چه این خشونت‌ها را روا داشته‌اند؟ چگونه می‌توان چنین داستان را پذیرفت و چسان آن را تحلیل کرد؟ (شهیدی، جعفر/ زندگانی حضرت فاطمه زهرا (س)/ ص ۱۴۵-۱۴۴) (مترجم). [۴۱] تعرف الاشیاء باضدادها... [۴۲] دکتر شهیدی درباره‌ی «مزار جای!» دخت گرانمایه حضرت ختمی مرتبت نوشته است: متأسفانه مزار جای دختر پیغمبر نیز روشن نیست. از آنچه درباره‌ی مرگ او نوشته شد، و کوششی که در پنهان داشتن این خبر به کار برده‌اند، معلوم است که خانواده‌ی پیغمبر در این باره خالی از نگرانی نبوده‌اند. این نگرانی برای چه بوده است؟ درست نمی‌دانم. یک قسمت آن ممکن است به خاطر اجرای وصیت زهرا (س) باشد. نخواستند است کسانی را که از آن ناخشنود بود، در تشییع جنازه، نماز و مراسم دفن او حاضر شوند. اما آثار قبر را چرا از میان برده‌اند؟ و یا چرا پس از به خاک سپردن او صورت هفت قبر، یا چهل قبر در گورستان بقیع و یا در خانه‌ی او ساخته‌اند؟ چرا این همه اصرار در پنهان داشتن مزار او بکار رفته است؟ اگر در سال چهل هجری فرزندان فاطمه قبر پدر خویش را از دیده‌ی مردم پنهان کردند، از بی‌حرمتی مخالفان می‌ترسیدند. اما وضع مدینه را در چهل روز یا حداکثر هشت ماه پس از مرگ پیغمبر با وضع کوفه در سال چهل از هجرت یکسان نمی‌توان گرفت. آنها که بر سر مسائل سیاسی و احراز مقام با علی (ع) کشمکش داشتند، کسانی نیستند که در سال یازدهم در مدینه حاضر بودند. و آنان که در مدینه حاضر بودند، حساب علی (ع) را از فاطمه (س) جدا می‌کردند. برای رعایت ظاهر هم که بوده است به دختر پیغمبر حرمت می‌نهادند. و مسلماً به قبر او نیز تعرضی نمی‌کرده‌اند نیز نمی‌توانیم بگوییم مرور زمان و یا فراموشی راویان موجب معلوم نبودن موضع مزار زهراست. چه محل قبر دو صحابی پیغمبر در کنار قبر او معین است. قبر فرزند زهرا را که در بقیع آرمیده است به تقریب می‌توان روشن ساخت. پس موجب این پوشیده‌کاری چیز دیگری است. همان سببی است که در فصل گذشته به اجمال بدان اشارت شد. همان سببی است که خود او در جمله‌هایی که شاید آخرین گفتارهای او بوده است بر زبان آورد. همان سخنان که به زنان عیادت کننده گفت: «دنای شما را

دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم» او می‌خواست دور از چشم ناسپاسان و حق ناشناسان به خاک رود و حتی نشان او هم دور از چشم آنان باشد. ابن شهر آشوب نوشته است ابوبکر و عمر بر علی (ع) خرده گرفتند که چرا آنان را رخصت نداد تا بر دختر پیغمبر نماز بخوانند. وی سوگند خورد که فاطمه چنین وصیت کرده بود و آنان پذیرفتند (مناقب، ج ۱، ص ۵۰۴). باری بر طبق روایتی که کلینی از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) آورده است: امام در پاسخ احمد که از محل قبر فاطمه (س) پرسید گفت: او را در خانه‌اش به خاک سپردند. و چون بنی‌امیه مسجد را وسعت دادند قبر در مسجد قرار گرفت (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱). ابن شهر آشوب از گفته‌ی شیخ طوسی می‌نویسد: آنچه درست‌تر می‌نماید اینکه او را در خانه‌اش یا در روضه‌ی پیغمبر به خاک سپردند. (ج ۳، ص ۳۶۵). در مقابل این روایت، ابن سعد که در آغاز قرن سوم در گذشته است از عبدالله بن حسن روایت کند: مغیره بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام را در نیم روز گرمی دیدم که در بقیع ایستاده بود. بدو گفتم: - ابوهاشم برای چه در این وقت اینجا ایستاده‌ای؟ - در انتظار تو بودم! به من گفته‌اند فاطمه (س) را در این خانه (خانه‌ی عقیل) که پهلوی خانه‌ی جحشیین است به خاک سپرده‌اند. از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا به گور سپارند! - به خدا سوگند این کار را خواهم کرد! اما فرزندان عقیل آن خانه را نفروختند. عبدالله بن جعفر گفت هیچ کس شک ندارد که قبر فاطمه (س) در آنجاست. (طبقات، ج ۸، ص ۲۰). اگر روایت احمد بن ابی نصر قرینه‌ی معارض نداشت پذیرفته می‌شد. اما علمای شیعه روایتی آورده‌اند که نشان می‌دهد دختر پیغمبر را در بقیع به خاک سپرده‌اند. به علاوه در ضمن این روایات آمده است که برای پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر صورت هفت قبر (بحار، ص ۱۸۲). و به روایتی چهل قبر ساختند. و این قرینه‌ای است که قبر در داخل خانه نبوده، زیرا خانه محقر دختر پیغمبر جای ساختن این همه صورت قبر را نداشته است. و نیز روایتی در بحار دیده می‌شود که مسلمانان بامداد شبی که دختر پیغمبر به جوار حق رفت، در بقیع فراهم آمدند و در آنجا صورت چهل قبر تازه دیدند. (بحار، ص ۱۷۱). مجلسی از دلایل الامامه و او به اسناد خود روایتی از امام صادق آورده است که بامداد آن روز می‌خواستند جنازه‌ی دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورند و بر آن نماز بخوانند و چون با مخالفت و تهدید سخت علی (ع) روبرو شده‌اند از این کار چشم پوشیده‌اند. (بحار، ص ۱۷۱). به هر حال پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر ناخشنود بودن او را از کسانی چند نشان می‌دهد و پیداست که او می‌خواست است با این کار آن ناخشنودی را آشکار سازد. (مترجم). [۴۳] هر جمعی که از دو دوست تشکیل شده به ناچار به جدایی می‌انجامد و تمام دوستی‌هایی که بدون جدایی باشد، اندک است. [۴۴] فقدان (دردناک) فاطمه پس از پیامبر، دلیل آنست که دوستی باقی نخواهد ماند. متن کامل شعر چنین است! نفسی علی زفراتها محبوسه یا لیتها خرجت مع الزفرات جان من، با آهه‌هایش محبوس است ای کاش که این جان همراه آهها بیرون آید. لا خیر بعدک فی الحیوه و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی پس از تو خیری در زندگی نیست و من از این می‌گیرم که نکند زندگانیم به طول انجامد. اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل می‌بینم که ناراحتی‌های دنیا بر من فراوان است و دارنده این ناراحتی‌ها تا به هنگام مرگ مریض خواهد بود. ذکرت اباودی فیت کانتی برد الهموم الماضیات وکیل به یاد می‌آورم همسر پر مهرم را و شب را به صبح می‌رسانم. گویی که بر عهده گرفته‌ام که تمام ناراحتی‌های پیشینم را تجدید کنم. لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل میان هر دو دوست، فراقی هست و هر چیز دیگر که غیر از فراق دوست باشد تحملش آسان است. (مترجم). [۴۵] چه باکی است بر کسی که پس از بوییدن تربت پیامبر، تا آخر الزمان هیچ عطری را نبوید. [۴۶] بر من مصایبی فرو ریخت که اگر بر روزها فرو می‌ریخت، به شب تبدیل می‌شدند. [۴۷] بگو به غایبی که در زیر طبقات خاک است آیا صدای شیون و فریاد مرا می‌شنوی؟. [۴۸] همانا من در سایه‌ی حمایت محمد بودم و از هیچ دشمنی و کینه نمی‌ترسیدم و او یاور من بود. [۴۹] امروز در برابر فرومایه ذلیم و می‌ترسم به من ستم شود، حال آن که ستمگر را با پیراهنم دفع خواهم کرد. [۵۰] اگر در دل شب قمری بر شاخه‌ای بگرید، در حقیقت او بر گریه‌ی من است که می‌گرید. [۵۱] پس از تو حزن و اندوه را مونس خود خواهم کرد و اشک را برای خود روپوش (حمایل) قرار خواهم داد. [۵۲] چه باکی است بر کسی که پس از

بوییدن تربت احمد (ص)، در طول زمان هیچ عطری را نبوید. [۵۳] آفاق آسمان غبار آلود شد و تیره گردید خورشید روز و بام و شام هر دو یکسان شد. [۵۴] و زمین پس از وفات پیامبر دردمند و اندوهناک است و به عنوان تأسف بر او بسیار می‌لرزد. [۵۵] پس باید که شرق و غرب گیتی بر او بگریند و باید که هر مصری و یمانی بر او اشک ریزند. [۵۶] ابوالمستهل، کمیت بن زیاد اسدی اهوی علیا امیرالمؤمنین و لا- الوم یوما ابابکر و لا- عمرا (امیرالمؤمنین علی را دوست می‌دارم لیکن ابوبکر و عمر را سرزنش نمی‌کنم). و لا اقول و ان لم یعطیا فدکا- بنت النبی و لا میراثه کفرا (اگر آنان فدک را به دختر پیغمبر ندادند و میراث او را از وی باز گرفتند، نمی‌گویم کافر شدند). الله یعلم ماذا یأتیان به- یوم القیامه من عذر اذا اعتذرا (خدا می‌داند آن دو، در روز رستاخیز چه عذری خواهند آورد). هاشمیات، ص ۸۴. تصحیح محمد محمود رافعی. چاپ دوم مطبعه‌ی شرکه التمدن الصناعیه. مصر. سید اسماعیل حمیری و فاطم قد اوصت بأن لا یصلیا- علیها و أن لا یدنوا من رجا القبر (فاطمه، علی و مقداد را وصیت کرد که شب هنگام با آرامی، در خاموشی و پوشیده از دیده‌ها، او را به خاک سپارند). علیا و مقدادا و ان یخرجوا بها- رویدا للیل فی سکوت و فی ستر (و آن دو تن (که از آنان ناخشنود بود) بر وی نماز نخوانند و به قبر او نزدیک نشوند). مناقب، ج ۳ ص ۳۶۳. دیوان ص ۲۴۳- ۲۴۴ (انها اسرع أهلی میتة- و لحاقا بی، فلا- تکثر جزع (پیغمبر گفت: فاطمه از دیگر خاندان من زودتر می‌میرد، و به من می‌پیوندد در مرگ او بسیار ناله مکن!). (فمضی و اتبعته والها- بعد غیض جرعته و وجع (پیغمبر رفت و فاطمه از آن پس که خشم و درد را جرعه جرعه نوشیده بود، مشتاقانه به دنبال او شتافت). دیوان/ ص ۲۸۹. مناقب ۳ ص ۳۶۲ دعبل الم تر للایام ما جر جورها- علی الناس من نقص و طول شتات (نمی‌بینی روزگار چگونه ستم خود را بر مردمان می‌گستراند. از آنان می‌کاهد و جمعشان را به پراکندگی می‌کشاند). فکیف و من انی یطالب زلفه- الی الله بعد الصوم و الصلوات (پس از روزه و نماز از کجا و چگونه می‌توان به خدای بی‌نیاز نزدیک شد؟). سوی حب أبناء النبی و رهطه- و بغض بنی الزرقاء و العبلات (مگر با دوستی فرزندان پیغمبر، و خویشاوندان او و دشمنی مروان حکم و یاران او). و هند و ما ادت سمیة و ابنها- اولو الکفر فی الاسلام، و الفجرات (و هند و آنچه سمیه (مادر زیاد) و فرزندانش - خداوندان کفر و زشتکاری- کردند). هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه- و محکمه بالزور و الشبهات (که به دروغ و تلبیس کتاب خدا را پس پشت افکندند و واجب او را ترک گفتند). تراث بلا قریبی و ملک بلا هدی- و حکم بلا شوری بغیر هداة (میراثی را که سزاوار آن نبودند ربودند، و بی‌بصیرت و بینائی حکومت نمودند). و لو قلد و الموصی الیه زمامها- لڑمت بمأمون من العثرات (اگر زمام کار را به وصی پیغمبر می‌سپردند آنان را بی‌خطر به راه راست می‌برد). سقی الله قبرا بالمدينة غیثه- فقد حل فیہ الامن بالبرکات (باران رحمت پروردگار قبری را که در مدینه است سیراب سازد. که جای امن و برکت است). نبی الهدی صلی علیه و آله- و بلغ عنا روحه التحفات (پیغمبر راهنما که درود فرشتگان خدا بر وی و سلام ما ره آورد روح او باد). فاطم لو خلت الحسین مجدلا- و قد مات عطشانا بشط فرات... (ای فاطمه اگر به خاطر می‌گذشت که حسین تشنه کام در کنار فرات بر روی خاک جان داده است). اذن للطم الخد فاطم عنده- و أجریت دمع العین فی الوجنات (بر کنار او می‌ایستادی و بر چهره می‌زدی و سرشک بر گونه‌ها روان می‌ساختی). فاطم قومی یابنه الخیر و اندبی- نجوم سماوات بأرض فلاة... (فاطمه! ای دختر بهترین آدمیان برخیز و بر ستارگان آسمان که بر پهنه بیابان افتادند توجه کن!). اری فیئهم فی غیرهم متقسما- و ایدیهم من فیئهم صفرات... (می‌بینم که حق آنان میان دیگران قسمت می‌شود، و دست ایشان از مالشان تهی است). دیار رسول الله أصبحن بلقعا- و آل زیاد تسکن الحجرات (خانه‌های پیغمبر خدا ویران است و فرزندان زیاد ساکن منزلگاههای آبادان). و آل رسول الله تدمی نحورهم- و آل زیاد آمنوا السربات... (گلوگاه فرزندان پیغمبر را می‌برند و فرزندان زیاد در آرامش به سر می‌برند). خروج امام لا محاله خارج- یقوم علی اسم الله و البرکات (به ناچار اما می‌باید برخیزد و بنام خدا و برکات او با ستمکاران بستیزد). یمیز فینا کل حق و باطل- و یجزی علی النعماء و النقمات (حق را از باطل جدا سازد. ستمکار را کیفر دهد و فرمانبردار را بنوازد). فیا نفس طیبی ثم یا نفس ابشری- فغیر بعید کل ما هو آت (ای دل! خوش باش و ای دل ترا بشارت باد! که آنچه باید شود دیر

نخواهد کشید). سلامه الموصلی لما قضت فاطم الزهراء غسلها- عن امرها بعلمها الهادی و سبطها (چون فاطمه (س) از رنج این جهان آسود، به وصیت او شوی او و دو فرزندش او را شستند). (سبط، در معنی فرزند زاده مشهور شده است. اما معنی دیگر آن فرزندی است که مورد اختصاص و خالص نسب باشد. (لسان العرب)). و قام حتی اتی بطن البقیع بها- لیلا فصلی علیها ثم واراها (و در دل شب هنگامی که دیده‌های همه در خواب بود او را به بقیع برد پس بر او نماز خواند و قبر او را از مردم پوشاند). و لم یصل علیها منهم احد- حاشا لها من صلاة القوم حاشاها (و هیچکس از آنان (که زهرا دوست نمی‌داشت)، در این نماز شرکت نداشت. چه او را به نماز آنان نیازی نبود). مناقب، ج ۳، ص ۳۶۳ یا نفس ان تلتقی ظلما فقد ظلمت- بنت النبی رسول الله و ابناها (ای نفس اگر ستمی می‌بینی دختر پیغمبر خدا و فرزندان او ستم دیدند). تلك التي احمد المختار والدها- و جبرئیل أمين الله ربها (دختری که پدر او احمد مختار است و پرورنده او جبرئیل، امین پروردگار). الله طهرها من كل فاحشة- و كل ريب و صفاها و زكاها (خدایش از هر زشتی و عیب پاک نمود و او را پاکیزه ساخت و از غل و غش بیالود). مناقب، ج ۳، ص ۳۵۸ صنوبری من ذا لفاطمه اللهفاء ینبئها- عن بعلمها و ابناها لاهفان (چه کسی خبر می‌دهد به فاطمه ستم‌دیده که بر شوی و فرزند او چه رسیده؟). من قابض النفس فی المحراب منتصبا- و قابض النفس فی الهیجاء عطشان (یکی در محراب عبادت (از ضرب شمشیر) مرد و یکی در رزمگاه تشنه کام جان سپرد). نجمان فی الارض بل بدران قد أفلا- نعم و شمسان اما قلت شمسان (دو تن دو ستاره که در زمین غروب کردند، نه که چون دو ماه تمام، ماه کجا؟ که خورشید از آنان روشنی می‌ستد به وام). الغدیر، ج ۳، ص ۳۷۱ ناشیء صغیر بنی أحمد قلبی لکم یتقطع- بمثل مصابی فیکم لیس یسمع (ای فرزندان احمد دلم در مصیبت شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت شنیدن بیرون). فما بقعة فی الارض شرقا و مغربا- و لیس لکم فیها قتل و مصرع (در مشرق و مغرب زمین جایی نیست، جز که از شما در آنجا کشته‌ای و یا در خاک و خون آغشته‌ای است). ظلمتم و قتلتم و قسم فیئکم- و ضاقت بکم أرض فلم یحم موضع (بر شما ستم کردند، شما را کشتند، و آنچه از آنتان بود بردند، و برایتان نهشتند، تا آنکه زمین بر شما تنگ شد و مردم آن با شما در جنگ). عجبت لکم تفنون قتلا بسیفکم- و یسطو علیکم من لکم کان یخضع (از کار شما در شکفتم: به شمشیری که از آن شماست شما را می‌میرانند و آنانکه زیر دست شما بودند بر شما فرمان می‌رانند). جسوم علی البوغاء برمی و ارؤس- علی ارؤس اللدن الذوابل ترفع (پیکرها بر خاک نرم تیره و گذاشته و سرها بر نوک نیزه‌های گزان برافراشته). کأن رسول الله أوصی بقتلکم- و أجسامکم فی کل أرض توزع (پنداری سفارش رسول خداست که شما را از دم تیغ بگذرانند و هیچ سرزمینی را از پیکرهای شما بی‌نصیب ندارند). معجم الادباء، ج ۱۳، ص ۲۹۳. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۵۱-۵۳. الغدیر، ج ۴، ص ۲۸. ابن حماد و روی لی عبدالعزیز الجلودی- و قد کان صادقا مبرورا (عبدالعزیز جلودی که راستگو بود و مبرور). عن ثقاء الحدیث أعنی العلائی- هو أکرم بذاوذا مذکورا (از علانی که امین بود و به امانت و بزرگواری مذکور). یسنده عن ابن عباس یوما- قال کنا عند النبی حضورا (و او از ابن عباس روایت کند با سند معتبر که روزی بودیم در محضر پیغمبر). اذ اتته البتول فاطم تبکی- و توالی شهیقها و الزفیرا (فاطمه نزد او آمد گریان و از سوز سینه نالان و نفس زنان). قال ما لی أراک تبکین یا فاطم- قالت و أخفت التعیرا (پدرش پرسید: گریه‌ات از چیست؟ گفت:). اجتمعن النساء نحوی و أقبلن- یطلن التقریع التعیرا (از زخم زبان و سرزنش زنان). قلن ان النبی زوجک الیوم- علیا بعلا عدیما فقیرا (که گفتند امروز پیغمبر، ترا به علی داد شوهر، که شوئی است درویش و نادار). قال یا فاطم اسمعی و اشکری الله- فقد نلت منه فضلا کبیرا (پیغمبر فرمود: ای فاطمه! بشنو. و خدا را سپاس دار! که فضیلتی به تو داد از همه بیشتر). لم ازوجک دون اذن من الله- و مازال یحسن التدییرا... (این زناشوئی با رخصت خداست و آنچه از برای بندگان می‌خواهد بجاست). یا بنی احمد علیکم عمادی- و اتکالی اذا اردت النشورا (ای فرزندان رسول! آن روز که روز جزاست اعتماد من به شماست). و بکم یسعد الموالی و یشقی- من یعادیکم و یصلی سعیرا (دوستان شما نیک بختند و شادان و دشمنانتان بدبخت و در آتش دوزخ سوزان). مناقب این بیت‌ها را بنام عبدی الکوفی نوشته است ولی چنانکه مؤلف الغدیر نویسد: قصیده مفصلی که این بیت‌ها جزء آنست از آن ابن حماد است». الغدیر،

ج ۴، ص ۱۶۷-۱۶۸ (مترجم).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به

رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».